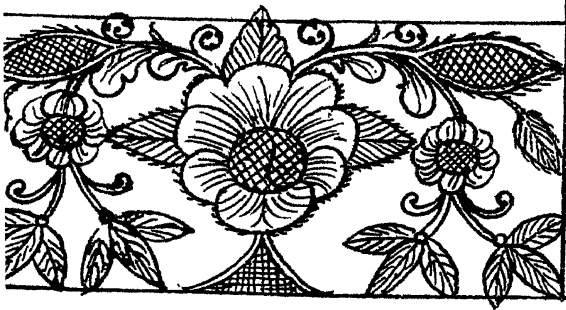


۹۵	دینی و دبی کبر و خرد پستی	۵۲	فائده دهم در حکم سوره اوحی و غیره شریک گانی حکم عام آن
۹۸	فائده بیست و نهم در عشق	۵۴	فائده یازدهم در حکم نیکو
۹۹	فائده بیست و نهم در رتبه رباط القلبی و شریک گانی	۵۶	فائده دوازدهم در حکم در میادین و سرور نام علیه افضل
۱۰۲	فائده بیست و نهم در علم غیب	۵۷	الصلوة والسلام
۱۰۹	فائده سیام در علامات انبیاء و اولیا	۵۸	فائده سیزدهم در زیارت موی سر سرور نام علیه الصلوة والسلام
۱۱۱	فائده سی و یکم در زیارت قبور و سفر زیارت و تعلق بها	۵۹	فائده چهاردهم در تذکرة مناقب فضائل صالحی
۱۱۵	فائده سی و دوم در شریک	۵۹	الفیه و ترجمه سیر و شمائل انبیاء و اولیا
۱۱۶	فائده سی و سوم در اقسام بند	۶۱	فائده پانزدهم در تذکرة حسن جمال خیر بیان و ترجمه
۱۱۶	فائده سی و چهارم در بیان توشیح و سوره	۶۱	خط و خال زنان
۱۱۶	فائده سی و پنجم در نداء ارباب	۶۱	فائده شانزدهم در مراتب دعوت و داعیان حق
۱۲۵	حاجات از اعزّه اخیار و اموات	۶۲	فائده هیفدهم در حکم قبه و بنا بر قبر و متعلقات آن
۱۲۹	فائده سی و هشتم در دو گانه قادیانیه	۶۲	فائده بیستم در حکم تغیر ایل قبله و تبدیلی آن
۱۳۱	فائده سی و نهم در فرق بین النداء و نداء	۶۴	و جدال در مذاهب اسلام و خلاف در کلام
۱۳۴	فائده سی و دهم در وحدة الوجود	۶۷	فائده نوزدهم در حکم سجده تحیت
۱۳۶	فائده سی و یازدهم در اختلاف معنی وجود	۶۹	فائده بیست و یکم در ادب صاحب محالطت و متعلقان
۱۳۶	معنی وحدة الوجود و وحدة الشهود	۸۱	فائده بیست و یکم در سلام است سرور نام علیه الصلوة والسلام
۱۴۲	فائده چهارم در اساس و وحدة الوجود از چند	۸۴	فائده بیست و دوم در بیان تقوی و صفات تعلق بها
۱۴۴	علماء قرن سیزدهم	۸۹	فائده بیست و سوم در خلاف مولانا شاه ولی
			و بهیوی با سائر صوفیه
			فائده بیست و چهارم در احکام و خواص طووس
		۹۲	طوبه ولایت و حکم تعین ادعیه و اوراد و اذکار و اعداد
		۹۴	فائده بیست و پنجم در حکم تقوی و اوراد غیر معلوم المعنی
			فائده بیست و ششم در غیبتی تواضع و بیستی و تصغیر



قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا وَلَدُ الْعِلْمِ

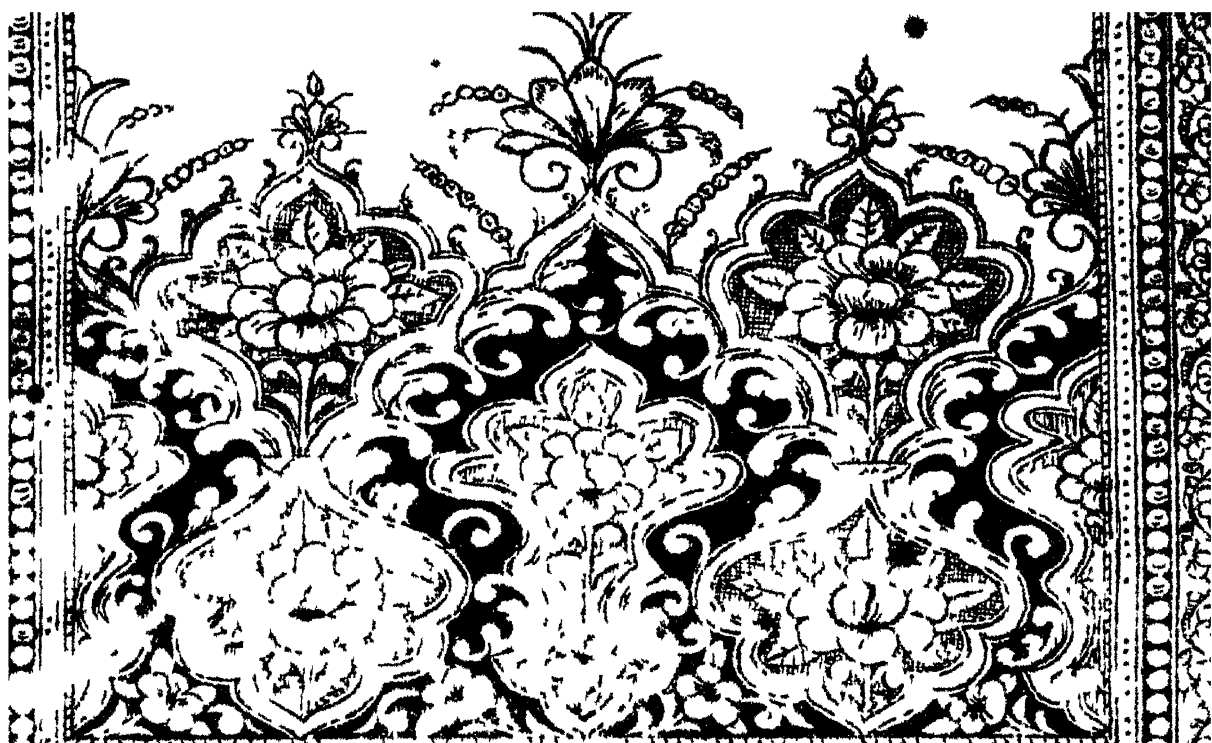
يَجْعَلُكَ اللَّهُ أَوْ بَابُ نَزْلِ الْكِتَابِ عَلَى مَنْ أَعْطَى الْكِتَابَ كِتَابَ لَأَحِبِّ النَّاسِ
مَعْلُومًا لَمْ يَدْعُوهُ وَبِأَيْدِيهِ كَيْفَ شَفَقَ وَصَلَبَ مَا دَى طَرِيقِ سِتِّ كِتَابٍ وَاقِعَ عُنْكَوْكَ غَوَايِ
وَأَرْتَابِ رَافِعِ أَوْ دَامَ أَمْلُ حِجَابِ لِسْكَيْنِ قُلُوبِ أَرْبَابِ مُضْطَرِبِ تَوْسَطِ أَمُوزِ أَمْلِ افْرَاطِ
وَقَدْ تَقَرَّبَ نَا صِرَابِ تَذَكُّرَةِ قُوَى الْعُقُولِ وَتَبَصُّرَةِ أَوَّلِي الْأَبْنَاءِ بِدَارِ الْأَوْكِيَا مَرْتَدًّا لَطَافِ مَسْمُومِ

مِفْتَاحُ الْخَطَائِنِ

لِلْخَطَائِنِ

أَزْكَى صَنِيفِ حَاجِي دِينَ مَبِينٍ نَا حَرِّرِ عَيْنِي كَا شَفِ اسْرَرْ بَقِيْنِ حَاجِي اَصُولِ فُرُوجِ مَبِينِ مَرْتَدِّ
مُسْتَرْشِدِ بَيْنِ سُلْطَانِ الْمُرْشِدِيْنَ شَيْخِ الشُّيُخِ حَافِظِ قُرْآنِ الْمُبِينِ حَاجِي الْبَيْتِ الْأَمِينِ مُفَضِّلِ الْعُلَمَاءِ الْعَالَمِيْنَ
قُدْرَةِ الْوَالِدِيْنَ بَدَةِ الْكَمَالِيْنَ كَيْلِ الْعَارِفِيْنَ خَاطَمَةِ الصَّالِحِيْنَ خُزْنَةَ السَّالِكِيْنَ حَضْرَتِ حَاجِي حَافِظِ مَوَكُّوْكَ
شَيْخِهِ عَبْدِ الْلطِيفِ الْمَعْرُوفِ بِشَيْخِهِ حَاجِي الدِّينِ صَالِحِ قَبْلَةِ قَادِرِ نَعْدِي مُبَوَّرِي مَغْلَقِ الْعَالِي مَا دَامَ الْإِيمَانُ لِيَاكُمُ

وَالِدُ الْبَيْتِ الْعَالِي حَاجِي الْمَسْجِدِ
لَا مَطْعَةَ حَاجِي عَدَلِ رَحْمَتِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العلي الأعظم والصلوة والسلام على المظهر الأتم قائدا الخلق إلى الطريق الأقوم وعلى
إله وأصحابه وذاته الأختم ^{بسم الله الرحمن الرحيم} برضا رباب بصائر خفي مانده درین ایام غربت اسلام بعضی از برادران
الین دعوام سلین با وجود قلت علم و خل در علم علمای دادند و قدم در اجتهاد و فقها می نهادند و در خلاف مجتهدان ایشان و تضلیل
پندگان بچو هفتاد و دود و فرقه مبتدعه لب می کشادند و کمال تعصب اوفساد و عناد می اودند این خلاف تضلیل ایشان مخبر بتقری کلمه
مسلمین باعث بر نزاع و جدال درین بین گردید امام حجة الاسلام محمد غزالی صاحب احیاء ابواب مدخل شیطان می فرماید تا حتی
الموام ان یمنوا و یتوبوا یشغلوا العباد و یتهم و یبغضون و یتکبروا العلم الی العلماء فالعالمی لوزنی او سرق کان خیرا له من ان یتکلم فی العلم فانه
من یتکلم من غیر التقان العلم فی الله و فی دینه وقع فی الکفر من حیث لا یدری کمن یکب فی کلمة البی و هو لا یعلم السبابة و مکائد الشیطان فی تعلق
بالعقائد و المذاهب لا خضر لها انتهی تفصیل این مقدمه و مقدمه سیوم باید دید و با وجود دعوی نیست بچو معتزله و شیعه و دیگر فرقی مبتدعه
مسائل اختلافیه اهل سنت حکم تضلیل و تکفیری نمایند حالانکه درین اختلافات هر کی را بحال خود باید گذشت قال الله تعالی فترکوا علم بن
نواهدی سیدا و عیب یکدیگر نباید کرد و قال علیه الصلوة والسلام اختلاف العلماء رحمة درین اختلافات مجتهد را جزم یک جانب میسر نیست
تا بقدر رسید شیخ جلال الدین سیوطی در جریل المواهب می فرماید علم ان اختلاف المذاهب فی هذه الکلمة نعمة کبيرة و فضيلة عظيمة و انه کثر
لطیف اذکره العالمون عی عنه المجاهلون حتی سمعت بعض الرجال یقول النبی صلی الله علیه و سلم جاء بشرع واحد فمن این مذهب اربعة انتهی
تفصیل این مقدمه از مقدمه پنجم باید طلبید و با وجود دعوی حقیقت بی وجهی بر مذاهب دیگر ائمة اهل سنت عمل می نمایند حال آنکه حنفی و خلاف حنفی



صاحب برب خود اگر بی دینی عمل کند عاصی بود تفصیل این مقدمه مقدمه خواجه باد و با وجود دعوی تقلید خلاف رای مجتهدان است
و سنت اخلاص احکام می نمایند بلکه بقصد قیاس مجتهدان حکمی سازند حال آنکه مقتدر بر خلاف رای مجتهدان احکام از کتاب سنت روایت
کافی کتاب الاصول آتام ربانی در مکتوب و دست و شش و ششم جلد اول میفرماید مقلد را نمی رسد که خلاف رای مجتهدان کتاب سنت اخلاص
کند و بران عامل باشد انتهی تفصیل این مقدمه در مقدمه سیوم خواهد آمد غرض این افراط و تفریط عوام و این تعصب نفسی منجی منجر تفریق عوام
عوام اسلام گردید و هر طایفه را بخصوص و اینداری سانی طایفه دیگر منصوب گردانید چون غوری رود روشن شود که منشأ این همه غلو بی
پایه و اساس است و سبب او ب دیانت و ترک تقلید کا بر مقتدا و دعوی شاعت رای بی اصل خود است

فصل الخطاب بین الخطأ والصواب

افراط و تفریط خطیان میان طریق مقتصد جماعت میان صورت تالیف پذیرفت و جلوه ظهور گرفت تا مردمان بی بواقع بر ندم
ساده لوحان هم صغیر و هم آواز خطیان و سبب پشت گرمی ایشان نباشد و ایضا مقصود درین بیان سبب لسان برادران اصلاح خطیان
است نه عیب چیزی معیوبان و اظهار نام ایشان قال الله تعالی ولا تدعوا انفسکم و انکم گفت و شنید و بزدل و منابر را عیب نیست و در
این افراط اگر چه کتب بسیار سحر و قوه الایمان مولوی کریمت علی چون پوری نظام الاسلام و دفع الشر و مولوی حبیب مدنی اول مدرسه کلکته
و سلاح المؤمنین مولوی لطف الحق هندستانی و غیر بقلم آمده و جواب مطالعین خطیان و حل شبهات قاصران کاشمیری رابعه النهار یکمال
ظهور رسیده و لیکن من ساله حل شبهاتی است که اکثر آنها در کتب دیگر یافته نمی شود و بعضی از آنها تعلق بعلم باطن دارد و این رساله باد
معتبره خصوصاً با سواد مقتدایان جانبین مرتب و مجذب بود تا در دل طاعنان طرفین مؤثر افتد مراد از شیخ الهند عبدالحق دهلوی است
و از امام ربانی شیخ احمد سهروردی از بحر العلوم ملک العلماء مولانا عبدالحق انصاری لکهنوی و از مولانا دهلوی مولانا شاه ولی الله دهلوی
و از سنده العلماء مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی و از مولوی مدراسی مولوی محمد باقر گاه مدراسی از سید ابوسعید احمد مجاهد و از مولوی دهلوی
مولوی اسمعیل دهلوی از مولوی جهاجر مولوی اسحاق دهلوی از سید واعظ مولوی سید محمد علی مصطفی آبادی از مولوی صفوی مولوی
ارتضا علی خان صفوی رحمه الله علیهم که حواله کتاب کرده و سنده معتد آورده و از عهده امانت برآمد باز کلام در وی بیرون از قواعد علم منظر
و دایره علم است بلکه موجب تحکیم بخوانان سواد آشناست باید که ناظران این رساله و سامعان این مقاله مقدمات مبیت گانه را که در ذیل
بقلم می آیند صحت المطالع موط و دارند که در قیاس و درین آموام و دفع خیالات خام کا کبریت الاحمر کار می آیند قال الله تعالی و لو کان من عند غیر
لوجدوا اختلافاً کثیراً و فی العباد المجتهدین خطی و یصیب بس خطا من مقلدین منی نیست موفقی حقیقی مردم را توفیق دهد تا بر صراط مستقیم است
جماعت سلوک نمایند و از افراط و تفریط بازمانند و از امور نفسانی و مفضل لایعنی که در آخرت ابدی کامی راندنی نبود و آخرت با باد و غبار مختص
باشد و با صلاح طغیان قهر و غرض قدم آخر از اجزای نماند و بقدر متانت است السميع البصیر

اوله شرعی چهار اند کتاب

و سنت و اجماع و قیاس مجتهد و پس از آن اربعه مذکوره هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نیست بحر العلوم در شرح مسلم میفرماید اما الاصول فالتی
 الکتاب السنة والاجماع والقیاس لان الدلیل الشرعی اما وحی اولاد الوحی منحصر فی الاولین لان الوحی مشکو ای واجب مراعاة نظیره و کتاب
 اولاد الوحی غیره ای غیر الوحی اما قول کل الامة الکاملة من اجل الاجتهاد و هو الاجماع او الاعتبار بحکم آخر لاجل المشاركة فی العلة و هو
 اما شرع من قبلنا والاشیاء و الاستصحاب فمندیجتها انتهی ملخصه و امام ربانی شیخ احمد سهروردی در مکتوب پنجاه و پنجم جلد دوم می طرز
 معتبر در اثبات احکام شرعی کتاب سنت است و قیاس مجتهدان اجماع امت نیز مثبت احکام است بعد این چهار اودله شرعی هیچ دلیل مثبت
 احکام شرعی نمی تواند شد انتهی و مولوی جهاجر در جواب سوال چهارم مائه اسائل می نگارد که اودله شرعی که در اصول فقه می نویسند چهار اودله الکتاب
 و السنة والاجماع والقیاس کنانی التوضیح والمنار المحتامی و الشاشی المسلم و البزوی و غیره با من کتاب الاصول لیکن قیاس آن قیاس حجت است
 که مقرون بشروط باشد موافق شروط مذکوره که در اصول فقه مسطوره اند و احسان استصحاب و غیره داخل در قیاس اند انتهی پس آنرا باید دانست
 که مجتهد را فقیه گویند بحر العلوم در شرح مسلم می گوید الفقه حکمة ای امر واقعی فرعی متفرعة علی الایمان بالذات و الصفات النبوت و المعاد و شرعیة
 ثابتة با دله شرعیة و لا یقال علی فقه المقلد لتقصیر عن الطاقه فلا ینکون فی تقلید مستحقا للمدح و الفقه قد مدح فی کلام الرسول صلوات الله علیه و آله
 و اصحابه السلام فاذا ما حصل له تقلید لا یستی فقه انتهی اما در عرف مقلد را نیز که مهارتی در فقه بهم رساند و مضبط اقاویل مذموب مامی بردارد و فقیه
 گویند بالجمله جمیع علماء طبقات فقهنا تقریبا لا نفهم هفت گفته اند که فی الخطای و الاولی طبقه المجتهدین فی الشرع کالاربعة و امثالهم من انفس القوا
 و مضبط احکام الفروع من الاولی الاربعة و هم غیر مقلدین الثانية طبقه المجتهدین فی المذاهب کابی یوسف و محمد الخیرین الاحکام عن الاولیة علی قواعد
 استنباطها الاعظم الثمانین خالفوه فی بعض مبیما زون عن المخالف کاش فی الثالثة طبقه المجتهدین فی المسائل التي لا رواية فیها عن صاحب
 المذهب کالطحاوی و النخفاف و الکرخی و الحلوانی و السرخسی و البزوی و قاضیان امثالهم و هؤلاء لا ینحلفون لانی الاصول و لا فی الفروع لکنهم
 یستنبطون الاحکام فی المسائل التي لا نص فیها علی حسب القواعد الاربعة طبقه اصحاب التخریج من المقلدین کالرازی و اضرابه فانهم لا یقدرون
 علی الاجتهاد و اصدان لکن لاحاطتهم بالاصول و ضبطهم للمأخذ یقدرون علی تفصیل قول مجمل فی وجوب و حکم بهم محتمل لا من منقول عن الامام و صحاب
 النخاسة طبقه اصحاب الترجیع من المقلدین کابی الحسن القدوری و صاحب الهدایة و شانهم تفصیل بعض الروایات عن بعض اخر قبولهم بذل
 و رایة او اولی السابعة طبقه المقلدین القادرین علی التمییز بین القوی و الاقوی و الضعیف و ظاهیر الروایة و ظاهیر المذهب کاصحاب المتن و المتنازع
 مثل صاحب الکفر و المحار و الوقایة و المنج و شانهم ان لا یقلوا فی کتبهم الا قول المرودة السابعة طبقه المقلدین الذین لا یقدرون علی ما ذکره
 لا یفرقون من الغث و الدقیق و السبعین اه علی فیه ایضا ان السابعة مقلدون لا یقدرون علی شیء و السابعة كذلك من المقلدین انتهی و نیز باید دانست
 که مجتهد بر دو قسم است مجتهد مطلق و مجتهد فی البعض بحر العلوم در شرح مسلم میفرماید ثم المجتهد علی قسمین مجتهد مطلق ای من له قدرة الاجتهاد فی کل حادثة
 انقضت و مجتهد فی البعض انتهی در تجزئی اجتهاد اختلاف است و لصیح هو الجواز بحر العلوم در وی می نگارد و اختلف فی تجزئی الاجتهاد و بان
 کن

مجتہد فی بعض المسائل دون بعض ویتفرع علیہما والفرق فی تالی من لم یعرف فی النصوص فالنص السہام والآخر الوارد فی الغرضین مجتہد فقط دون غیر ہما من الاجتہاد فالاکثر قالوا نعم تجزئ الاجتہاد ومنہم الامام حجتہ الاسلام الغزالی قدس سرہ من الشافعیۃ والشیخ ابن الہمام رحمۃ اللہ علیہما ویطوح رضا صاحب البدریج بہ ایضاً وہو الاشہد بالصلوب وقیل لا تجزئ وتوقف ابن الحاجب انتہی بالجملہ ومجتہدان طبقہ اولیٰ مستقل گویند ولباقی را غیر مستقل دنیہ باید دانست کہ صاحب قوۃ الایمان مولوی کریم علی جوینی پوری از رسالہ عقد المجید فی احکام الاجتہاد والتقلید تصنیف مولانا دہلوی نقل میفرماید کہ محدث رحمۃ اللہ لکھتی ہیں کہ مجتہد وہ شخص ہے کہ جس میں پانچ قسم کی علم جمع ہوں علم کتاب اللہ عزوجل کا اور علم سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا اور علم علماء سلف کی قول کا کہ کس بات میں ان سب فی اجماع کیا ہی اور کس بات میں خلاف کیا ہی اور علم حکم کا اور قیاس کا اور قیاس اسکو کہتی ہیں کہ جس وقت کوی حکم قرآن اور حدیث اور اجماع سی صاف اور کھلا کھانا پادی تب اس حکم کو قرآن اور حدیث سی قیاس کر کی بجالی تو اب واجب ہی قرآن کی علم میں سی ان تیرہ باتوں کا جاننا نسخ منسوخ مجمل مفسر خاص عام محکم مشابہ کثرت تحریم اباحت مذہب وجوب ان الفاظوں کی تفسیر میں مقام میں طول کی خوف سی نہیں کہ سکتی عالم ہوگا تو اصول فقہ سی معلوم کر لیا اور علوم کی واسطی چندان ضرور نہیں اور حدیث میں واجب ہی ان تیرہ چیزوں کا جاننا اور صحیح ضعیف مستدرسل کا بھی اور ترتیب کتاب کی سنت پر اور ترتیب سنت کی کتاب پر یعنی دونوں کی رتی کا نگاہ رکھنا اور انکی حکم کو موافق کر دینا جس میں ایسا ہو کہ کوئی ایسی حدیث پا دی کہ وہ ظاہر میں قرآن کی موافق نہ ہو تو پھر حکم مجمل رہ جاوی اور حدیث نبوی تو ایسی ہوتی نہیں بلکہ حدیث تو قرآن کی مضمون کو کھول دیتی ہی اور اسکی مخالف ہوتی ہی نہیں اور ان سب چیزوں کا جاننا ان آیت حدیثوں میں جو احکام شرع میں وارد ہیں واجب ہی اور قصی اور اخبار اور وعظ کی طرفی پرچہ آیت حدیث ہیں ان میں ان چیزوں کا جاننا واجب نہیں ہی اور بسطرح واجب ہی اسقدر علم لغت کا جاننا جسقدر لغتیں ان آیت حدیثوں میں آجین احکام شرع میں وارد ہیں عرب کی ساری لغتوں کا جاننا واجب نہیں ہی اور لغت میں اس قدر دخل چاہی جس میں کلام عرب کی مطلب کو دریافت کر سکی اور مقام اور احوال کا اختلاف سمجھ سکی کیونکہ اللہ رسول فی عربی زبان میں حکم فرمایا ہی سو جو کوئی اس کو بجا لیا سو شرع کی احکام سی نہ واقف ہوگا اور صحابہ اور تابعین کی قول ہی احکام شرع میں وارد ہیں اور فقہائے امت کی معتبر قول سی جو فتویٰ میں وارد ہیں واقف ہونا واجب ہی تاکہ اس شخص کا حکم ان لوگوں کی قول کی مخالف نہ پڑی اور انکی قول کی مخالفت کرنا اجماع سی خلاف کرنا ہی پس جب کسی شخص فی ان سب باتوں کو بخوبی جاننا اسوقت وہ مجتہد ہی اندہ بہ شرط نہیں کہ صحابہ اور تابعین کی ساری قول سی واقف ہو کہ اسکا کوئی قول چھوٹی پناوی اور جب ان باتوں سی واقف نہ ہو تب اس کو تقلید کی سو کوئی راہ نہیں اور اگر وہ شخص اماموں کی مذہب میں ہی کسی کا مذہب اختیار کر چکا ہی تو اسکو اپنی اجتہاد حکم کرنا اور فتویٰ دینا نہیں پہنچا اور جب کسی شخص میں فی سب علم جو مذکور ہوئی جمع ہوں اور وہ شخص خواہش نفسانی اور بدعتوں سی کنارہ کر لیا اور متقی ہو اور گناہ کبیر سی پر میر کر نہ لیا اور صغیر گناہ پر پش نہ کرتا ہو تو اسکو درست ہی کہ شرع میں اپنی اجتہاد اور فتویٰ موافق حکم کری اور جس شخص میں یہ سب شرطیں نہ جمع ہوں تو اسکو واجب ہی تقلید مجتہد کی نئی حادثوں میں جو دیر پیش آوین انتہی مقدمہ دوم

در ما هیست فقه و اجتهاد و فقها و عرفا و حکم الهام سرور نام و اولیا و کرام و انواع علوم و سنیة قال الامام الاعظم الفقه معروف النفس بالها و ما علیها سبیل
الا فقه و آیات و الحدیثات و العللایات ای الکلام و التصوف و الفقه المصطلح و نیزاد عملاً فیخرج الاولین کذا فی التوضیح و قال بحر العلوم فی
شرح المسلم و تخصیص بالحیات الی الی العللایات المتعلقة بالجوارح اجتزاعاً عن التصوف الباری عن افعال القلوب کوجب التوبة و حرر الخجل
والکبر و وجوب الرضا بقضاء الله تعالی و تقدیره حدیث محدث لم یکن بذل فی عصر الصحابة و التابعین لا غایة فی تغییر الاصطلاح ایضاً فالأست
ان یكون الفقه عامّاً لا محال المحارج و القلب نعم الاخر از عن الکلام و ان کان حدیثاً محدثاً ایضاً و لم یکن بین الصحابة و التابعین و لهذا سماه الامام
فقهاً اکر عرف الفقه بما یسمی ایضاً و هو معرفۃ النفس بالها و ما علیها لکن عرف معروف من المتأخرین فلا بأس باخراجه انتی پس اخرج نعرف
کلام از فقه اصطلاح متأخرین است پس از ان باید دانست که اجتهاد و علماء فقه خصوصیت ندارد و عرفان و اجتهاد با فقه شریک اند شیخ الهند در
مرج البحرین میفرماید این طایفه را ای طایفه صفویه اوضاع و آداب اصطلاحاً مستحب مخصوصه اند و همچو بنا و ربط و انبساط غرقه و اجزاء و مقرض و کیفیات ذکر
و استحباب و خلوت و اجتماع و سماع و مانند آن ایشان را در اینجا اجتهادات و استنباطات است همچنانکه علماء و فقه را و این قسم را با بواب علم است که در اینجا بحث
از صحت اجتهاد و شرط الطمان و تحقیق سنت و بدعت و رد و صوفی و فقیه در اینجا بر است و هر دو وجود اصل و صحت دلیل مطالب اند انتی و معلومی
و معلومی در باب اول صراط المستقیم می نگارد و شرح را باطنی است و آن تعلقی قلب است بجهت حق جل و علا و ظاهری است و آن امثال و اهر و انتها
از مناسباتی است و نیز در دوی می طرز و چون اولیا و کبار از اصحاب طریق که امامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و در قواعد و اصطلاح
که خلاصه دین متین است بهم رسانیده بودند چون حبیبیانی را از متواترات و نیت و السنند و طرق تحصیل او را در جمیع ارباب ملت مضبوط یافتند
حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته التیقا و حضرت حق و امثال او را در جمیع ارباب ملت مضبوط یافتند
بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و چون شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و مشاقت او را از ابد بدیسیات می شمرد بنا و علیه حبیبیانی
و لوازم او را مفروض نموده و در اوان اقبال خود مسلم الشدت پنداشته روی بجهت بسوی تفصیل احکام حب عشق و ایضاً غرات و ضبط طریق
تحصیل او آورده و درین امر سعی و طبع بکار بردند و تقوی عظیم و تحمیل غیر از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جابجایی عظیمه و عزت فخره در بارگاه
رب العالمین یافتند شکر الله مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین انتی از اینجا است که شیخ الاسلام در منازل السائرین حدیثی را که در سفر
اول بن العبد و الرب واقع اند بقللم آورده و همه را بدلائل آیات قرآنی با ثبات رسانیده است و سند الجمال در تفسیر سورۃ بقره بقللم آورده که ساینکه
اطاعت آنها بحکم خدا فرض است شش گروه اند از انچه مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب تحمیل لازم الاتباع است عجم
زیر که فهم سرار شریعت و وقایع طریقت ایشان را میسرست فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و نیز باید دانست که الهام سرور نام علیه افضل الصلوة
و السلام محبت قطعی است و الهام اولیا و کرام اختلافی و غیر قطعی قال صاحب المسلم ثم الهامه حجة قطعية علیه علی غیره و اما الهام غیره فمقتل حجة
فی الاحکام و نسب الی قوم من الصفوة و المجتهدین و قیل حجة عذیقة و نسب الی عامة العلماء و قیل لیس حجة اصلاً و اختاره ابن الهام و قال

در بیان این فقه و اجتهاد و عرفا و حکم الهام سرور نام و اولیا و کرام و انواع علوم و سنیة قال الامام الاعظم الفقه معروف النفس بالها و ما علیها سبیل
الا فقه و آیات و الحدیثات و العللایات ای الکلام و التصوف و الفقه المصطلح و نیزاد عملاً فیخرج الاولین کذا فی التوضیح و قال بحر العلوم فی
شرح المسلم و تخصیص بالحیات الی الی العللایات المتعلقة بالجوارح اجتزاعاً عن التصوف الباری عن افعال القلوب کوجب التوبة و حرر الخجل
والکبر و وجوب الرضا بقضاء الله تعالی و تقدیره حدیث محدث لم یکن بذل فی عصر الصحابة و التابعین لا غایة فی تغییر الاصطلاح ایضاً فالأست
ان یكون الفقه عامّاً لا محال المحارج و القلب نعم الاخر از عن الکلام و ان کان حدیثاً محدثاً ایضاً و لم یکن بین الصحابة و التابعین و لهذا سماه الامام
فقهاً اکر عرف الفقه بما یسمی ایضاً و هو معرفۃ النفس بالها و ما علیها لکن عرف معروف من المتأخرین فلا بأس باخراجه انتی پس اخرج نعرف
کلام از فقه اصطلاح متأخرین است پس از ان باید دانست که اجتهاد و علماء فقه خصوصیت ندارد و عرفان و اجتهاد با فقه شریک اند شیخ الهند در
مرج البحرین میفرماید این طایفه را ای طایفه صفویه اوضاع و آداب اصطلاحاً مستحب مخصوصه اند و همچو بنا و ربط و انبساط غرقه و اجزاء و مقرض و کیفیات ذکر
و استحباب و خلوت و اجتماع و سماع و مانند آن ایشان را در اینجا اجتهادات و استنباطات است همچنانکه علماء و فقه را و این قسم را با بواب علم است که در اینجا بحث
از صحت اجتهاد و شرط الطمان و تحقیق سنت و بدعت و رد و صوفی و فقیه در اینجا بر است و هر دو وجود اصل و صحت دلیل مطالب اند انتی و معلومی
و معلومی در باب اول صراط المستقیم می نگارد و شرح را باطنی است و آن تعلقی قلب است بجهت حق جل و علا و ظاهری است و آن امثال و اهر و انتها
از مناسباتی است و نیز در دوی می طرز و چون اولیا و کبار از اصحاب طریق که امامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و در قواعد و اصطلاح
که خلاصه دین متین است بهم رسانیده بودند چون حبیبیانی را از متواترات و نیت و السنند و طرق تحصیل او را در جمیع ارباب ملت مضبوط یافتند
حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته التیقا و حضرت حق و امثال او را در جمیع ارباب ملت مضبوط یافتند
بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و چون شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و مشاقت او را از ابد بدیسیات می شمرد بنا و علیه حبیبیانی
و لوازم او را مفروض نموده و در اوان اقبال خود مسلم الشدت پنداشته روی بجهت بسوی تفصیل احکام حب عشق و ایضاً غرات و ضبط طریق
تحصیل او آورده و درین امر سعی و طبع بکار بردند و تقوی عظیم و تحمیل غیر از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جابجایی عظیمه و عزت فخره در بارگاه
رب العالمین یافتند شکر الله مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین انتی از اینجا است که شیخ الاسلام در منازل السائرین حدیثی را که در سفر
اول بن العبد و الرب واقع اند بقللم آورده و همه را بدلائل آیات قرآنی با ثبات رسانیده است و سند الجمال در تفسیر سورۃ بقره بقللم آورده که ساینکه
اطاعت آنها بحکم خدا فرض است شش گروه اند از انچه مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب تحمیل لازم الاتباع است عجم
زیر که فهم سرار شریعت و وقایع طریقت ایشان را میسرست فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و نیز باید دانست که الهام سرور نام علیه افضل الصلوة
و السلام محبت قطعی است و الهام اولیا و کرام اختلافی و غیر قطعی قال صاحب المسلم ثم الهامه حجة قطعية علیه علی غیره و اما الهام غیره فمقتل حجة
فی الاحکام و نسب الی قوم من الصفوة و المجتهدین و قیل حجة عذیقة و نسب الی عامة العلماء و قیل لیس حجة اصلاً و اختاره ابن الهام و قال

جواب الهام مظهر کلمات خفیه وین است نه مثبت کلمات زائده در وین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر حقائق و انوار است
 که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند برای است و این مستند بخائی رای عقل سلطان پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که ماخذ است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی است
 آیتان لدنک رحمة ویتی لانا من امر نارشد انتی طمعه و مولوی بلوی در باب اول حراط المستقیم می نگار د اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت علی الله
 است در ضرب تجدیدات شرعیة و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام حقائق آن در تعین ارکان آداب شروط و مفیدات تربیت نوع انسانی
 عمود و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و تبعیت ایشان ظلی ازان مقام نصیبه بعضی عظام از انبیا و کرام است
 که ایشان را در عرف قوم فهمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوا را باب تعلیم و مقتدا اصحاب فقهیم عنی الشیخ ولی الله قدس سره بقام
 قرب الغرض تعبیر می نمایند و در خاتمه حراط المستقیم می طرز و اناط طریق استفاده کلمات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریق از طریق اولیا
 مجاهدات و ریاضات و اوکار و اشغال و مراقبات معین کرده اند و نیز در وی میگویند که تغییر اشغال و اوکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظلت
 تشریع است و یک در مقام قرب الغرض قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیای می باشد لابد که صاحب شریعت مجرده میشود و الاتعین اوضاع طرق
 موصلا لی الله از جذبه طبیعت او قواره صفت می جو شد و در آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست انتی و نیز باید دانست که علوم و مینة اقسام دارند
 شیخ الهند در کتاب العلم شرح مشکوة یقول که مراد علم دین است که متعلق است بکتاب سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی
 علمی که موقوف است معرفت کتاب سنت بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جران از علوم عربیه و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد
 و این همه علم محال است و علم مکاشفه نوری است که بعد از سلوک طریق حق و صدق محالیت در دل افتد که بدان معرفت حقایق اشیا چنانچه
 هست مشکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی روی نماید و این علم حقیقت و علم در اشت خوانند بحکم حدیث من
 عمل بما علم و الله علمه عالم یعلم بهر که عمل کند با آنچه دانسته خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند و به بخشد او اخذای تعالی آنچه ندانسته و نخوانده
 و کریمه و تقوا الله و یعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت بر و بسبب یک نسبت تن و جان و پو
 و مغز است و آیات و احادیث که در شان علم و فضیلت آن دارد شده شامل این همه اقسام است بر تفاوت مراتب و درجات آن انتی
 و مولوی بلوی در فصل اول مقدمه الاصلاح الحق میگوید مراد از امر دین چیزی است که احکام شرع بآن متعلق می تواند شد بحکم اذا امرکم بشی من
 امر و نیکم فخذوا به و امر دین بمعنی مذکور با تقرر منحصر است در عقاید حقه و اخلاق جمیده و مقامات و حالات و واردات قلبیه و اقوال لسانیه و افعال
 جسمانیة خواه از جنس عبادات باشد خواه از جنس عادات خواه از جنس معاملات انتی ازین جا بر ویست که احکام شرعیة مربوط با و لا ارجع است
 که الهام در اینجا گنجایش ندارد اما امور دینیة ماوراء احکام شرعیة بسیار است که اصل خاص در اینجا الهام است مقامات و حالات و واردات
 اخبار غیبیه که اولیا عظام و ورثه انبیا و کرام علیهم التحیة و السلام بآن ممتاز اند مربوط با الهام است و امور دینیة عظامه و حقانیه اند یا اعمال انسانیة و
 که مقاصد اند

کلام گویند و ثانی آنجا بدینیه است یا اعمال قلبیه اول آنکه قوال ساینده فحاح حسانیه است فقه خوانند و ثانی اگر تحتی عن الرذایل و تحتی بالغضائل و
آنها اخلاق جمیده مانند و اگر توفیر قلب با نوار مقامات عالیه و واروات غیبیه و حالات قدسیه بود و آنرا تصوف گویند **مقدمه سوم** چنانچه
و استنباط احکام از کتاب سنت معتبره را نمیرسد مستندی قول مجتهدی است نه ظن معتقد و نه ظن مجتهد کذا فی کتب الاصول قال بحر العلوم فی
شرح المستمسک تحصیل العلم واجب العمل بتوسط الظن من خواص المجتهد اجماعاً لاحاطه بالمقلد فیه و اما المقلد فمستنده قول مجتهد فیهما یعنی به مجتهدین لا کلمه
ای ظن المقلد مستند اولاً لظنه ای ظن المجتهد فی محصل الطرولانه مخج معرفه المقلد از لیس علم کوجب العمل به انتهی و امام ربانی در مکتوب دوم
و هشتم و ششم حدیث اول سفیر یاید معتبره را نمیرسد که خلاف رای مجتهد از کتاب سنت اخذ احکام کند و بران عامل باشد استی و مولوی دہلوی در فصل اول
مقدمه اصلاح الحق در مسئلہ استنباط احکام بگوید بشرط ثانی آنکه قایل از مجتهدین باشد نه از مقلدین انتهی ازین اسناد عبود است که اخذ احکام از
مرتبه اجتهاد و پیرو معتبره بجز تقلید مجتهد چاره ندارد و علامه میبیدی در فائحه اولای فوائحه می نگارد که بعضی افسار تقلید از سر برودن انداخته فطره انما
سنگون ساخته اند فی اولیا و در دیشان بسیار کند و هر چه گوش ایشان رسد انکار کنند و بطا بر نوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخن چند بیرون
تراشند نه طبع شان گذارد که بجز تقلید روند و نه توفیق شان باشد که بوی تحقیق شوند نه بدین بین ذلک لالی بولاء و لالی بولاء
از بهر فساد و جنگ جمعی مردم بگوید بگوید گری خود را کم دارد در سر هر علم که آموخته اند فی القبر بغیر هم و لا یفقیهم و فیز در وی می طراز و امام
در رساله المتنبه من الضلال کفر بغیر فارابی و ابوعلی بن سینا که از اکابر حکما مشائین اند فرموده بواسطه نفی علم حق تعالی بحجریات و نفی
اجساد و احتیاج قدیم عالم انتهی در ترک تقلید چون حال کار بر عقلا و حکماء اسلام این بود پس حال دیگران چه خواهد بود و در فرق محمدی علیه
و السلام هفتاد و دو فرق مبتدعه همین ترک تقلید مجتهدان اهل سنت در وادی ضلالت حیران و پریشان اند مع هذا اگر مقلدان بقیاس غیر
معتبر خود را از کتاب سنت اخذ احکام نمایند هزار مذہب باطله پیدا خواهند شد **مقدمه چهارم** ترجیح مذہب بعض فقہا بعض دیگر
مقلدان می رسد غایت کار و بیان اختلاف و اختیار فقہاست مجتهد و مجتهد حافظ احادیث نبوی شیخ جلال الدین سیوطی در خبریل المواب
فی اختلاف المذاهب میفرماید من العجب ایضاً من یأخذ فی تفضیل بعض المذاهب علی بعض تفضیلاً یؤدّی الی تفضیل المفضل علی سقوطه و
ترجمه آدوی الی الخصام من السفه و صارت عصیة و حمیة الجاہلیة و العلماء نمرتین عن ذلک وقد وقع الاختلاف فی الفروع بین الصحابة
و هم خیر الامم فاما خاصم احد منهم احد اولاً عادی احد احد و لانسب احد احد الی الخطاء و القصور انتهی و صاحب شفا العیال ترجیح قول الجلیل کان
منہا ان لا یتکلم فی ترجیح مذہب الفقہاء بعضها علی بعض بل یضیعها کلباً علی القبول بحجة چون که جمهور اهل سنت کی نزدیک مذہب برتر
مین حق و ائمری لهذا سب کو محقق جانی کو فرمایا و ترجیح مذہب کی گفتگوی اسوسطه منع کیا که ایک مذہب کو ترجیح دینا اکثر اوقات
مذہب باقید کی تفضیل و رد دلیل کل باعث بر جاتی چنانچه اسی سبب سی بعضی حنفی شافعی کی مذہب کو بر اکبری لگتی مین و بعضی شافعی منتصب
مذہب حنفی بر طعن کرتی مین اسی بهیسی افضل الخلق علیه الصلو و السلام فرمایا که یونس علیه السلام سی محبی افضل نکرده و الله اعلم و همچنین ترجیح بعض

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

در بیان صواب خطا موقوف است ناچار موجب ظن باشد که مفید عمل است نه موجب اعتقاد و قال بحر العلوم فی شرح المسلم اعلم ان اصول الشریعہ
الکتاب السنه والاجماع والاقوال القیاس المستنبط من بینه الاصول ثم القیاس مطلق الا فادیه ولا یحصل من البقیة عند الجمهور فلا ینسب
به العقائد و الا یعتبر عند معارضه واحد من الثلثه ایاها باتفاق الائمة الاربعه ولا یحتاج الیه عند وجود واحد من الثلثه فحقیقه ضروریة عند فقدان الاول
الثلثه للمعنی فی التذکره وان کان هو ایضا منصوبه من قبل الشرع و لهذا استقطب الشیخ الاکبر خاتم فقه الایة المتحدیه الشیخ ابن العربی قدس الله تعالی
سره و اذ اقامه و قال اصول الشرع کتاب السنه والاجماع و قال القیاس انما یعتبر اذا لم یوجد الحكم فیها ولا یغید البقیة انتهی اما نصیب
مخفی اجرو احد است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است لقوله علیه السلام ان اخطأت فلك حسنة و فی حدیث آخر جعل للمصیب اجرین
للمحکم واحد کذا فی التوضیح و غیره من کتب الاصول امام ربانی در مکتوب بیست و دوم جلد ثالث میفرماید بر مجتهد چه جای اعتراض است که خطا
او از نیک در جهه ثواب است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است **مقدمه** مقتضی بجهت تقدیر مجتهد چاره ندارد و بی وجهی
بر خلاف اجتهاد صاحب مذہب خود عمل کردن غیر مدلل کلام شیخ الہند صاحب شرح سفر السعاده آنکہ بالجمله مذہب حق و طرق وصول
بمنزل مقصود و ابواب آمد خانه دین چهار است و هر که را ہی ازین راهها دوری ازین درنا اختیار نموده براه دیگر رفتن دوری دیگر گرفتن
عجبت و یا و ه باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن از راه مصلحت بیرون افتادن است و اگر قصد سلوک و رعایت احتیاط دارد
هم از مذہب احد مختار روایتی که در پیش آخن و اقوی و فائده اش نعم و اتم و احتیاط دران اکثر و او فرو برد اختیار کند و براه رخصت و مسالہ
و حیل اندوزی نزد این طریقه متاخران است و شک نیست که این طریقه حکم ترا مضبوط تر است و گویند که طریقه پیشینان بر خلاف این بود
ایشان تعیین مذہب و اتباع مجتهد و احد را از واجبات نمی داشتند مجتهدان را عمل با جہت خود بود و بسبب عوام رجوع بایشان بی آنکہ اکثر الزام
متابعیت احدی کنند و اسکار بر دیگری نمایند و جماعه دیگر از علمای آن اند کہ انتقال مذہب بشہوت نفس و اتباع ہوا و متبع رخص نبود و اگر
اعتقاد و حقیقت بجانب مجتهد دیگر راجع آید و او را افضل و اند با احتیاط و رعایت در مذہب دیگر بشیر باید یا واقعہ صعب و حج عظیم مبتلا گردد و
بحر رجوع بذہب دیگر مخلص نیاید بکمال ضرورت و در صورت جانی بود و تحت این نظر این است کہ ہمہ شمسک بکتب است اند و مقتدایان این
و دیگر تعیین و تخصیص چه وجہ باشد و نص فاسلو ابل الذکر ان کنتم لاتعلمون و اشارت حدیث اصحابی کالجزم باتیم اقتدیم اقتدیم ہم نیز ہم برین است
یعنی چیزی کہ شما ندانید از اہل علم پرسید و از ایشان بیا موزید و فرمود کہ اصحاب من مثل ستارگانند و ہم راہ نمایان اند و علماء دیگر را در حکم ایشان
وانند و این مذہب بظاہر بالانصاف نزدیک تر نماید و فہم زود تر آید و لیکن قرار داد علماء مصلحت و بد ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذہب
است و ضبط و ربط کار دین و دنیا ہم در صورت بود از اقول مختیر است ہر کدام را کہ اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری
رضن بی توہم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواہد بود و قرار داد متاخرین علمایین است و ہو المختار و فید الخیر انتہی و آنچه امام حق الاسلام
اصل نہم کہن دویم میفرماید کہ شافعی را روا نبوده کہ حنفی عرض کند چون نکاح بی ولی کند و شفیعہ مجاور بگیرد و امثال این اما اگر شافعی مذہب نکاح

الاجماع والاقوال القیاس المستنبط من بینه الاصول ثم القیاس مطلق الا فادیه ولا یحصل من البقیة عند الجمهور فلا ینسب
به العقائد و الا یعتبر عند معارضه واحد من الثلثه ایاها باتفاق الائمة الاربعه ولا یحتاج الیه عند وجود واحد من الثلثه فحقیقه ضروریة عند فقدان الاول
الثلثه للمعنی فی التذکره وان کان هو ایضا منصوبه من قبل الشرع و لهذا استقطب الشیخ الاکبر خاتم فقه الایة المتحدیه الشیخ ابن العربی قدس الله تعالی
سره و اذ اقامه و قال اصول الشرع کتاب السنه والاجماع و قال القیاس انما یعتبر اذا لم یوجد الحكم فیها ولا یغید البقیة انتهی اما نصیب
مخفی اجرو احد است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است لقوله علیه السلام ان اخطأت فلك حسنة و فی حدیث آخر جعل للمصیب اجرین
للمحکم واحد کذا فی التوضیح و غیره من کتب الاصول امام ربانی در مکتوب بیست و دوم جلد ثالث میفرماید بر مجتهد چه جای اعتراض است که خطا
او از نیک در جهه ثواب است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است **مقدمه** مقتضی بجهت تقدیر مجتهد چاره ندارد و بی وجهی
بر خلاف اجتهاد صاحب مذہب خود عمل کردن غیر مدلل کلام شیخ الہند صاحب شرح سفر السعاده آنکہ بالجمله مذہب حق و طرق وصول
بمنزل مقصود و ابواب آمد خانه دین چهار است و هر که را ہی ازین راهها دوری ازین درنا اختیار نموده براه دیگر رفتن دوری دیگر گرفتن
عجبت و یا و ه باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن از راه مصلحت بیرون افتادن است و اگر قصد سلوک و رعایت احتیاط دارد
هم از مذہب احد مختار روایتی که در پیش آخن و اقوی و فائده اش نعم و اتم و احتیاط دران اکثر و او فرو برد اختیار کند و براه رخصت و مسالہ
و حیل اندوزی نزد این طریقه متاخران است و شک نیست که این طریقه حکم ترا مضبوط تر است و گویند که طریقه پیشینان بر خلاف این بود
ایشان تعیین مذہب و اتباع مجتهد و احد را از واجبات نمی داشتند مجتهدان را عمل با جہت خود بود و بسبب عوام رجوع بایشان بی آنکہ اکثر الزام
متابعیت احدی کنند و اسکار بر دیگری نمایند و جماعه دیگر از علمای آن اند کہ انتقال مذہب بشہوت نفس و اتباع ہوا و متبع رخص نبود و اگر
اعتقاد و حقیقت بجانب مجتهد دیگر راجع آید و او را افضل و اند با احتیاط و رعایت در مذہب دیگر بشیر باید یا واقعہ صعب و حج عظیم مبتلا گردد و
بحر رجوع بذہب دیگر مخلص نیاید بکمال ضرورت و در صورت جانی بود و تحت این نظر این است کہ ہمہ شمسک بکتب است اند و مقتدایان این
و دیگر تعیین و تخصیص چه وجہ باشد و نص فاسلو ابل الذکر ان کنتم لاتعلمون و اشارت حدیث اصحابی کالجزم باتیم اقتدیم اقتدیم ہم نیز ہم برین است
یعنی چیزی کہ شما ندانید از اہل علم پرسید و از ایشان بیا موزید و فرمود کہ اصحاب من مثل ستارگانند و ہم راہ نمایان اند و علماء دیگر را در حکم ایشان
وانند و این مذہب بظاہر بالانصاف نزدیک تر نماید و فہم زود تر آید و لیکن قرار داد علماء مصلحت و بد ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذہب
است و ضبط و ربط کار دین و دنیا ہم در صورت بود از اقول مختیر است ہر کدام را کہ اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری
رضن بی توہم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواہد بود و قرار داد متاخرین علمایین است و ہو المختار و فید الخیر انتہی و آنچه امام حق الاسلام
اصل نہم کہن دویم میفرماید کہ شافعی را روا نبوده کہ حنفی عرض کند چون نکاح بی ولی کند و شفیعہ مجاور بگیرد و امثال این اما اگر شافعی مذہب نکاح

آنکه حنفی در رساله خود القول السدید بتفصیل اول را نیز جایز داشته و وجه جوازش را روایت و روایت مشهور حایان نموده و این بیان مختصر گنجایش
 ایراد آن ندارد و من اراد التفصیل فليطلع تلك الرسالة انتهى طحطا کلامه و نیز باید دانست که شیخ الهند در شرح سفر السعادة میفرماید آنچه در
 صحاح اخبار آمده بالراس العین عمل بدان موجب سعادت دنیا و آخرت است اما درین روزگار پسین این کار صورت نمیدهد و مجتهدان این
 احادیث و آثار را تتبع نموده و مانع از منسوخ و صحیح را از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده
 و بهی قرار داده اند و عوام مسلمانان را بلکه علماء ایشان را درین روزگار این قوت و طاقت کجاست که این کار از دست ایشان آید ایشان را
 جز متابعت مجتهدان کردن و در پی ایشان رفتن بسبب نبود و چاره نه و الهیة علیهم السلام کار متقدمین محمدان را میسر بود و بحقیقت سبب قیاس
 اجتهاد کار از پیش زود و باخر دست بان زدن ضرورت افتد و دلائل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح خاتمه کتاب معلوم گردد و ان شاء الله
 تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت است ولیکن چون این حکم در اینجا پوشیده است و بهر چه نه در سلوک طریق دریافت آن وصول بمقصود
 گاهی خطارد و گاهی صواب از اینجا آمد که المجتهد مخفی و یصیب بر تقدیر موجب اجر و ثواب گردد و بحجت بدل مجبور و در طلب حق باید یا نباید و غیر
 شیخ الهند در وی می نگارد و حاصل این سخن آن است که اعتماد بر تصحیح و تنقید ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را نقلی بقبول
 کرده عمل بدان نموده انکار و اعتراض بر ایشان تقلید علماء متجددین که مشهور اند جایز نباشد و الزام ایشان بکلمه این جماعه حکم و مکاره است
مقدمه هشتم بیان معانی قرآن مجید تفسیر است یا تاویل سنده العلماء در تفسیر سورة القيمة میفرماید تفسیر کلام الله عبارت از آن است که سنده
 چیزی در آن مرعی باشد اول حمل هر کلمه از کلمات آن بر معنی حقیقی بود یا بر مجاز متعارف خود و دوم ملاحظه سیاق و سباق آن کلمه و نظم کلام از اول
 تا آخر تا بی نسق و محصل نشود و سوم آنکه فهم شایان زوایحی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه کرام رضی الله عنهم اند مخالیف آن واقع
 نشده باشد و هر گاه یکی از این امور سه گانه فوت شود و دو دیگر باقی ماند از تاویل نامند پس اگر اول فوت شود و دویم و سوم برقرار ماند تاویل صحیح
 است و اگر دوم فوت شود و اول و سوم برقرار ماند از تاویل بعید گویند و هر گاه مجموع امور سه گانه فوت شوند از تحریف و متحرف گویند و حافظ الله
 من لک انتی و قال صاحب العوارف بجزان یکون کلامهم فی ذلک ای فی الروح بمشابهة التاویل لکلام الله تعالی و الایات المترتبة حیث تحم
 تفسیر و جز تاویل اولیایس القول فی التفسیر الا انقا و اما التاویل فتمتد لعقول الیه بالبع الطویل بهو ذکر ما یحتمل الایة من المعنی من غیر القطع
 بذلک و اذا کان الامر کذلک فلقول فی الیه فی الروح وجه و محمل انتی و شیخ الهند در رساله اثبت النور میفرماید کلام در بیان معانی قرآن
 بدو وجه است تفسیر تاویل تفسیر که خرم کننده معنی این است و مراد الله بهمین این خبر بقل و سماع از شارع بر روایت صحیح روان بود و تاویل آنکه محتمل است
 بیان کنند و گویند که تواند که مراد این باشد بی خرم یا نکه مراد بهمین است و این بدو شرط جایز است یکی موافقت قانون شرع و دیگر مطابقت قانون
 عربیه و بناء علی هذه القاعدة این که میگوید یعنی آیت النور را تفسیر و تاویلات کرده اند که این مذکور قطعی الزان است و نیز در وی می نگارد که
 مراد اقدام و محمل نفع و ذلل درین مقام آنست که درین اشارت و کنایات که واقع شده است صور و ظواهر آنرا اثبات نکنند و نظر اعتقاد و معتقد

کتابخانه
مجلس شورای
وزارت معارف
تبریز

بر وجود معانی و بواطن دارند چنانکه گویند باموسی تعلیمی نبود بخلع آن خطابی واقع نشد و مراد و مقصود از خطاب فاعل تعلیمک طرح اسقاط کونین است
از نظر ارات و جمیع وادی مقدس عبارت است از حضرت که بر دلی و شهادت حضور بلکه اینجا موسائی و معنائی و فرعونی بهریت موسی کینیت از
قلب است و عصا از بران حقیقت و مراد و غیر عین نفس و این روش فرقه باطنیه و ملاحظه است که الباطل ظهور کند و بیک چشم نظر بآن عالم دارند و
از دیدن عالم دیگر گویا باشد چنانچه حقیقتی که در مقابل آن الباطل است سر و اسرار حق نمایند این هر دو فرقه از درجه کمال مقام جامعیت است تا آنکه
و طریق حق است که هر دو جانب منظور بود و هر دو خانه معمور ماند و صورت و معنی هر دو ثابت بود و حکمت و شریعت هر دو مطابق گردید و چنانکه گویند
باموسی امر بخلع تعلیم واقع شده دوی در آمدن دوی مقدس که نام بقعه مخصوص است از زمین متشال بن امر کرده و با وجود آن اشارت
بطرح و اسقاط کونین فهمیده و این روش را اعتبار گویند که غیرت عبود از ظاهر بباطن و از صورت بمعنی است و خطاب فاعل بر وایا اولی انصاف
اثبات آن میکنند شیخ ذکریه الله بالخری میفرمود و لا یقدم الباطن علی الظاهر و لا یکتفی بالظاهر علی الباطن فرمود مقدم ندارد و علم باطن بر رعایت
آن ظاهر تارفته رفته در ورطه الحما و یغفلد و بذبذب باطنیه نگشاید و نیز بلندگی نکند و قانع نگردد و بظاهر از باطن تا از تعقیب طلب و وصول
بمرتبه کمال محروم ماند انتهی کلام شیخ انتهی و نیز در وی می طراز و یکی در حضرت جنید بغدادی قدس سره حقیقتی گفت که ناظر در اسقاط عمل بود و فرقه
تزویمان کردن و وزدی کردن آسان تر ازین اقوال است و گفته اند کمال کسی است که نپوشد نور معرفت او نور و برع را و نه که سقوط عمل ازین
باطنیه سبب استغراق و استهلاک باشد در حقایق و معانی و غلبه حال و سطوت حقیقت و منکر محبت چنانکه از مجذوبان و مستانان آید که ربوده
شده اند و غلبه حال غمان اختیار از دست داده و ایشان نیز با وجود حال صحیح ناقص و نازل اند از مرتبه عقلا کما قال شیخنا و سیدنا و مولانا و شایسته
التقلید شیخ محی الدین عبدالقادر الجیلانی رضی الله عنه ان لبید عبدا و المجانین و عقالا و العقلاء افضل بلکه قصد این ملاحظه الباطل حق و اسقاط
عمل و انکار دین است باز درین زمانه فرقه پیدا شده اند در لباس درویشان که نه صورت دارند و نه معنی و نه حقیقت و مجاز و ساده لوحان
که یقین در دین ندارند با ایشان میگردند و فریب میخورند مصیبتی در دین بالاتر ازین نیست فان الله و انما الید را جعول انتی و مولانا و دهلوی در
الطاف القدس میگوید آگاه باش آنحضرت صلی الله علیه و سلم صناعت اعتبار نزدیک تدر قرآن نگذاشته اند و حسب آن دریائی را
سرداده و این علم و طیفه این کتاب نیست بالجمله اعتبار فنی است شگرف و وسیع الاراءه و التفسیر و التفسیر و حقائق سلی و بیاری از کلام شیخ که
و شیخ الشیوخ سهروردی از همون مقوله است انتهی و تلخیص کلام امام حجه الاسلام که در اصل خامس جواهر القرآن میفرماید آنکه اما العباد
المتجرون لطریق الله سبحانه مجربون بنوعین احمد با الوسواس الصارف للقلب الی التفکیر فی النیه و ثانیها التقلید لظواهر معنی القرآن مجربون
و ذلک حجاب عظیم عن الفهم و لت اعنی به التقلید الباطل کتقلید البدیع علی التقلید الحق ایضا فان الحق الذی کلف الخلق باعقاد
له درجات و له مبداء ظاهر و هو کالتفسیر فی المثال و له غور باطن و هو کالباب قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان للقرآن ظهرا و باطنا
و هذا مطلقا فالجانب علی الظاهر الظان انه لیس وراءه مرقی یتقی الیکف یتصور ان ینکشف له الاسرار انتهی و نیز در اصل عاشق جواهر القرآن

باین بیان

می نگار و جان لم فهم معانی کذاک فليس لك نصيب من القرآن الا في قشوره كالسلبه نصيب من البر الا في قشره وهو التبن والقران غذاء
الحلق كله على اختلاف اصنافهم لكن اغذاهم به على قدر درجاتهم وفي كل غدايه وحقا له وبقين وحرص الحمار على التبن اشد منه على الخبز
المتخذ من التبن وانت شديد الحرص على ان لا تعارق ورجع البهيمة ولا تترقى الى رتبة الانسان بل الكلبية فدونك والانسراح في رياض
القران فغنيه متاع لكم ولا تغافلوا انتهى وصاحب محاض النصيحة فقيه على بهاي ورحي طابعين شيخ محي الدين بن عربي سيفر مايد وما له بصوت
في هذا الباب صوت حماره ويصرخ صراخ الشكلى ويقول الله يحرف القرآن ويغير ظاهره على حماره ويستخرج بطريق الاشارة اسرارها التي
تغفل الجار دون غداها ولا في ذلك ظاهر التفسير ابل ينكر ذلك قوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء مع انه ليس في ظاهره كثير من
الاشياء وقوله عز وجل قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي الاية وقوله عليه السلام ان القرآن ظهر لبطنا وخرافا مطلقا انتهى وجمعين احاديث
نبوي را عليه افضل الصلوات واكمل التحيات ظهر بطن است شيخ ابراهيم كرمي در شرح تحفة المرسله سيفر مايد من العلوم ان النبي صلى الله عليه وسلم
قد اوتي جوامع الحكم وانه لا ينطق عن الهوى ان هو الا وحي فوحي وانه علم علم الاولين والآخرين فكلامه صلى الله عليه وسلم مع اخا وربه بالمفهوم الاول
ما هو ظاهر لابل اللسان علماء الظاهر يضمن حكما وائسرا يعلمها المحققون فلا حديث ظهر بطن كالقران كائنه على ذلك حجة الاسلام انتهى علامه
ميسدي در فائحه سادسه فوايح ميگويد بعضي پندارند كه اوليا وخواص مكلف اند تاويل قرآن و حديث وعامة مكلف اند بتفسيرين و دو تولى كلام
انكه همه مكلفين بظاهر قرآن و حديث وخواص تاويل غير مكلف اند و دو تاويل طبقات بسيار است و بركس از خواص مكلف است تاويل كبر قدر
عروج و صفا و است انتهى از اين اسناد هويدا است كه تفسير بگيرت و تاويل ميگردد تاويل نفعي تفسير لازم نمي آيد بلكه مؤول با وجود اقرار و استنباط
تفسير سر بر قرآني و احاديث نبوي را بطريق الاشارة استخراج و استنباط نمي نايد قاصران و تفسير تاويل فرق نميكنند و معاني قرآن و حديث را
مختصر در ظاهر تفسير ميدانند و صاحب تاويل را مكلف ظاهر تفسير و حرف معاني قرآن و حديث مي پندارند چنان كرمي كه در سنگي بنان است و
زمين در آسمان او همان است و مقدمه نهم در مفهوم بدعت اختلاف است عند الجمهور بدعت منقسم بدو قسم يكى بدعت هدى كه از ابد
حسنه گويند و دوم بدعت ضلالة كه از بدعت سيئه خوانند قال الجزري في النهاية البدعة بدعتان بدعة هدى و بدعة ضلالة فما كان في خلاف
ما امر الله به و لم يوجب فيه حرز الزم و ما كان واقفا تحت عموم ما نذبه الله اليه محض عليه او رسوله فهو في حيز التاج انتهى و حديث كل بدعة ضلالة
عام مخصوص البعض است و تخصيص عجميات باوالة شرعية يا عقلية در شرح شريف مشهور و در كتب اصول مفضلا مذكور است پس معنى حديث مذكور كل
بدعة سيئه ضلالة بود و مخصوصى است حديث من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من غير ان ينقص من اجرهم شيء و من
سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه زرر ما و زرر من عمل بها من غير ان ينقص من اجرهم شيء و حديث من احدث في امرنا ما لم يكن
فهيرو و حديث من ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله و رسوله الحديث و حديث اول امر سجدت راحن هم فرمودند و در حديث ثاني مردود
بودن بدعت بعيد ماليس منه مقيد نموده و در حديث سيوم بدعت را مضاف بسوى ضلالت نمود و پس مذموم و مردود و همين بدعت

عنه و قوله تعالى
ما فرطنا في الكتاب من شيء
مع انه ليس في ظاهره كثير من
الاشياء وقوله عز وجل قل لو كان
البحر مدادا لكلمات ربي الاية
وقوله عليه السلام ان القرآن
ظهر لبطنا وخرافا مطلقا
انتهى و جمعين احاديث نبوي را
عليه افضل الصلوات واكمل
التحيات ظهر بطن است شيخ
ابراهيم كرمي در شرح تحفة
المرسله سيفر مايد من العلوم
ان النبي صلى الله عليه وسلم
قد اوتي جوامع الحكم وانه لا
ينطق عن الهوى ان هو الا وحي
فوحي وانه علم علم الاولين
والآخرين فكلامه صلى الله
عليه وسلم مع اخا وربه بالمفهوم
الاول ما هو ظاهر لابل اللسان
علماء الظاهر يضمن حكما و
ائسرا يعلمها المحققون فلا
حديث ظهر بطن كالقران كائنه
على ذلك حجة الاسلام انتهى
علامه ميسدي در فائحه سادسه
فوايح ميگويد بعضي پندارند
كه اوليا وخواص مكلف اند تاويل
قرآن و حديث وعامة مكلف اند
بتفسيرين و دو تولى كلام
انكه همه مكلفين بظاهر قرآن
و حديث وخواص تاويل غير
مكلف اند و دو تاويل طبقات
بسيار است و بركس از خواص
مكلف است تاويل كبر قدر
عروج و صفا و است انتهى از
اين اسناد هويدا است كه تفسير
بگيرت و تاويل نفعي تفسير
لازم نمي آيد بلكه مؤول با
وجود اقرار و استنباط تفسير
سر بر قرآني و احاديث نبوي
را بطريق الاشارة استخراج
و استنباط نمي نايد قاصران
و تفسير تاويل فرق نميكنند
و معاني قرآن و حديث را
مختصر در ظاهر تفسير ميدانند
و صاحب تاويل را مكلف ظاهر
تفسير و حرف معاني قرآن و
حديث مي پندارند چنان كرمي
كه در سنگي بنان است و زمين
در آسمان او همان است و مقدمه
نهم در مفهوم بدعت اختلاف
است عند الجمهور بدعت منقسم
بدو قسم يكى بدعت هدى كه از
ابد حسنه گويند و دوم بدعت
ضلالة كه از بدعت سيئه خوانند
قال الجزري في النهاية البدعة
بدعتان بدعة هدى و بدعة
ضلالة فما كان في خلاف ما
امر الله به و لم يوجب فيه حرز
الزم و ما كان واقفا تحت
عموم ما نذبه الله اليه محض
عليه او رسوله فهو في حيز
التاج انتهى و حديث كل بدعة
ضلالة عام مخصوص البعض
است و تخصيص عجميات باوالة
شرعية يا عقلية در شرح شريف
مشهور و در كتب اصول مفضلا
مذكور است پس معنى حديث
مذكور كل بدعة سيئه ضلالة
بود و مخصوصى است حديث من
سن في الاسلام سنة حسنة فله
اجرها و اجر من عمل بها من
غير ان ينقص من اجرهم شيء
و من سن في الاسلام سنة سيئة
كان عليه زرر ما و زرر من
عمل بها من غير ان ينقص من
اجرهم شيء و حديث من احدث
في امرنا ما لم يكن هيرو و
حديث من ابتدع بدعة ضلالة
لا يرضاها الله و رسوله الحديث
و حديث اول امر سجدت راحن
هم فرمودند و در حديث ثاني
مردود بودن بدعت بعيد ماليس
منه مقيد نموده و در حديث
سيوم بدعت را مضاف بسوى
ضلالت نمود و پس مذموم و
مردود و همين بدعت

که سوال بسیار کردن از حقایق امور اخرویه و مباحث ذات و صفات و مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و توحید وجودی و شهودی و مشاهدات
صحابه و حکمتها و احکام شریعتی که از اقسام عام برتر است و در عقل ایشان گنجایش نمیکند بسیار قبیح و مذموم است زیرا که غالباً مغضی بانکار ازان است
میشود و لا اقل موجب تشکیک در اکثر اذهان میگردد و حال آنکه ایمان بان چیز ناموقوف بر تحقیق زائد و اطلاع بر تفاصيل کیفیات و کمیات
آن امور نیست و همین در اعضاء است که درین امت موجب فساد عقائد و افتراق فریق ضالک گشته و ایمان عالمی را بسا و داده حتی تعالی درین
سوره قیج این امر بیان فرموده تا مردم ازان احتراز نمایند و در وسط ضلالت نیفتند انتهی و صاحب جمله تائید فی شرح اولیه التوحید می نگارد
و اما بقولون انفسنا ربوبیه کفر نظر االی العائمه اذ متصورون بذلك حیث لایسلین فیههم و قد قال علیه الصلوٰه والسلام من حدّث علی قوام
بحدیث لایسلنه انفسنا ربوبیه کان فتنه علی بعضیهم فیهو یسیر بالانکار هم علی الاولیاء و تکفیرهم ایا هم و قد قال علیه الصلوٰه والسلام ان من العلم کینه
المکون لایعلم الا العلماء بالشر فاذ انطوا به لایکفره الا اهل العرفه بالله فکان السلف یشدون الالبین به و یمنعون عن غیره و یقولون من
منع الجبال علما اصاعود من منع المستوحین فقد ظلم و وجه تفسیر العائمه اذ لم یفهموا من وجوه اما ان لایقبلوا و یکنون علی علمه در با
یستخرجون علی قلبهم و تکفیرهم و ایا هم و هم الا کثرون و اما ان یقبلوه و لایفهمونه فیدعون الربوبیه لافهم تارة و یشجون اخری انما لهم بدوی
ان لهم الربوبیه و بان هذه الامور لا تؤثر فیهم بالاظهار فی الالعاب و کل ذلک باطل و ضلال و انی لهم الایئمه و هم موجودون بالغیر لا بالفهم
و لیسوا نفس الوجود و لایصیرن خالق انفسهم و خالق السموات و الارضین و کیف لایؤثر فیهم اعمالهم الجئیثه فی الظاهر و هم اما اختار و ما عن ظلمه
نفسهم و ان لم یشرعوا بها فذلک قال المحققون کل حقیقه روّتها الشریعۃ فی باطله و کل شریعه لم یثبّت علیها الی ما فیها من سیر الحقیقه
فهی عاقله انتهی و امام ربانی در کتاب انوار البیّه در مکتوب بود و پنجم جمله ثالث می طازد و اگر شمه ازان کار و بار که باین ولایت مربوط است
اظهار نماید اشارتی ازان معاملات که بان ولایت منوط است ظاهر سازد و قطع البلیغ و فوج الخلق هم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی
علوم که از حضرت پیغمبر گرفته است علیه علی آله الصلوٰه والسلام قطع البلیغ گوید از دیگران چون گفته آید غوامض انوار الهی است جل سلطان که بخش
خواص عباد خود در میان میدارد و نامحرّمی را در حوالی آن نمی گذارد حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات که رحمت عالمیان است
از کمال معرفت و وفور قدرت آن انوار را با بهره و غیره در میان آورد و قابلیت مستعان و التسهّل آن در مای مکنونه را با ایشان ایشار نمرد
انتهی و شیخ شرف الدین محیی میری در مکتوبات خود میگوید **و** نه بار گوی بر سر جمیع اگر عاشق صادق تو را سراف و دیدی که بسبب عشق
رفزی با حلاج گفقت و رفت بر دوازده اینجا است که صاحب اینجا امام حجه الاسلام در ابواب داخل شیطان میفرماید اما حق العوام ان
یؤمنوا و یسلّموا و یستحلوا عباداتهم و یجانبهم و یتروکوا العلم الی العلماء فالعالمی لوزنی او سرق کان خیر له من ان یتکلم فی العلم فانه من تکلم من غیر
اتقان العلم فی الله و فی دین و فی کفر من حیث لایدری کمن یرکب فی تجر البحر و هو لایعلم السباحه و سکا بد الشیطان فی ما یعلّق بالعقائد
و الذرّیب لاحقرها انتهی و مولوی مدرّسی در ایقاظ الخافیه از شیخ محیی الدین ابن عربی نقل مینماید سخن رجال مجرم انظر فی کتاب انتهی

کافر
ای عباد الله شریعت خداوند
سبب غیبت است
در این دو حدیث است
سختن آن ظاهر است
راست نیست در حدیث
که عبادت با و ازان
نکند و کفر و افساد
و این سبب است
تقابل اسلام است
تقدیر مانی مقابل انوار
یعنی از عبادت که با بی طاعت
کردن بر ربوبیت گویند
سبب غیبت است و انتهی
نیزه العارفین
شیخ کمال الدین میفرماید
نابال کو علم از کانا
او دین می دانست و چنانچه
او دینی و کمال خود پندید
صوفی که قول که ما ناکان

مقدمه یازدهم علم ظاهر بلکه علم حیا کث و جماعت بی استاد بدست نمی آید پس علم باطن بی شیخ چگونه میسر گردد و شنوی **س**
 کس بجز علم از حق بین بری و فخر رازی را زوار دین بدی و مولانا دجلوی در انتباه از شیخ تاج الدین سنهلی غنیفه خواجهمحمد باقی حکایت
 میکند قال الشيخ ابو علی الدقاق قدس شرفه شجرة التي تنبت بنفسها لا ثمر لها وان كان له ثمر يكون بغیر لذة و شنة الله تعالى جارية علی الله لا یتم
 من السبب فلما ان التواءه والتاسل الصوری لا یحصل بغیر الوالد والوالدة كذلك التواء المعنوی حصوله بغیر الترشید متعذر و قال فی التراسل
 الکلیة من الاشیخ له فالشیطان شیخ انتهی صاحب نفحات از شیخ بزرگمه بدانی روایت میکند که مردی بود فرزند خود را گفت بزرگمیش گاو بود و گفت میش گاو که
 بود و چه بود گفت آنکه باید از خا بداید گوید مرد گنجی یا جم انتهی محمد و بزار در حاشیه نفحات میگوید مرد از این حکایت آن است که هر کس که بی ریج
 طلب کوشش و خدمت استاد خواهد که بر مرتبه از مراتب این طائفة رسد او ریش گاو است پس اول خود را مستعد حصول این طلب در و در زمین
 می باید ساخت و بعد از آن امیدوار بود و منتظر فضل بود و این نصیحت از باب اراده است انتهی **س** هیچ چیزی خود بخود چیزی نشد و
 هیچ آهین خود بخود تیزی نشد و مولوی هرگز نشد عا و روم و تا غلام شمس تبریزی نشد و **مقدمه دوازدهم** هر چه از مشایخ منقول
 بود و خلاف ظاهر معلوم شود و آنرا محال است مولوی مدرسی در ایقاظ الغافلین میفرماید که ایام یافعی در کتاب خود ارشاد فرموده آنچه
 از مشایخ منقول است و بالیشان منسوب است از آنچه در باوی النظر خلاف ظاهر معلوم میشود آنرا محال و تاویلات است اول آنکه ما نسبت
 آنرا بجناب مشایخ مسلم نداریم تا بر روایت صحیح از ایشان ثابت نگردد و دوم آنکه بعد ثبوت آن از ایشان التماس کرده شود آنرا تاویل موقوف
 پس اگر یافته نشود تاویل گفته آید که شاید آنرا نزد اهل باطن تاویل خواهد بود سیوم صد و بر آن از ایشان در حالت غیبت و سکر باشد
 و مست بستی مباح غیر ما خود است چه دی غیر مکلف است در آن حال پس سوء ظن بالایشان بعد این مخارج و محال از عدم توفیق بود
 نفوذ بالند من الخذلان و سوء القضاء من جمیع انواع البلاء انتهی و صاحب تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی در ترجمه عمر بن عبد العزیز
 می نگار و قال عمر بن حفص قال لی عمر بن عبد العزیز اذا سمعت کلمة من امر مسلم فلا تخجلها علی شی من الشر ما وجدت لها محلا من الخیر انتهی
 و امام ربانی در مکتوب صد و هجدهم جمله ثانی می طرز و اگر لفظی صادر شده است که ظاهراً مطابقت بعلم شرعی ندارد و آنرا باندک توجه از
 ظاهر مصروف نموده مطابق باید ساخت و مسلمان را متهم نباید کرد و اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق بر گاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمان
 بحد و شبهه چه مناسب بود و شهر بشهر بان منادی کردن کدام تدبیر باشد طریق مسلمان و مهربانی آن است که کلمه که ظاهراً مخالف علوم
 شرعی است اگر از شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیمت اگر ملحد و زندق بود و آن باید کرد و در اصلاح آن نباید کوشید و اگر قائل
 آن کلمه از مسلمانان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته بود و در اصلاح سخن او باید کوشید و محلی صحیح از برای آن پیدا باید نمود انتهی و فتیله علی
 مهابی و در محاضرات النصیحه میگوید من ابرار التبر تاویل کلام المشایخ کما فعل الامامان الغزالی و الرازی فی کلام الحاج فاول الامام الرازی
 قول بعضهم الشکر شرک و اول الشیخ شهاب الدین قول مظهر القریشی الفقیر لا یحتاج الی الله لیتق باحلا قهر العائمة و یقعد و ابهم فی افعالهم

فربما يسرى إليهم من بركة ذلك شيء من أحوالهم من التقوى أن تبقى عن الفتوى بالاعلم فقد نقل الامام الغزالي رحمه الله عليه في الاحياء
عن بعضهم أن أسرهم إلى الفتوى أسركم إلى النار انتهى **مقدمه سير** وهم من علوم صوفية كرام وطايعين اولياء غظام بحرف سوا
خاتمه حيزي ويكفقد وقت نادر ووعداوت وبغض ابن ماجه علامت وبال ونكبت ومارت نفاق وشقاوت بود شيخ عبد الوهاب
شعراني ودر كتاب اليواقيت والجزاير ميسر ما يد قال الشيخ محمد الدين الفيروز آبادي صاحب كتاب القاموس في اللغة لا يجوز لأحد أن
يتكبر على القوم ببادي الرأي لعلهم يترتبهم في الفهم والكشف قال ولم يبلغنا عن أحد منهم أنه أمر بشي يهدم الدين ولا ينهي أحد عن الوضوء ولا
عن الصلوة ولا غيرهما من فروض الاسلام مستجابة انما يتكلمون بكلام يدق عن الاقنাম وكان يقول قد يبلغ القوم في المقامات و
درجات العلوم إلى المقامات المجهولة التي لم يصرح بها كتاب ولا سنة ولكن كبار العلماء العالمين قد ردون ذلك إلى الكتاب السنة بطريق
وقيق نحن استنباطهم حسن ظنهم بالصالحين ولكن ما كل أحد يرى تصحيح كلامهم بل يبادر إلى الاسكار على صاحبها خلق الانسان عجلاً
ونيزدروى مى نگار و كان شيخ الاسلام محمد الدين الفيروز آبادي يقول كما أعطى الله الأكرامات لاولياء التي هي فرع المعجزات فلا
ينبغي أن يعطيتهم من العبارات ما يعجز عن فهمه فحول العلماء وكان شيخ الاسلام الخذوى رضى الله عنه يقول لا يجوز لأحد من العلماء الاسكار
على الصوفية الا أن سلك طريقهم وراى افهامهم واولئك هم في لغة الكتاب والسنة وآما بالاشاعة عنهم فلا يجوز الاسكار عليهم ولا يستقيم واطال
في ذلك ثم قال بالجدة فاقول ما يجب على المنكر أن يعرف سبعين أمراً بعد ذلك ليسوع له الاسكار منها غوصه في معرفة معجزات الرسل على احتساب
طبقاتهم وكرامات الاولياء على اختلاف طبقاتهم ويؤمن بها ويعتقد أن الاولياء يرثون الانبياء في جميع معجزاتهم الا ما استثنى ومنها اطلاع
على كتب تفسير القرآن سلفاً وخلفاً يعرف أئمة الكتاب والسنة ومنابع ائمة المجتهدين ويعرف التفسير والتأويل بشرائطه ويحرف في معرفة لغات
العرب في مجازاتها واستعاراتها حتى يبلغ الغاية ومنها كثرة الاطلاع على مقالات السلف والخلف في معاني آيات الصفات واخبارها ومن
أخذ بالظاهر من قول من ولي الله رجا من الآخر ومنها تبحر في علم الأصول ومعرفة مناصب ائمة الكلام ومنها ما هو بها معرفة اصطلاح القوم فيما عجزوا عنه من
التجلى الذاتي والصورى وما هو الذات وذات الذوات ومعرفة حضرات الاسماء والصفات والفرق بين المحضات والفرق بين الاصلية و
الواحدية ومعرفة سائر الظهور والباطون والازل والابد وعالم الغيب والكون والشهادة والشؤون علم الهامية واليهوتية والسكر والمجربة ومن القاص
في السكر حتى يسامح ومن هو الكاذب حتى يواخذ وغير ذلك فمن لم يعرف مرادهم كيف يحل كلامهم أو يتكلم عليهم باليس هو من مرادهم انتهى ونيزدروى
ميگوید و كان الشيخ عز الدين بن عبد السلام يقول ما يد لك على أن اهل الطريق قدوا على قواعد الشريعة دون غيرهم بل يقع على ايديهم من الكرامات
والجوارق ولا يقع شيء من ذلك على ايديهم ولو بلغ في العلم ما بلغ الا أن سلك طريقهم انتهى وكان الشيخ محمد الدين الفيروز آبادي راجع القول
لا ينبغي لأهل التفكير والنظر الا عرض على اهل العطاء والمنح فان علمهم نولاً فوق علوم اهل النظر وكان الشيخ محي الدين من كبار اهل العطاء الذين
كشف انهم من جملة الباقى فتلا لاتهم سجادة بالانوار الساطعة الى يوم التلافي ومن تعرض لخطية مثله او تكفيره فانما هو لجهل وجرمانه

بعضین و بعض
سجود و سجدهات
و در اندیشه
جلال حق تعالی
چنین

تقدیر ثبوت اصل الکتاب عنه فلا بد من ثبوت کل کلمه منه لاحتمال ان یس فی کتابه بایس من عدو او یحی و الشافی و هو انه قصد بهذه الکلمه
 کذا لا یسبل الیه ایضا و من ادعاه کفر لانه من امور القلب التي لا یطلع علیها الا الله انتهى و حقیه علی جهایمی و در فحاض النصیحه فی نگارش الشیخ الامام
 الکامل محیی الحق و الحقیقه و الدین محمد بن العربی الطائنی الا ندسی نفع به اهل الفهم و انکروه اهل التعقید و الوهم بکلمات صدرت عنه مثل ما صدرت
 من الله و رسوله و قدما الصوفیه من المتشابهات کفر عامه زمانا الاولیاء کما نسب عامه الاولین الی المجنون الانبیاء فلو سمعوا من ابن
 العربی مثلاً نحو هذا الله فوق ایدیم و امریت اوزمینت و کنت الله رمی الرحمن علی العرش استوی المجر الاسود و یمین الله فی الارض
 ایتی لاجد نفس الرحمن من قبل المیزین مرصت فلم تعذنی و جعت فلم تطعننی و لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت
 سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یده الذی یمس به و روحه الذی یشی به ایتیت ربی فی احسن صوره فقال لی فیم یخضع لک
 یا محمد فقلت انت اعلم ای رب فوضع یده بین کتفی فوجدت برد ما بین شفتی فقلت ما فی السموات و الارض و الذی نفس محمد سیده
 لو انکم و کتیم تجبن الی الارض لیسط علی الله و کم یسمعون ذلك من الله و لا من رسول الله فلو انکم یسبحون الله و لا یسبحون الله و لا یسبحون الله و لا یسبحون الله
 فیده ید الله و جعل الله مرصفا و جاعدا و اثبت له صورة و مکانا و لیده برودة و جعل المجر خزانة منه و جعل الیمین الف الرحمن و جعل الله تحت
 رجله یتالی عما یقول علوا کبیرا و زعموا ان قول الخلیج انا الحق و قول ابی زید سجان ما اعظم شانی کقول فرعون انا کرم الی و ما علمت کلم
 من الیه غیری و ان من اقر کلماتها کلاما محجبه الاسلام و غیر الدین رازی و شیخ شهاب الدین سهروردی کمال فرعون و اعتمدوا فی معرفه
 رایهم و ردوا علی اولیایه فیها بما احاطوا به فائق باب الحیض و الطلاق و اللعان فکذبوا بما لم یحیطوا به و لم یطعنوا علی اصطلاحیه فیهما کما قال
 علیه السلام ان من العلم کبیره الکنون لا یعلم الا العلماء بالله فاذا اطلقوا به لا یکنه الا اهل الغره بالله انتهی و نیز و روی میگوید و لا یخبره
 بما یفهمه من لا یقدر علی ربط کلماته و ایراد بینه و معرفه نتایج من مقدمه و انت و ان بلغ اقصى المراتب فی معرفه الغرور النادرة من باز
 الحیض و الطلاق و اللعان کما لا یخبره لغتوی الا بر اصول الفقه من غیر اطلاع له علی جزئیات الفقه و اتباع الاثریه ظاهر من سائر بانه
 و اللعن من غیر معرفه انتهی و تفصیل حکم تکفیر فائده هجدهم خواهد آمد و آنچه علماء مستکملین بر تضلیل و تکفیر صوفیه وجودیه رفته اند فیهما الشان است
 محصل فتوای سند العلماء آنکه در نظر سطحی ان علماء مستکملین حل شباهت عقلیه و نقلیه که برین مسئله وحده الوجود بسبب کمال وقت و بار یکی ان
 دارد و میشوند میسر نشده ناچار با تکارش آمدند اما محققان مستکملین بابر وقت و بار یکی این مسئله از بیان ان امساک لسان کرده اند و لهذا
 این جماعه در تصانیف خود و ما یاء اجمالی داده اند کما یفرز الی و الرازی و غیره ما من ائمه هذا الفن انتهی محصله از اینجا هویدا است که این مسئله
 اختلافی است و مطلقون الافاده و در مسائل اختلافیه اهل سنت مجتهد و مقلد حرم باحد الطرفين نمی تواند ساخت اگر نظر بدیل یک طرف رایج
 شود طرف دیگر را ضل و گمراه نباید پنداشت کما مر فی المقدمه الخامسة مقدمه یازدهم طعن و تجسس عیوب بزرگان و کبر و
 افساد و در میان جماعتی از مسلمانان از اقبح خصال اعمال است قال الله تعالی و ینزل کل جمرة لفرقة یعنی وای مر بر طاعن و عیب چینی را

تقدس نشان می شعرند انتهی مشنوی **س** کار با کان را قیاس از خود مگیر اگر چه ماند در نوشتن شیر و شیر با گفت ما بشیر ایشان بشیر با و ایشان
بسته خوابیم و خوب و جلد عالم ترین سبب گمراه شد و کم کسی ز ایندال حتی آگاه شد و همسری با انبیا برداشتند و اولیا را همچو خود پنداشتند و
این ندانستند ایشان از عباد در میان فرقی بود منتهای خلقت در بازار یکسان میروند و آن یکی در ذوق و دیگر در دمنده و بر گها هم رنگ
در نظر میوه هر یک بود نوعی دیگر و سیفه باز آنچه باشد و برشته و سیفه کنج شک را و در پست راه و دانند آبی بدان سبب نیز و اگر چه ماند فرقی و آن
ای عزیز و هر دو گون زینور خورد و از یک محلی یک شد زین نشی و از آن دیگر غسل و هر دو گون آب و گویا خورد و دند آب و ازین یکی سر گین شد
و زان مشک ناب و هر دو فی خوردند از یک آب و از آن یکی غالی و از دیگر شکر و صد هزاران همچین آشفاه بین و فرقی شان هفتاد ساله
راه بین و این خورد و گرد و طیدی زود جدا و آن خورد و گرد و همه نور خدا و این خورد و زاید همه بخت و حسد و آن خورد و آید همه عشق احد و هر دو
صورت گریم ماند رواست و آب شور و آب شیرین صفات و هر که صاحب ذوق نشناسد بیاب و او شاد سداب خوش از شوره
آب و است ترکیب محمد لحم و پوست و اگر چه در ترکیب هر یک جنس است و گوشت دارد پوست دارد و استخوان و هیچ این ترکیب ماند همان
اندین ترکیب ماند مخرات و که همه ترکیبها گشتند و اگر بصورت آدمی انسان بدی و احمد و بهیله خود یکسان بدی و احمد و بهیله در بر تخیانه
رفت و زین شدن آن شدن فرقی است زفت و این در آید سر بند و اربابان و و آن در آید سر بند چون آستان و چشم طبعیانه را یکدم
بر بند و چند مینی صورت آخر چند چند و دیده معنی زمانی بر کشا و تا به بینی فرقی و در فرقی و **مقدمه شان و دم مقدمه شان** بجز تعلیق
چاره ندارد و کما مر مرار آتا و طعن و انکار مطعون و طام و مکلف و معزز است مندا العلماء و مکتوب موسوم مولوی نور الله میفرماید هر که از
قایلان توحید وجودی باز جاده اعتدال بیرون نهاده نوبت بالحاد و زندقه رساند البته ضال مگره میگرد و همچنین اگر کسی از قائلان توحید
شبهودی باز جاده اعتدال بیرون نهاده تکفیر و تضلیل جمع کثیر از علماء و صوفیه نماید البته مطعون و طام است انتهی و نیز سنده العلماء در فتوای خود
می نگار و عامی که هنوز باین مرتبه صوفیه صافیه نرسیده و نه عالم متکلم شده مکلف است بانکه جالابانند که صوفیه صافیه آنچه گفته اند حتی
است و فهم من بآن غیر رسد مثل ایمان بمشابهات قرآن انتهی و ملا علی قاری در رساله ششم القوارض میگوید و اما ما شتهر بین الخفیه من ان الخفیه
اذا انتقل الی مذنب الشافعی تغیر و اذا کان الامر بالعکس تخلف فهو قول مبتدع و مخرج نعم و انتقل طاعنی فی مذنبه لا قبل سواء کان حنفیا
او شافعی یا تغیر فتدبر انتهی و شیخ جلال الدین سیوطی در مجموع الحادوی للفقادی میفرماید مستند فی شخص تدعی فقها قال ان اباحا الغزالی
لیس بفقیه و اما کان زاهد فاذیجب علیه فی ذلک فاجاب ان قول هذا الجاہل ان الغزالی لیس بفقیه لیستحی علیه ان یضرب بسايط
ضربا شديدا و یحسن ساطو یلاحی لا یتجاسر جاهل ان یتکلم فی حق احد من ائمة الاسلام بکلمة تشعیر بنقص و هذه الکلمة صادرة من عن
جهل مغرط و قلة دین فهو جاهل الجاهلین و افسق الفاسقین و لقد کان الغزالی فی عصر حجة الاسلام و سنده الفقهاء و له فی الفقه مؤلفات
جليلة و مذنب الشافعی الآن مداره علی کتبه فانه فتح المذهب و حرره و نخصه فی البسيط و الوسيط و الوجیز و الخلاصة و کتب الشیخین

در کتب معتبره موجود است اما تا ویلی داشته باشد که فیهن بآن نرسد زیرا که احتمال در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی و شاید جهل و نادانی
است و با وجود این احتمال سبب باب گفت و شنید میگردد و این است بمقتضای سبب گانه که هنگام مطالعه این رساله ملحوظ باید داشت
آنکه باین باید دانست که درین زمان سراپا طغیان بعضی از عوام ما و را دیگر خیالات خام و خرافات و نامیهات حلول و اتحادهای کفر و لجأ
برابر باب کشف مشهوره که حامی سنت و قیام بدعت و جامع ظاهر و باطن شریعت و امام اهل سنت و جماعت اند بر بندند و با مانع و اذلال آنها
پیش می آیند مسئله وجود را غیر معقول و منقول می پندارند و بزبان اعتراض سخن می رانند که بشت پرستان بنود هزار ما خدا دارند و خدا را
وجودیه را حقی و حصری نیست بلکه هر موی تن این کوران بیک جان ایشان جان و اوست اگر چه صور موجوده بیک وجود حق موجود باشند
فباحت کثرت البسیه چرا لازم آید **و** راز دوستی این کوه استنباط این بود بطریق افسر میگویند که نزد طائفه وجودیه آنرا دوی از نماز و روزه
و دیگر تکالیف شرعیه بی ریبی و شک است و زود و دیر و همیشه و در آخرت است حال آنکه وجودیه منکر فرائض را و مستحی حرام را مکنف می کنند
بر بلندای سخن بسوی خود است و ثقف بسوی فلک بروی خود است و ثوبت بجای رسیده که بعضی از الفضول طائفه وجودیه را اکثرین الطائفه
البیهودیه و النصرانیه می گمارند و بعضی چو بل کمال طغیانی و کشری شیخ الشیوخ شیخ محی الدین بن عربی را شیخ اکفر و شیخ ابر می خوانند و امام محمد باقر
محمد غزالی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ کبیر صدر الدین قونوی و خواجّه بنده نواز سید محمد گسود راز و شیخ عبدالکبیر حبلی و خواجّه عبید الله خوار
و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا عبدالغفور لاری و خواجّه عبدالباقی و دیگر هزار ما و لیا و وجودیه را کافر و انداخته حال آنکه بیشتر بزرگان وجودیه سیر
طریقه ایشان اند قائم **و** الله انی یوکلون **و** نه فشانند و رنگ عرق خنکند و هر کسی بر طینت خود می تند و ای بریده آن لب حلق و
دنان پاک کنند ثقف سوی ماه آسمان و ثقف بر دیش باز گردی شک و ثقف سوی گردون نیاید شکلی و هر که بر شمع خداز و ثقف رو و شمع کی
میرد بسوزد و ثقف او و بریدون **و** ان یطیفیو انوار الله باقوا بهم و یا بی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المجرمون امام ربانی در مدح شیخ ابن عربی
و در مکتوب مفا و دهم جلد ثالث میفرماید و است که سخن معرفت و عرفان را بنیاد نهاده است و شرح و بسط داده و او است که از توحید و اتحاده
بتفصیل سخن گفته است و منشأ تقدر و تکرر را بیان فرموده و او است که وجود را بالکل حقی داده است جل و علا و عالم را موهوم و محیل ساخته و او است
که تزلزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و او است که عالم را عین حق دانسته است جل شأنه و همه او است گفته
و با وجود آن مرتبه تنزیه حق را سبحانه و را در عالم یافته است و از دید و دانش همه را در سبحانه منزّه و متبر و دانسته مشایخی که متقدم اند درین باب
اگر سخن گفته اند باشارت و در موز گفته اند و بشرح و تفصیل آن نه پرداخته و اما اینکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تعلید شیخ اختیار
کرده اند و بر طبق اصطلاح او سخن رانده اند و او پس مانده گان نیز از بركات آن بزرگ استفاده نموده ایم و از علوم و معارف او حفظ فر
گرفته جواه الله سبحانه عا خیر الخیر و در مکتوب صد و شصتم جلد اول طائفه وجودیه را علی تفاوت درجات الوصل و الکمال و اصل کامل میفرماید
و در مکتوب دویست و شصت و ششم جلد اول شیخ را از اولیا مقبولان میگوید و در مکتوب مفا و دهم جلد سوم او را اولیا و کبار

و در کتب معتبره موجود است اما تا ویلی داشته باشد که فیهن بآن نرسد زیرا که احتمال در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی و شاید جهل و نادانی است و با وجود این احتمال سبب باب گفت و شنید میگردد و این است بمقتضای سبب گانه که هنگام مطالعه این رساله ملحوظ باید داشت آنکه باین باید دانست که درین زمان سراپا طغیان بعضی از عوام ما و را دیگر خیالات خام و خرافات و نامیهات حلول و اتحادهای کفر و لجأ برابر باب کشف مشهوره که حامی سنت و قیام بدعت و جامع ظاهر و باطن شریعت و امام اهل سنت و جماعت اند بر بندند و با مانع و اذلال آنها پیش می آیند مسئله وجود را غیر معقول و منقول می پندارند و بزبان اعتراض سخن می رانند که بشت پرستان بنود هزار ما خدا دارند و خدا را وجودیه را حقی و حصری نیست بلکه هر موی تن این کوران بیک جان ایشان جان و اوست اگر چه صور موجوده بیک وجود حق موجود باشند فباحت کثرت البسیه چرا لازم آید و راز دوستی این کوه استنباط این بود بطریق افسر میگویند که نزد طائفه وجودیه آنرا دوی از نماز و روزه و دیگر تکالیف شرعیه بی ریبی و شک است و زود و دیر و همیشه و در آخرت است حال آنکه وجودیه منکر فرائض را و مستحی حرام را مکنف می کنند بر بلندای سخن بسوی خود است و ثقف بسوی فلک بروی خود است و ثوبت بجای رسیده که بعضی از الفضول طائفه وجودیه را اکثرین الطائفه البیهودیه و النصرانیه می گمارند و بعضی چو بل کمال طغیانی و کشری شیخ الشیوخ شیخ محی الدین بن عربی را شیخ اکفر و شیخ ابر می خوانند و امام محمد باقر محمد غزالی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ کبیر صدر الدین قونوی و خواجّه بنده نواز سید محمد گسود راز و شیخ عبدالکبیر حبلی و خواجّه عبید الله خوار و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا عبدالغفور لاری و خواجّه عبدالباقی و دیگر هزار ما و لیا و وجودیه را کافر و انداخته حال آنکه بیشتر بزرگان وجودیه سیر طریقه ایشان اند قائم و الله انی یوکلون و نه فشانند و رنگ عرق خنکند و هر کسی بر طینت خود می تند و ای بریده آن لب حلق و دنان پاک کنند ثقف سوی ماه آسمان و ثقف بر دیش باز گردی شک و ثقف سوی گردون نیاید شکلی و هر که بر شمع خداز و ثقف رو و شمع کی میرد بسوزد و ثقف او و بریدون و ان یطیفیو انوار الله باقوا بهم و یا بی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المجرمون امام ربانی در مدح شیخ ابن عربی و در مکتوب مفا و دهم جلد ثالث میفرماید و است که سخن معرفت و عرفان را بنیاد نهاده است و شرح و بسط داده و او است که از توحید و اتحاده بتفصیل سخن گفته است و منشأ تقدر و تکرر را بیان فرموده و او است که وجود را بالکل حقی داده است جل و علا و عالم را موهوم و محیل ساخته و او است که تزلزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و او است که عالم را عین حق دانسته است جل شأنه و همه او است گفته و با وجود آن مرتبه تنزیه حق را سبحانه و را در عالم یافته است و از دید و دانش همه را در سبحانه منزّه و متبر و دانسته مشایخی که متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و در موز گفته اند و بشرح و تفصیل آن نه پرداخته و اما اینکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تعلید شیخ اختیار کرده اند و بر طبق اصطلاح او سخن رانده اند و او پس مانده گان نیز از بركات آن بزرگ استفاده نموده ایم و از علوم و معارف او حفظ فر گرفته جواه الله سبحانه عا خیر الخیر و در مکتوب صد و شصتم جلد اول طائفه وجودیه را علی تفاوت درجات الوصل و الکمال و اصل کامل میفرماید و در مکتوب دویست و شصت و ششم جلد اول شیخ را از اولیا مقبولان میگوید و در مکتوب مفا و دهم جلد سوم او را اولیا و کبار

می بیند و مولانا و دهلوی در مباحث طریق شیخ را بوصف قدّم الصدق توصیف کرده و در انتباه او را از شیوخ سلسله خود شمرده است مولانا
 دهلوی در تنویر العینین قول شیخ را بر مدعا خود مسند آورده است و صاحب فیض عام در صفحہ پنجاه و بیستم می نگارد قطب المقربین شیخ علی الدین
 ابن عربی فتوحات کی انشا و بیست و باب بن لکهای آنکه لیس للعبد فی العبودیۃ بنیایه حتی یصل الیها ثم یرجع ربّا کما انہ لیس للربّ حدّ منتهی لیه
 ثم یعود عبدًا فالربّ ربّ غیر بنیایه و العبد عبد غیر بنیایه یعنی بندی کو بندی پنی من بنایت نہیں ہی تا اوس بنایت کو پہنچ کر رب ہو جاوی
 جیسا حدیثین ہی رب کو تا اوس حد تک پہنچ کر بندہ ہو جاوی پھر اس صورت میں رب ہی سورب ہی بلا انتہا اور بندہ ہی سوبندہ ہی
 بلا بنایت یعنی رب پنی کو اور بندی پنی کو انتہا نہیں ہی بندہ ہر مقام میں ہمیشہ بندہ ہی ہی اور رب ہر مرتبہ میں ہمیشہ رب ہی ہی پھر کسی جگہ
 رب پنی کا اعتقاد کرنا کسی مقام میں ہو کفر ہی اگر کسی بزرگ کی کلام سی ایسی بات سمجھی جاوی تو تیری سمجھ کی غلطی ہی اوس بزرگ کی مراد
 وہ نہیں ہی جو تونی سمجھا تمہارا صوفی شعار بعضی کلام سی بزرگوں کی ہی مراد سمجھ لیکر آپ ہی کافر ہو ہی اپنی مریدوں کو بھی کفر میں دلی
 اندک کی پناہ انتہی در مسئلہ وحدۃ الوجود شیخ خصوصیت ندارد بلکہ ماوراء شیخ از متقدّمین و متاخرین ہزار ہا اولیاء کرام و علماء عظام از
 پیشوایان جہان و مقتدایان منکران قابل این مسئلہ اند اگر منکران از انہا مطلع بودند ہی ہرگز بر انکار جزات نمودندی قال صاحب اجازۃ
 التائید فی شرح اولیۃ التوحید و لنذکر بعد تقریر الاولیۃ القاطنین بعد الذہب بمن یعتقد اکثر منکرہ علی اقوالہم و احوالہم فی القوۃ النظریۃ و العملیۃ
 مع عدم اطلاعہم علی قولہم ببلک ولو ظنّوا انہم علی ذلک لما اصرّوا علی انکارہ و لم یقیدوا علی الانکار علیہم انتہی و تحقیق مسئلہ وحدۃ الوجود
 در فائدہ سی و ہشتم سی انہم و چہلم باید طلبید و نیز باید دانست کہ در حدیث صحیح اؤکر و امی حسن متوناً کم و کثراً عن مسابو تیمم آمدہ اما معطلہ
 زمانیان اؤکر و امسادی متوناً کم و کثراً عن محاسنہم بود بلکہ محاسن بزرگان در صورت مساوی می بینند چشم باندیش کہ بر کنند
 با و با عیب ناید ہنرش در نظر و با وجود دعوی سنیت برائتہ اہل سنت بطریق تفوق و نقلی طعنہ میزنند ہر کہ بیہودہ گردن افرازد
 خویشین را بگردن اندازد و در تخطیہ و تجسّس عیوب بزرگان مبادرت می نمایند نہ در ہر سخن بحث کردن رواست نہ خطاب بزرگان
 گرفتن خطاست نہ و در ہم اساس شریعت و کسر اساطین ملت جہت خود مصروف می دارند ترا تیشہ دادم کہ بہر شرم شکنہ نگفتم کہ
 دیوار مسجد کعبنہ و در امانت بزرگان بن و شکست خانہ شریعتین کمال بزرگی پندارند بزرگش بخوانند اہل خرد کہ نام بزرگان
 بزرگشی بردہ تا آنکہ سراج آفت سرد عالم امام الاند امام اعظم را صاحب الرای گویند چہ او برخلاف حدیث بہ ترک رفع یدین حکم نموده است
 و تنویب کہ بقیاس آن امام و صاحبین و سائر فقہاء کو فہمستحسن است بدعت ضلالت خوانند و امام حجۃ الاسلام را کافر و ملعون گویند چہ او و راجحاً
 و کیمیاً قائل وحدۃ الوجود بود و ہمہ دوست میگوید و سلطان العارفین بایزید بسطامی را وحسین بن منصور حلاج را ملحد و کافر خوانند و انکار سائر
 صوفیہ و علم تصوف میکنند چہ بایزید بکلمات کفر لا الہ الاّ انا فاعبدون و سبحانی ما اعظم شأنی و لیس فی حجتی سوائہ فاعل گشتہ و حلاج انا الحق
 گفته است و شیخ مصطفی الدین سعدی شیرازی را بیہودہ گویند چہ شیخ در گلستان و بوستان باب عشق را بقلم آورده است و مولانا جلال الدین

از بی
 این کہ در دہلی
 جان جانان دہلی
 لڑہ دہلی
 بیچ صاحب قو
 مولانا دہلی
 حد سال بی از
 ہند قریب بی از
 عربان دہلی
 عید تا عید مبارک
 بیٹان او دہلی
 انشی وادنان
 دم از سندان
 در صورت
 عیوب و عیوب

زوی را حاکم فعل حرام گویند چه مولانا در مثنوی حکایت بزرگی میکند که برگزیده را حکم طواف هفت باره نمود حال آنکه طواف غیر کعبه حرام
 است و نیز مولانا را مقرر کفر خود خواند چه مولانا در مثنوی میفرماید **س** از سبب سوزش من سودایم و از خیا لاش چه سوسطایم و پس
 اقرار می نماید بآنکه من چه سوسطایم ام حال آنکه سوسطائی کافر است و تحقیق نامی مولانا عبد الرحمن جامی را بی ادب گویند چه در کتاب یوسف
 زنجی خط و خال و حسن و جمال زنجی از وجه یوسف علیه السلام را بیان نموده است و نیز تحقیق نامی را مکتب فعل حرام گویند چه در رقعات جامی علیه السلام
 احرار عرض زمین بوسی میکنند حال آنکه زمین بوسی حرام است و شیخ الهند را ملحد و مشرک خواند چه شیخ در عنوان مدارج آیه بود الاول و الآخر و اظهار
 و الباطن و بهر سخن شیعیان را در حجه الی حل مجده و نیز در مدح نبوی صلی الله علیه و سلم بقرآن آورده است و مولوی مدرسی را کافر و مشرک گویند چه مولوی
 در دو گانه قادیانیه بخاندن یا شیخ عبدالقادر شینا الله حکم فرموده است حال آنکه بعضی علماء لفظ شینا الله را در کلمات کفر شمرده اند و علم غیب خصیصه
 عالم الغیب بود و نداء غائب شرک است و نیز مولوی را دروغ گو گویند چه در کتاب تحفه الاحسن فی مناقب ابی الحسن شیخ خود رکن الدین شیده
 ابوالحسن قری را قید و کعبه میگید حال آنکه قبله جاوید است و حضرت قری انسان آن در عرب است و این در عجم و بحر العلوم را بدعتی خواند چه او حقه کشی
 و اطعمه و هم و مستیم و چهل ساله و ستمنی و فاخته رجب تناول می نمود و در محفل میلاد سرور نام علیه افضل الصلوة و السلام شرک می شد و عند السلام
 بر می خاست و در احوال کاف چهل روزه عشره اخیره شعبان و ماه رمضان تسبیح در دست میداشت حال آنکه در حدیث شریف کل بقیه ضلالت آمده است
 و نیز آورده انا ربکم امر معروف و نهی منکر خواند چه او و عظمینیک و وزیر اورا تارک حج گویند و نیز او را موپست خواند چه او زیارت امار شریف می نمود
 اهل غیر ذلک قائلان شخصی کثره مولانا روحی میفرماید **س** از خدا فی بوی اورا فی اثر و در خویش افزون ز شیت و بوالبشر و ظاهر آرایش سین آن
 مدعی و باطنش ظلمت زبانش شتشی و دیون نموده و راهم شکل خویش او همی گوید که زاهد ایمیش و حرف درویشان بدزد و مردود و توان بخواند
 بر سلیمان آن فسون و حرف درویشان بدزدیده بسی و تا گمان آید که خود هست او کسی و خورده گیر و در سخن بر بازید و ننگ دارد و از درون او نیز
 چون خلوت خواهد که پوشید عیب کس کم زند و عیب محبوبان نفس و چون خدا خواهد که برده کس در و با میلش اندر طعن و با کان برده و هر چه بر تو آید از ظلمات
 و غم و کان زبی باکی و گستاخی است هم از خدا جویم توفیق ادب و بی ادب محروم گشت از فضل رب و بی ادب تنهانه خوراد و داشت بد و بلکه آتش و هم
 اخلاق زود و طرفه آتش زنی که قدم این طاعنان هر جا که افتد بتفرقی کلمه مسلمین منهد بود و فتنه و فساد از اینجا میخیزد و عجب کوه اندیشی که شامت طعن
 این کوه اندیشان اهل نفوس را در پی طاعنان می دواند و کشان کشان بر طعن میثویان ایشان می برد سنانی **س** نکند صد هزار تیغ و زبانی
 آنچه کیف طاعنی کند بزبان و اگر از آن طرف بدایت نمی شد ازین طرف صدائی و ندائی بر نیخاست پس بحقیقت این کوه اندیشان طاعن
 پیشوایان خود اندام حج الاسلام در صل سیم رکن سیم کیمیا میفرماید رسول صلی الله علیه و سلم گفت لعنت بر آن باد که مادر و پدر خود را دشنام
 دهد گفتند این که کند گفت آنکه مادر و پدر دیگران را دشنام دهد تا مادر و پدر او را دشنام دهند آن او داده باشد انتهی سعدی **س** چیزی که
 بخود نمی پسندی و با کس مکن ای برادر من و اگر مادر خویش دوست داری و دشنام دهه مادر من انتهی قال الشیخ الکامل زین الدین ابی بکر

قال الله
 قال رسول الله
 یوفون من الله
 فیستوالله و یوفون
 عیون من یوفون
 یوشام میلا و یوش
 کین از قب هر که
 که می باز دهد

الخواری فی الرسالة القدسیة من كان بعد وخطبة علی الناس بحقیقة ایضا کما تدین فی ان انتهی الغرض الی نفوس وربی طاعنان می دونند
 بکمال نفسانیت در پاداش طعن بر شیوایان خود و ما بر پیشوان مردم طاعن طعن میزنند که شیخ یوسف بن یعقوب بن ایوب البهلوی که شیخ شیوخ
 بهاء الدین نقشبند است تبارک جمعه و جماعات بود کما فی النجات و مقرب الی فیض البهان موصی که معتقد و مروج شیوخ طاعنان است تبارک نماز
 بود کما فی حل الرموز قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و فرید الدین شمس فرید شکر گنج و محبوب خدای شیخ نظام الدین اولیا که
 اینها شیخ شیوخ طاعنان اند سجدہ تحیت می گرفتند کما فی فوائد الخواد و خواجہ عبید اللہ احرار و خواجہ عبد الباقی و مولانا دهلوی و سید العلماء و سید
 و سید اعظم که اینها از شیوخ طاعنان اند و کافر بودند چنانچه قائل مبدء الوجود اند و همه دوست میگویند و امام ربانی تجویر فعل حرام است
 چه در بعضی مکاتیب خود می نگارند که نذر شمار سید و الحال ان النذر لغیر الله حرام و نیز امام ربانی خود را از کافر فرنگ بدتر میدانند که ذکر فی بعض
 مکاتیب پس مقرر کفر خود و بود و نیز امام ربانی در مکاتیب جلد اول خود را بنده شیخ خود خواجہ عبد الباقی میگوید حال آنکه همه بنده بگمان خدا اند
 و خود را بنده غیر خدا گفتند مگر کفر است قاری و مرجع الانهر می نگارند و اما ما شتهر من التسمیة بعبد الباقی فطاهره کفر الا اذا را و با عبد الملوک
 انتهی و نیز امام ربانی در مکتوب پنجاه و هشتم جلد ثانی حضور بعضی اولیا و الله و ربک آن در مکتوب معتبره و صد و در فعال متباینه از آنها با ثبات
 میرساند حال آنکه بعضی از علما آن را در مکاتیب کفر شمرده اند و نیز امام ربانی در مکتوب مذکور استدلال باب حاجات از اعتراف آتیا و اثبات در
 مخاوف و هلاک و مساکت ایداد و حضور آن اعتراف در اینجا با ثبات میرساند حال آنکه استعانت بغیر کفر است و نداء غائب شرک امام
 ربانی و مولانا دهلوی و سید ماجد و مخط نمیکردند و تبارک امر معروف و نهی منکر بودند و امام ربانی و سید العلماء تبارک حج بودند و مولانا دهلوی
 برگرد و تجویر طواف هفت باره نموده است کما فی الانتباه حال آنکه طواف غیر کعبه حرام است و نیز مولانا دهلوی پایان تجویر نهادون خیار
 است کما فی الانتباه حال آنکه نهادون خیاره پایان قرگانه کبیره است و نیز مولانا دهلوی و ختم قادیان شیخ شمس الدین عابد جیلانی تجویر می نماید کما فی الانتباه
 حال آنکه بعضی علما لفظ شایسته را در مکاتیب کفر شمرده اند و علم غیب خصیصه عالم الغیب بودند و نداء غائب شرک است پس مولانا کافر و مشرک بود و نیز
 مولانا دهلوی و ختم قادیان شیخ شمس الدین عابد جیلانی آخره را بخوانند که صید و یازده بار بقلم آورده است حال آنکه تعین اعداد بدعت ضلالت است و نیز مولانا
 دهلوی در شرط چهل و نهمین بر اقبه شیخ حکم نموده است کما فی قول الحسین حال آنکه اقبه شیخ بدعت ضلالت است و نیز مولانا دهلوی تجویر استعجال شمس
 می نماید و استناد سجده را بخیر تابعین حسن بصری می رساند کما فی الانتباه حال آنکه استعجال شمس بدعت ضلالت است و نیز مولانا دهلوی در انتباه
 و قول الحسین و مولوی دهلوی در صراط المستقیم ذکر لطائف شمس و شغل بکفری و دوزخی و سه ضربی و چهار ضربی و دیگر اشغال طرق قادیانیه و
 نقشبندی و غیر ما بقلم آورده است حال آنکه این همه بدعت ضلالت اند و سید العلماء سرور میلاد سرور امام علیه فضل الصلوة والسلام و محاسن
 آنحضرت علیه السلام و حضرت امام حسین و پدر خود مولانا دهلوی می نمود و بر حاضر فاش می نمود و در دعوت با و شاه دهلوی طاعن فاش رجب می نمود
 و مرثی جن و پری اضحی نمود و حال آنکه این همه امور بدعت ضلالت اند و مولوی دهلوی در باب بیستم صراط المستقیم میگوید که در خوبی نذر و نیای

و سید ماجد و مخط نمیکردند و تبارک امر معروف و نهی منکر بودند و امام ربانی و سید العلماء تبارک حج بودند و مولانا دهلوی
 برگرد و تجویر طواف هفت باره نموده است کما فی الانتباه حال آنکه طواف غیر کعبه حرام است و نیز مولانا دهلوی پایان تجویر نهادون خیار
 است کما فی الانتباه حال آنکه نهادون خیاره پایان قرگانه کبیره است و نیز مولانا دهلوی و ختم قادیان شیخ شمس الدین عابد جیلانی تجویر می نماید کما فی الانتباه
 حال آنکه بعضی علما لفظ شایسته را در مکاتیب کفر شمرده اند و علم غیب خصیصه عالم الغیب بودند و نداء غائب شرک است پس مولانا کافر و مشرک بود و نیز
 مولانا دهلوی و ختم قادیان شیخ شمس الدین عابد جیلانی آخره را بخوانند که صید و یازده بار بقلم آورده است حال آنکه تعین اعداد بدعت ضلالت است و نیز مولانا
 دهلوی در شرط چهل و نهمین بر اقبه شیخ حکم نموده است کما فی قول الحسین حال آنکه اقبه شیخ بدعت ضلالت است و نیز مولانا دهلوی تجویر استعجال شمس
 می نماید و استناد سجده را بخیر تابعین حسن بصری می رساند کما فی الانتباه حال آنکه استعجال شمس بدعت ضلالت است و نیز مولانا دهلوی در انتباه
 و قول الحسین و مولوی دهلوی در صراط المستقیم ذکر لطائف شمس و شغل بکفری و دوزخی و سه ضربی و چهار ضربی و دیگر اشغال طرق قادیانیه و
 نقشبندی و غیر ما بقلم آورده است حال آنکه این همه بدعت ضلالت اند و سید العلماء سرور میلاد سرور امام علیه فضل الصلوة والسلام و محاسن
 آنحضرت علیه السلام و حضرت امام حسین و پدر خود مولانا دهلوی می نمود و بر حاضر فاش می نمود و در دعوت با و شاه دهلوی طاعن فاش رجب می نمود
 و مرثی جن و پری اضحی نمود و حال آنکه این همه امور بدعت ضلالت اند و مولوی دهلوی در باب بیستم صراط المستقیم میگوید که در خوبی نذر و نیای

اموات مشک و شبهت حال آنکه در بدی و حرمت نذر غیر حق مشک و شبهت نیست و نیز مولوی طوی در باب چهارم حرط المستقیم خود را از عقبت بستان
سید ماجد شمرده است حال آنکه عقبت بوسی حرام است و نیز مولوی دهلوی در مقدمه حرط المستقیم حب نفسانی را که ملقب بعش است مبداء ولایت میگویی
حال آنکه از امراض و دماغی و عوارض نفسانی است کافی کتب الطب نیز مولوی دهلوی استعمال تنباکو میکند و ناس بکثرت میگرفت حال آنکه استعمال ناس
بدعت ضلالت است و نیز مولوی طوی در باب اول حرط المستقیم آیة بنو الاذل و الاخر و الظاهر و الباطن و کرمیه و یهوئلی شی محیط و حدیث ثعلبی
لَوْ تَتَّبِعْتُم بِحَسَبِ الْاَرْضِ السَّابِغَةِ السُّفْلَى لَافْتَحَ عَلَیْکُمْ الرَّادُّ لَایْلَ اِثْبَاتِ وَحْدَةِ الْوُجُودِ لَقُلْ اَمْرٌ اُورَدَ و نیز مجاوز صدور زمره انا الحق و لیس فی حجتی
سوی الله از نفس کامله طالب رقم فرموده است پس مولوی محمد کافر است و نیز مولوی دهلوی دروغ گو است چه در باب مذکور خود و خود شیخ
یشوخ خود مولانا دهلوی را قبله و کعبه میگویی حال آنکه مولانا انسان است و کعبه جادو آن در هند است و این در عرب و سید ماجد بی علم بود چه
منتهای تحصیل او کافیه است و تحصیل علوم دین که تفسیر و حدیث و فقه است هیچ نموده آری مولوی علم لدنی می نمود اما علم لدنی از ثمرات خراج بود چه بداند و بداند و بداند
داخل ندارد و سید واعظ موبر است بود چه زیارت آثار شریف می نمود و نیز سید واعظ بکمال ریخت جنبه که تناول می نمود حال آنکه بیشتر علماء بر جز
اکمل آن حکم کرده اند و نیز سید واعظ تاریک حج بود و نیز سید واعظ بدعتی بود چه استعمال ناس می نمود و روز سیم و دهم و چهارم و غیره زیارت قبر
میرفت و طعام میسوز و چهارم و سالانه و جب میخورد و شرک محض بدعت میسوز و سرور نام علیه افضل الصلوة و السلام می شد و عند قراة السلام
قیام می نمود و سید محمد برزنجی شافعی که از مشایخ علمای مدینه است در رساله مستی بالصغارم البهاشم لدماغ محمد یاشتم میگویی قال السیوطی فی منظومه
فی المجدین فی بیان شروط المجید و الشرط فی ذلک ان یحیی المائنه و هو علی حیوة بین الفیه و یشار بالعلم الی مقامه و یدبصر
فی کلامه و ان یکون فی حدیث قدروی و من اهل بیت المصطفی و هو قوی و فیه الشیخ ای شیخ السمرقندی شیهه بالعلم لان المراد بالعلم
الشعریه التفسیر و الحدیث و الفقه و لم یزید فیها اثر اولیاینا و اما لکتابات اکثر ترات و شطح و رأینا و لده قد خذل الشیخ و المحدث و لم
ینضرو و یالیتة او الم یضرو کما یضرو لهما و سلم راسا براس لاله و لعلیه لم یکن من اهل بیت المصطفی فکیف یتبعی انه مجید و و ما الدلیل علی بده
التسمیه ان بی الاسماء سیمیه ما نتم و اما کما انزل الله بهاس سلطان فأت بآیه ان کنت من الصادقین و نیز در وی می نگار و قد
نظرنا فیها ای فی مکتوبات المجید و فوجدنا منکرات کثیرة ان الکعبه افضل من محمد صلی الله علیه و سلم و ان الحقیقه المحمدیه بعد الف شیخه
الی الاحمدیه و تجد بها و تجد المجید و تبقی شاعره الی زمن خروج عیسی و ان الخلقه فی ابراهیم کانت مفصله و فی محمد عکس الخیر فسال محمد
صلی الله علیه و سلم حصول الخیر التفصیلیه بقوله کما صلیت علی ابراهیم و ان حصول ذلک کان موقوفاً علی وساطة شخص من ائمه فحصل له
ذلک بعد لائف بواسطه احدیهم فیشیر الی نفسه و امثال ذلک من الترات فلعنه اعدا و ان یقول نفسه انه نبی تعبد الیه الدین بعد لائف یعنی
بنبوة جدیدة فخاف من السیف فرمز رموزاً یتفطن لهما ابتداء اللهم یا نبیهدک انا من الکلمه بین لده فی بده الله عادی انتهى و نیز سید
برزنجی کتابی ستمی یقبح الزند فی رد جهالات شیخ السمرقندی لعلیه آورده است و ما در آن رسائل بسیار در مطاعن امام ربانی و مولوی طوی

بافتن و کلامی
دو بار کردن
ای حدیث
اشاره بسیار
را بنابر لغت قول
پدر بقرنی شمرند
شور بالحدیث
بالنعمانی و دیگر
ملک بوقت
ناشدن و
غالی ماندن
شهر از مردم
از آن کردنی
از برای

[illegible]

تغایه مافی الباب آنکه بعضی از احکام این شهرت از ان قسم اند که عبارت از نفس شایسته و دلالت نفس اقتضا می شود میگویند و خواص از این لغت دین
فهم یابند و قسم دیگر از احکام از ان قبیل اند که بشوئط اجتهاد و استنباط مفهوم میگویند و این فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که آن تفرقه باشد قبول
جمهور و اصحاب کرام آن تفرقه و مجتهدین سائر امت آن سرور باشد علیه علیهم الصلوات و التسلیات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن مشر
که آوان وحی بوده علیه علی آله الصلوات و السلام در میان خطا و صواب مترقه نبوده بلکه بوجی قطعی صواب محقق از خطا و محطی متمیز می گشت
حق با باطل مترجیح نمی ماند که تقریر و تثبیت بنی بر خطا جو نیست بخلاف احکامی که بعد از انقضای زمان وحی بطریق استنباط مجتهدین حاصل
است در میان صواب و خطا مترقه است لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته است موجب یقین است که مفید عمل و اعتقاد است
و بعد از ان وحی ناچار موجب ظن باشد که مفید عمل است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآنی از ان نوع است که طاقت بشری در فهم
آن عاجز است تا اعلای از جانب منزل احکام جل سلطان حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه
و علی آله الصلوة و السلام غیر پیغمبر این اعلام نکند این احکام هر چند مأخوذ از کتاب است اما چون مظہر آن احکام پیغمبر است علیه علی آله
الصلوة و السلام ناچار این احکام را منسوب ببت داشته اند که مظہر آنهاست است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند بآنها
آنکه قیاس مظہر آن احکام است پس نسبت و قیاس هر دو مظہر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظہر فرق بسیار است که یکی مستند بر ای است
که مجال خطا دارد و دیگری مؤید با اعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت باصل دارد و گویا تثبیت احکام است
هر چند فی الحقیقت تثبیت جمیع احکام همان کتاب عزیز است و بس باید دانست که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر با پیغمبر علیه علی آله الصلوة و السلام
مجال خلاف است اگر آن غیر بانیه اجتهاد و برسد و احکامی که عبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده است و همچنین احکامی که مظہر آنها
ست است احدی را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه
متابعت رای پیغمبر لازم نیست علیه علی آله الصلوة و السلام بلکه صواب و رآن موطن متابعت رای خود است انتهی و تفصیل اقسام و احکام
مجتهد و مقلد مع المتعلقات از مقتضات باید طلبید پس از ان باید دانست که رفع یدین در غیر تکبیر احرام نزد امام اعظم مکروه است و نزد امام
شافعی منون شیخ البند در شرح مشکوٰۃ میفرماید بدانکه بداشتین دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعی و احادیث و آثار در
هر دو جانب آمده و قد تحقیق در وی آنست که با هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع در
ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته و از آنکه عظام صحابه مثل ابن مسعود که عالم نبود بشرایع اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و نظام
آن حضرت بود در حضور و سفر آنرا نمیکردند نظام احتمال ثانی است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر چه
هر دو بود عدم رفع راجح است بآنکه وی از جنس سکون است که مناسب تر است بحال صلوٰۃ که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام و است
جمله از ان در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم انتهی و نیز شیخ البند در فتح القنان فی تائید مذہب النعمان مذہب امام را باخبار و آثار بسیار

مستند کرده و صاحب کافی و کفایه و شرح مختصر و قایده و غایه و نهاییه و تبیین الحقائق و بحر الرائق و غیره نیز مذهب امام را با احادیث صحیح و اسناد قویتر
 با ثبات رسانیده و صاحب نظام الاسلام نیز مذهب او را بیازوده سند مستند گردانیده است درین مقام طینیانی و گستاخی بعضی از عوام و دیدنی است
 که با وجود دعوی تقلید و حقیقت نظر بر چند حدیث مشکوکه که صاحب این شافعی المذهب بوده و بیشتر احادیث مذہب خود و روی فخریه آورده است
 قول شافعی را بر قول امام ترجیح میدهند حال آنکه مقلد را ترجیح مذہبی بر مذہبی نمیرسد کما مر فی المقدمة الرابعة بلکه در میان باجتهاد این امام عالی مقام
 حکم گردیده بر بطنان قول امام حکم میکنند و قول و از خلاف سنت میگویند حال آنکه قیاس مجتهد مبطل قیاس مجتهد دیگر نیست کما مر فی المقدمة الثانیة
 پس قیاس مقلد مبطل قیاس مجتهد چگونه گردد و حقیقت را بر رفع یدین حکمی نمایند و امام اعظم صاحب الزی گویند حال آنکه ترک رفع باجتهاد و روی است
 کما مر اتفاقاً کثرت کلمة تخریج من افواههم ان یقولون الا کذباً امام ربانی در مکتوب پنجاه و پنجم جلد ثانی در احوال امام اعظم میفرماید که بر برکت
 و روح و تقوی و بدولت متابعت سنت در وجه علی و راجتها و ارتباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجزند و مجتهدات او را بواسطه وقت مغانی
 مخفی کتاب و سنت دانند و او را اصحاب و اصحاب رای پندارند کُلِّ ذَلِكْ لِعَدَمِ الْوُصُولِ اِلَى حَقِيقَةِ عِلْمِهِ وَ دَرَايَةِ وَعَدَمِ الْاطْلَاعِ
 عَلٰی فِرْعِهِ وَ فَرَسْتِهِ امام شافعی مگر شمه از وقت فقاهت او علیه الرضوان دریافت که گفت اَلْفَقْهَاءُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ اَبٰی حَسِيْفَةُ دَاوٰی اَزْ جُرْأَتِهَا ی قاصر نظر
 که قصور خود را بدیگری نسبت می نمایند **ق**اصری گویند این طائفه را طعن قصور و حاش شد بر ارم زبان این کلمه را با همه شیران جهان
 بسته این سلسله اندازد و برانجید چنان بگسلد این سلسله را و نیز روی می نگارد و بی شائبه تحلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذہب
 حقی بنظر کشفی و درنگ دریا عظیم می نماید و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جدا و ان بنظری در آیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از
 اهل اسلام متابعان اَبٰی حَسِيْفَةَ اَنْدَ عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ و این مذہب با وجود کثرت متابعان در اصول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در سبب
 طریق علی و است و این معنی مبنی از حقیقت است عجب محاطه است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همیشه قدم است و احادیث مرسل را در رنگ
 احادیث مستند شایان متابعت میداند و برای خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیما
 بر رای خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان و اصحاب رای می دانند و الفاظی که متنبی از سوء ادب است باو منتسب
 با وجود آنکه همه کمال علم و نور و روح و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و تاد که از ابرار سنین و رئیس اسلام نه نمایند
 سواد اعظم اسلام را ایذا ندهند و یزیدین اَنْ لِّیْطَفِیْهُمُ النُّوْرُ اَللّٰهُ بِاَقْوَامِهِمْ جَاعِلٌ کَیْنِ اَکْبَرِ دِیْنِ رَا اَصْحَابِ رَا ی می دانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان
 برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشد بلکه از مرفه اسلام
 بیرون بود این اعتقاد نکند مگر جالبی که از جهل خود بی خبر است یا زندقی که مقصودش ابطال شرط وین است ناقصی چندا حدیث چند را یاد گرفته اند و
 احکام شرعی را منسوخ و آن ساخته ماوراء معلوم خود را نفی می نمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منفی می سازند **ج**و آن کرمی که در سنگی
 نهان است که زمین و آسمان او همان است که دای و بر دای از تعصب می بار و ایشان از نظر نای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و

صلی اللہ علیہ وسلم آرد و عشرين حديثاً و در ثبط بطريق صحيحه ثابتة عن عشرين صحابياً مع عمل اكثر الائمة بها و منهم الامام ابو حنيفة و صاحباً
و نیز در وی می نگارود وفاقاً با حنیفه فی هذا جمیع فقهاء الاعصار و الاقتصار کما لک الشافعی و احمد و الشافعی و داود و غیرهم من اهل السنة و نیز در وی
می طرازوان السواد الاعظم علی استجاب الاشارة و ما ذلک الا لان اهل الحرمین و الیمین و الحبش و الشام و مصر و القدس و البصرة و حلب و کوفه و
و مسلمو بلاد الحجاز و اغانستان و جزائر جاما و ملیبار و من السواحل من الهند الکوکان النظام شاهی و العاد شاهی وزیر باد کلهم شافعیون اهل الفکر
الی انتها المسموۃ و السوادان و عوالی مصر و صعيد و بلاد الاحسا و البادية التي سین الحجاز و البصرة و الاحسا و کثیر من القبائل و الکیون و اهل
الحجاز و قری کثیر من القدس و الشام و جنبدون و کل هؤلاء یثیرون بالمسبحة و بلاد الروم و الهند حنفیون و کثیر منهم یثیرون بالتمی شیع اهل
و شرح مشکوٰه میگوید بدانکه اهل حساب عقد ما دارند که در انگشتان می بندند و هر یکی را از آنها برای عددی معین وضع کرده اند از احاد
و عشرت و مئات و اوف چنانکه ارقام مثلاً همین عقد پنجاه و سه که درین حدیث مذکور است صورتش آن است که قبض کند خضر و بنصر و سطلی
و لبسط کند مستحبه را که آن را سبانه نیز گویند و بنهد طرف انگشت زر که آن را ابهام خوانند در پنج مسبحة و شافعی و احمد بر روایتی باین اخذ کرده اند
علا بینه الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن است که قبض کند خضر و بنصر و لبسط کند مسبحة را و بنهد سر ابهام را بر سر سطلی و حلقه بندد و
نزد حنیفه و مختار در مذنب احمد هم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر در حدیث
آیند بیاید و در حدیث احمد و ابی داود و اهل بن جر آمده است و نزد مالک قبض کند به انگشتان دست راست را و لبسط کند سبانه را و
شافعی را در کیفیت مختلف و جمعی دیگر نیز آمده است و آن نهادن انگشت سطلی است میان دو عقده ابهام و روایت ثالث آن است
که لبسط کند به انگشتان را تا مستقبل قبل شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارتی بی عقد نیز آمده و مختار بعضی حنفیه این است غالب
اعمال آن حضرت نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و در تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین است آنگاه بدانکه از حنیفه ماوراء
النهر و هندستان این عمل عقد و اشارت ترک یافته و مختار نزد معتقدین همان اول بود و در متأخرین ایشان خلافتی ظاهر شده و مختار نزد
علماء حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان است و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشبیه تا شباهتین لبسط کند و در وقت تبسّل
عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول منع اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی رحمۃ
رسله درین باب نوشته جانب عمل را راجع ساخته اند و در شرح سفر السعاده از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبانه نمایی نزد ابی حنیفه
و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهدی گفته که متفق اند روایات از اصحاب با همه در بودن می
ست و چون مذنب ائمه از محدثین و فقهاء و بسیاری از صحابه و تابعین علماء کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار در آن عمل
بدان اولی و ارجح باشد انتہی و در خزانه المفتین می نگارود و اذا انتہی الی قوله اشهد ان لا اله الا الله لا یثیر بالمسبحة و در فتاوی عالمگیری
می طراز و اذا انتہی الی قوله اشهد ان لا اله الا الله لا یثیر بالمسبحة و المختار انه لا یثیر کذا فی الخلاصة و علیہ الفتوی کذا فی المضمرات ناقلاً عن اکثر

لکثیر من المشايخ لا يرون الاشارة وذكرها في منية المفتي كذا في التبيين انتهى وورد المختار ميگويد لا يشير بسبب عند الشهاده وعلية الفتوى
كما في الولا الحجة والتجسس وعدة المفتي وعامة الفتاوى لكن المعتبر ما صححه الشيخ ولا سيما المتأخرون كالكمال والحجبي والبهنسي والباقي وشيخ الاسلام
المجد وغيرهم انه يشير بغيره عليه الصلوة والسلام ونسبه لمحمد والامام بل في متن ودر البحار وشرحه غير الاشارة المفتي به عندنا انه يشير باصطلاح
مقلها وفي الشرح لا يشرع عن البرهان الصحيح انه يشير بمسبحة وحدها يرفعها عند المنفى ويضعها عند الاثبات واحترضا بالصحيح عما قيل لا يشير لانه خلاف
الدراية والرواية يقولنا بالمسبحة عما قيل يعقد عند الاشارة انتهى وفي العيني عن التحفة الاصح انها مسبحة وفي المحيط انها مسبحة انتهى شيخ
الهند وشرح سفر السعادة وشيخ فتح محمد وفتح القلوة نیز اختلافات اشاره بقلم آورده است واما م رباني در مکتوب میصد وودا ودم
جلد اول میفرماید چون در کتب حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشاره غیر روایات اصول و غیر ظاهر نیست
و نیز در وی پس از تحریر اختلافات می نگار و حسن ظن مایه این کابر درین آن است که تا زمانی که دلیل حرمت یا کراهت درین باب برشان ظاهر
نشده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند بلکه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشاره گویند نه ما ذکر داد و الاصحیح آن الاشارة حرام معلوم
میشود که اول سنیت و استحباب اشاره نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایه ما فی الباب ما را
علم بر آن دلیل نیست و این معنی مستلزم قبح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن داریم گوئیم که علم مقتدی در اثبات حل و حرمت معتبر نیست
درین باب ظن مجتهد معتبر است اول مجتهدین را و این از بسبب عنکبوت گفتن بسیار جرات نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح
و ظاهر اصول حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بسیار برهم زدن و شواهد گفتن احادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد
و فور علم حصول درع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناسند البته و مجتهد
داشتند باشند و ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام و ما قاهر فخرمان این قدر می فهمیم که بواقة احادیث در
کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب و نفس اشارت پیدا کرده است و نیز در وی می طرز
اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند پس مقتضا فتوای متعارضه بر طرف که عمل نموده می آید مجوز باشد گوئیم اگر نگار
در جواز و عدم جواز حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت را انتهی امام ربانی در علم باطن امام و مقتدا
است اما در علم ظاهر مقلد حنفی است درین مسئله اختلافی بل نیست قدم از تقلید علماء حنفیه بیرون نمی برند و اخذ احکام از احادیث اش
نمی نمایند چه مقتدا اخذ احکام از کتاب و سنت نمیرسد کما مر فی المقدمة الثالثة و ترجم جانبی بتفصیل جانب دیگر حکم نمی کند چرا حکام اجتهاد
منظنون الا فاده اند در منظومات جزم یک جانب مجتهد را میسر نیست تا بمقتله چه رسد کما مر فی المقدمة الخامسة و در علوم علماء اجتهاد
داخل نمی دهر چه دخل درین علوم مقتدا را ممنوع است کما مر فی مقدمه الخامسة و العاشره و دلائل علماء حنفیه درین مقدمه عدم اشاره بسبب
نمی داند و با وجود اقرار عدم علم تقلید آنها نمی گذارد چه مستند بمقتله قول مجتهد است نه ظن وی کما مر فی المقدمة الثالثة و از خطا و صواب

لکثیر من المشايخ لا يرون الاشارة وذكرها في منية المفتي كذا في التبيين انتهى وورد المختار ميگويد لا يشير بسبب عند الشهاده وعلية الفتوى
كما في الولا الحجة والتجسس وعدة المفتي وعامة الفتاوى لكن المعتبر ما صححه الشيخ ولا سيما المتأخرون كالكمال والحجبي والبهنسي والباقي وشيخ الاسلام
المجد وغيرهم انه يشير بغيره عليه الصلوة والسلام ونسبه لمحمد والامام بل في متن ودر البحار وشرحه غير الاشارة المفتي به عندنا انه يشير باصطلاح
مقلها وفي الشرح لا يشرع عن البرهان الصحيح انه يشير بمسبحة وحدها يرفعها عند المنفى ويضعها عند الاثبات واحترضا بالصحيح عما قيل لا يشير لانه خلاف
الدراية والرواية يقولنا بالمسبحة عما قيل يعقد عند الاشارة انتهى وفي العيني عن التحفة الاصح انها مسبحة وفي المحيط انها مسبحة انتهى شيخ
الهند وشرح سفر السعادة وشيخ فتح محمد وفتح القلوة نیز اختلافات اشاره بقلم آورده است واما م رباني در مکتوب میصد وودا ودم
جلد اول میفرماید چون در کتب حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشاره غیر روایات اصول و غیر ظاهر نیست
و نیز در وی پس از تحریر اختلافات می نگار و حسن ظن مایه این کابر درین آن است که تا زمانی که دلیل حرمت یا کراهت درین باب برشان ظاهر
نشده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند بلکه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشاره گویند نه ما ذکر داد و الاصحیح آن الاشارة حرام معلوم
میشود که اول سنیت و استحباب اشاره نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایه ما فی الباب ما را
علم بر آن دلیل نیست و این معنی مستلزم قبح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن داریم گوئیم که علم مقتدی در اثبات حل و حرمت معتبر نیست
درین باب ظن مجتهد معتبر است اول مجتهدین را و این از بسبب عنکبوت گفتن بسیار جرات نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح
و ظاهر اصول حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بسیار برهم زدن و شواهد گفتن احادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد
و فور علم حصول درع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناسند البته و مجتهد
داشتند باشند و ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام و ما قاهر فخرمان این قدر می فهمیم که بواقة احادیث در
کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب و نفس اشارت پیدا کرده است و نیز در وی می طرز
اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند پس مقتضا فتوای متعارضه بر طرف که عمل نموده می آید مجوز باشد گوئیم اگر نگار
در جواز و عدم جواز حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت را انتهی امام ربانی در علم باطن امام و مقتدا
است اما در علم ظاهر مقلد حنفی است درین مسئله اختلافی بل نیست قدم از تقلید علماء حنفیه بیرون نمی برند و اخذ احکام از احادیث اش
نمی نمایند چه مقتدا اخذ احکام از کتاب و سنت نمیرسد کما مر فی المقدمة الثالثة و ترجم جانبی بتفصیل جانب دیگر حکم نمی کند چرا حکام اجتهاد
منظنون الا فاده اند در منظومات جزم یک جانب مجتهد را میسر نیست تا بمقتله چه رسد کما مر فی المقدمة الخامسة و در علوم علماء اجتهاد
داخل نمی دهر چه دخل درین علوم مقتدا را ممنوع است کما مر فی مقدمه الخامسة و العاشره و دلائل علماء حنفیه درین مقدمه عدم اشاره بسبب
نمی داند و با وجود اقرار عدم علم تقلید آنها نمی گذارد چه مستند بمقتله قول مجتهد است نه ظن وی کما مر فی المقدمة الثالثة و از خطا و صواب

مجتهد گاری ندارد و هر خطا و ادبیک در هر ثواب دارد و عقیده او اگر چه خطا کند موجب نجات است کماثر فی المقدمه المسماة مکرر فتاوی متواتره
آنچه جانب عدم جواز و جانب حرمت را ترجیح است بیان می نماید و این احتیاط این بزرگ در اینجا دیدنی است و معتقد عامی را در اینجا
جائی است عبرت گرفتن درین مسئله اشاره نیز بعضی از مقلدان در اختلافات مجتهدان نقل می دهند و از حد تعقل تجاوز نموده بر دو انگار
قول مجوزین می پردازند و از عمل ائمه و الامارت و مسوود اعظم امت اطلاع ندارند فبا حات و خل عوام در مقدمه و هم عقیده آمده اند مع ذلک
از رساله سید محمد مرتضی پاره و در اینجا مکرر دو تا قیاح آن خوب تر روشن شود و در اینجا قال بدشئی است و از اقول بر بنی قائل علی ان
تعالی ان یقول بوثبت الحدیث کما رعت لرواه الامام البخاری و لم یرو فی شیء فان الخالب انه لم یصح فانه سیدان یكون لم یرویه و سیدان
یترک مع ثبوتها فلم یثبت الا احتمال عدم الصحه اقول قد اشع الخرق علی الرایق فان الجاہل حرب بئان مذموبه و وجع علیه بالنقص فان حاصل
ما قاله ان کل ما فی البخاری صحیح مجب قبوله و العمل به و ان کل ما یس فی البخاری غیر صحیح فلا یجوز العمل لانه لا یجوز ان لا یكون البخاری راہ
و لا یجوز ان لا یكون ترک مع ثبوت صحیح فتقول ان فی البخاری قبول الامان الزیاده و النقص الجہر بالبسمه و رفع الیدین عند الركوع
و الرفع منه و الطائیفه فی الارکان و وجوب قراة الاموم خلف الامام و القراة فی جمیع الركعات و صلوة رکعتین قبل المغرب و التجمع بین الصلوات
فی السفر و المطر و کون الوتر احدی عشر رکعة و کون الحروف دار کوعین و قیامین و دخول العصر بطل المثل و فعلن صلوة الصبح و کون
تکبیرات العیدین سبعا و حسا و حیاء المجلس و بیع المذبح و عدم صحه السجح بغير ولی الی ما لا یخصی و من نظر صحیح البخاری و لایستطاع کتاب ترک
المجلس من البخاری را می اندر و علی انی خیفه ثلث مذموبه فانه حیث ما قال و بعض الناس قال کذا و یقول کذا فمراوده ابو خیفه رح و لیس
ذلك فی مذموبه فقد انتقض طر و الکلیه الذکوره و لیس فی البخاری نقض الوضوء بخروج الدیم و لا بالتعبه فی الصلوة و لا تلحق کون
البسمه من السور لا الفاتحه و لا غیر ما و لا لاجل البینة و لا جواز التسبیح بدل القراة فی الركعتین الاخیرتین و لا کون صلوة الکسوف بقیام
و رکوع و لا جواز الخروج من الصلوة بقل الی غیر ذلک فقد انتقض عکس القاعده السابقه فیما لیت شعری کیف ارتکبت هذا الامر
العظیم حتی بدمت مذموبه فمرا من ان تقبل من خصیک و لا تحاق و فعل سجدت یعمل به اتمک ثم نقول ان البخاری قال ان
ما ترکت من الصبح اکثر ما کتبت فی هذا الجامع قال التاج السبکی فی الکبری قال شیخ ابو عبد الله الحافظ روى من جہین ثابتن عن البخاری
انه قال اخرجت هذا الكتاب من نحو ستائنه الف حدیث و قال ابراهیم بن معقل سمعته یقول ما دخلت فی الجامع الا ما صح و ترکت
من الصحاح لاجل الطول و قال ابن عدی حدیثی محمد بن احمد القومسی سمعت محمد بن حماد یقول سمعت محمد بن اسمعیل یقول اخفظ مائنه
الف حدیث صحیح و اخفظ مائنه الف حدیث غیر صحیح انتہی و من المعلوم المقرر ان احادیث صحیح البخاری سبته الایف منها ثلثه الایف
مکرره و غیر المکرر منها اربعه الایف فانظر ما یكون نسبته اربعه الایف و سبته الایف مائنه و قد نقل هذا الرجل نفسه ان البخاری قال ان ما ترک
من الصبح اکثر ما کتبت فکیف ینفی بنفی صحه ما یس فی صحیح و کیف یقول ان قلت لم یثبت تلك الاحادیث فبعید جدا و ان قلت ترکها

بانی بقال ذلك
لیس بجامع لزوم
فردین ازاد الخو
عند ذم الحک
السادس فی النفی
ای کمال یصدق
علیه لکلم یصدق
علیه الحدود ۱۲

مع صحبها و ثبوتها فذلك أبعد غاية البعد من اللفظ عبارة هذا الرجل فاذا كان البخاري ترك من الصحيح أكثر مما كتبت من المعلوم أن الصحيح يحجب
 مراتبه بل الحسن الذي دون الصحيح كله بحجج مرابطة كتحجج به وثبت به الأحكام ولا زال علماء المسلمين خلقا وسلفا يحجون بذلك بل والخفية
 وأكثر الفقهاء والاصوليين يحجون بالمرسل بالمعنى الأعم أشمل المنقطع والمقتض والمقطوع وغير ذلك مما هو معلوم لمن قرأ أصول الفقه وقدره
 بشيخ محمد سعيد الكورني رسالة فكيف اتقى هذا الغافل ما عد البخاري من الصحيح فكيف ببقية الصحاح كسليم والي وادود والنسائي الترمذي والي
 عوانة والاسمعيلى وابن خزيمة وابن جبان والحاكم في الدين والحميدي والمختارة والموطات وغير ذلك مما لا تحصى كثرة فليتدبّر حتى من هذا الكلام
 الشنيع وما فتح نفسه عند الناس ولكن قلبه الاحمق وراء لسانه فالله الذي فضحه بكسائه انتهى ويزيد ما يدور وانت كذا في خطبة ذكر خلفاء راشدين
 رضي الله عنهم از شعرا اهل سنت است چه خواج با حضرت خنبلت محبت و حسن اعتقاد ندارند و در واقع قابل فضيلت حضرت شيخين مستند
 در حكومت امويّه چه مروانيد و چه غير مروانيد زياده از هفتاد و سال تا عصر عمر بن عبد العزيز خطيبان و در روز جمعه زبان لطعن سب حضرت علي و
 اهل بيت مي كشادند كذا في تاريخ الخلفاء و جامع التواريخ بنا بران اهل سنت و خطبه ذكر خلفاء راشدين را بشعار خود گردانيدند تا از انبيا
 تميز حاصل نمايند و بموجب حديث شريف عند ذكر الصالحين تنزل الرحمه مورد رحمت الهي باشد يعني از عوام ذكر خلفاء را بدعت ضلالت
 گويند حال آنكه هر امر مستحدث بدعت ضلالت نميت بدعت حسنه و مخلصي بالسنه و سنت حكيمه از امور مشرعيّه مستحبه غير بدعت ضلالت است كما مر
 في المقدمة التاسعة و اشغال او كار صوفيه و مقامات و حالات و ادوات قبيحه نيز از امور دينيه مستحبه غير بدعت ضلالت است كما مر
 في المقدمة الثانيه امام رباني باوصف كمال اتباع سنت و غايت اجتناب از بدعت و در كنوت پانزدهم جلد دوم ميفرمايد شنيد شديده شده
 خطيب مقام سامانه در خطبه عيد قربان ذكر خلفاء راشدين را رضي الله عنهم ترك كرده و اساسي متبركه را نشان را نخوانده و نيز شنيد شديده
 شده كه اكابر و ائمه اهل آن مقام و دين باب مسابله و زيريد و بشدت و غلظت بان خطيب بلي النصارى پيش نيامدند و اى نه يكبار كه صد
 و اى ذكر خلفاء راشدين رضي الله تعالى عنهم اگر چه از شر اوط خطبه نميت وليكن از شعرا اهل سنت است شكرا لله تعالى ستميزم ترك نمكند ان لو بود
 متروك مگر كسي كه دلش مريض است و باطنش خبيث اگر فرض كنيم كه بتعصب عناد ترك نكرده باشد و عيدين قشبه بقوم فمهمم را چه جواب خواهد گفت
 و از مطلقان تبهم كه اتقوا من مواضع التهم آمده است چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقديم و تفضيل حضرت شيخين متوقف است طريق اهل سنت را راضى
 است و اگر در محبت حضرت خنبلت متروك است نيز از اهل خارج دور نيست كه آن بى حقيقت بكشمير مشروب است اين خبث را از مبتدعان كشمير اخذ
 كرده باشد و نيز در وى مى نگار و اين قسم گل بدو از ابتداء اسلام تا اين وقت معلوم نميت كه در هندستان شگفته باشد و نيز يك است كه از اين
 معامله تمام شهرت هم كرده و بلكه اعتماد از هندستان مرتفع گردد و نيز در وى ميگويد عجب است كه مخي و ديم غلام آن مقام دين و اتقوا خود را معاف دارند و
 مسابله فرمايند قال الله تبارك تعالى في يوم اهل الكتاب لولا انهم هم ذللتنا يانويل و الاحبار عن قولهم الاثم و الكفر تحت لبس ما كانوا يفعلون و
 قال تعالى ايضا كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبس ما كانوا يفعلون و درين طور واقعات تفاضل و دريدين متبدعان را دليل ساختن است و رخنه

بحث خطبه
 در فضيلت اهل سنت
 و در محبت اهل بدعت
 و در بيان فضيلت اهل سنت
 و در بيان محبت اهل بدعت
 و در بيان فضيلت اهل سنت
 و در بيان محبت اهل بدعت

علی الله فقال لا وكنی الله لا المقصود ان اكثر اذکر المعدود الذي جاءت به السنة الشريفة لا يخبر بالانسان غالباً ولو كان من جهة الاستئصال
 بذلك يتسبب الخشوع وهو المطلوب والله اعلم انتهى ومولانا دهلوی نیز در انتباه همین حدیث متکسر را تا بخیر التاجین جن بعبری میرساند و از شیخ ابوالعباس
 احمد بن ابی بکر در او نقل می نماید چنین قول الحسن البصری آن است که كانت موجودة متحدة في عهد الصحابة رضوان الله عليهم لقوله بنی انی استعملناه في
 البدايات وبداية الحسن من غير شك كانت مع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانه ولد لستين لقيت من خلافة عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 وراي عثمان وعلياً وطلحة رضي الله تعالى عنهم وحمزة بن المذار في قصبة عثمان وعمره اربع عشرة سنة وروى عن عثمان وعلي وعمران بن حصين ومقل يسار
 وابي بكرة وابي موسى وابن عباس وجابر بن عبد الله وخلق كثير من الصحابة رضي الله عنهم جميعاً انتهى پس آنچه بعضی عوام استعمال تسبیح را بدعت ضلالت
 گویند و مولانا دهلوی و بحر العلوم که بنوی را بدعتی خوانند متنبی از ابی علی ناشی از شوخی است و نیز باید دانست که در خطبای ائمه با بعضی یا غیر عصا مسنون است
 و بصیح کافی البحر الرائق و نیز بعضی مکره است کافی الخصال شیخ الهمدانی در شرح سفر السعادة میفرماید شمشیر و نیزه بدست نگرفتن بلکه اعتمادی بر کافی
 یا عصای کردنی و در بعضی روایات فقہیه حنفیه آمده که استکار قوس یا عصا مکره است و صحیح آن است که مکره نیست از جهت در دست داشتنی و در دست داشتنی
 و صاحب مفتاح الصلوة نیز پس از تحریر اختلاف میگوید آنچه از کتب احادیث صحیح معلوم میشود جواز است بلکه سنت است انتهى درین مسئله نیز غلو
 شیخ محمد قدس سره با بعضی عوام باید دید که استکار با بعضی یا غیر جائز گویند و بر ضلالت اخذ عصا حکمی نمایند و نیز باید دانست که تئوئیب یعنی تکرار دعا است و آن در
 صدر اول بجز نماز فجر که وقت خواب و محل کس است در نمازی دیگر نمودن آن تا آخرین مایه در نماز مغرب در نمازهای دیگر مستحسن داشته اند
 قال صاحب مختصر الوقايع التئوئيب حسن في كل صلوة وقال في شرح صاحب جامع الرموز وهو اختيار الشرحي وصحة القضاء كما في الزاوي
 انتهى وفي العالم كثر التئوئيب حسن عند المتأخرين في كل صلوة الا في المغرب بهذا في شرح النقاية للشيخ ابی المكارم انتهى و صاحب ترجمه بله
 می نگارد و بدانکه این تئوئیب علماء کوفه بعد از عهد صحابه رضی الله عنهم احدث نموده اند بحجت آنکه درین زمان احوال مردمان متغیر شده و سنتی آنها
 در آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت و تخصیص تئوئیب بنماز فجر قول مستقدمین است و نیز صاحب ترجمه مذکور می طراز ابو یوسف رحمه الله گفته
 است که مضائق نیست درین که مؤذن برای تئوئیب بر نماز بگوید امیر که السلام عليك ايها الامير و رحمه الله و بركاته حتى يصلی الصلوة حتى يصلی الفلاح
 الصلوة برحمتك الله و رحمه الله استماع نموده است این را نیز چه همه مردمان برابرند و در امر جماعت پس تخصیص ذکر امیر در تئوئیب سزاوار نیست
 ابو یوسف رحمه الله تخصیص ذکر امیر بحجت آن نموده است که آنها را زیاد اشتغال است با مؤدیه مسلمانان پس باید که تخصیص آنها را اند کرده شود تا وقت
 از آنها نماز جماعت و بر همین اختلاف است تخصیص ذکر قاضی و مفتی انتهى از اینجا هویدا است که تئوئیب امر معروف است و این امر معروف از مختصات
 فقهاست و استحسان و قیاس اصل است دلیل رابع است از اوله اربعه شرعية كما ترى في المقدمة الاولى بعض از عوام تئوئیب نیز بدعت ضلالت
 و از امر معروف نبی می نمایند این همه افراط مبني از قلت استناد و ناشی از دعوی بی اصل اجتهاد است موافق تحقیق ایشان را توفیق دهد تا بر صراط مستقیم
 سنت و جماعت سلوک نمایند و از غلو و افراط بازمانند **فان في ذلك** و در فعل مکلف بدانکه فعل مکلف مشروع است یا غیر مشروع

فصل مشروع بر چهار نوع است فرض واجب و مستحب و فعل غیر مشروع و بدو نوع است محرم و مکروه اما فعل مشروع مع منع ترک اگر ثابت
بدلیل قطعی است آنرا فرض گویند و اگر ثابت بدلیل ظنی است آنرا واجب خوانند و بدون منع ترک اگر طریق مسکوک فی الدین است آنرا سنت گویند و
الافضل و مندوب نامند طریق مسکوک آنکه پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام بر آن مواظبت فرموده باشند مع ترک مکرره او مترین و به ترک مستمر تبه سنت نیست
بلکه مستحب است و ظاهر آن است که مراد از وی زیادتی وجود از عدم باشد و مواظبت اگر بسبب عبادت بود آن را سنن بر وی مسنن میگویند خوانند مانند
افان قنات و حنّان و جماعت و غیره و اگر بسبب عادت بود چون سیر پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام در قیام و قعود و لباس و خزان آن سنن را سنن زواینا
و مستحب عملی است که پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام بر آن مواظبت فرموده اند و سلف یعنی صحابه و تابعین و اصحاب مذاہب اربعه و صلی و ائمه و اوست
داشته باشند و اما فعل غیر مشروع مع منع الفعل اگر ثابت بدلیل قطعی است آن حرام گویند و اگر ثابت بدلیل ظنی است آن را مکروه تحریمی خوانند
و بدون منع الفعل آنرا مکروه تزیهیی نامند کاذب الیه محمد رحمه الله اما عند الشیخین رحمهما الله فعل غیر مشروع مع منع الفعل حرام است و بدون
المنع اگر اقرب بحرام بود مکروه است بکراهت تحریمی معنی آنکه فاعل او مستحق محذور است دون العقوبه بالنار که حرمان الشفاعة و اگر اقرب بجل بود مکروه است
بکراهت تزیهیی معنی آنکه فاعل او معاقب نیست ولیکن تارک آن مثاب است باونی ثواب در انواع مشروع حکم فرض آنکه لازم است علما و علمائنا آنکه
جایز فرض متفق کافر گردد و حکم واجب آنکه لازم است علما و علمائنا آنکه مکروه واجب کافر نگردد و با و فرض مثاب است و به ترک آن بغیر عذر معتد بنا
و با و واجب نیز مثاب است اما ثواب واجب کمتر از ثواب فرض بود و ترک واجب استخفافا باخبار الاحاد موجب فسق است و ناویلا موجب فسق
نیست و حکم سنن بر وی آنکه بخشش موجب ثواب است فروز از ثواب واجب و ترک مستلزم لائم یعنی ملامت در دنیا و حرمان شفاعت در عقبی
نه مستلزم عقاب بنا را کما پورای محمد رحمه الله و حکم سنن زوائد و مستحب یکی است بفعول وی ثواب است و به ترک وی عدم عقاب و مباح قسم خاک
است متقی بمشروع و حکم مباح آنکه بنده در وی بین الفعل و ترک خیر است و در انواع غیر مشروع حکم محرم آنکه به ترک وی شد ثواب است و بفعل
وی بغیر عذر عقاب و با احتمال محرم متفق کفر و حکم مکروه آنکه ثواب است به ترک وی شد و خوف عقاب است بفعول وی و عدم کفر با احتمال مفقود
قسم سوم است تابع غیر مشروع و آن عملی است ناقض عمل مشروع فیه امثل حکم بکلام ناس را نشاء ناز و حکم مفقود آنکه عقاب است بفعول وی و عی
لاسهوا تفصیل این مقدمات در توضیح و تلویح و سایر کتب اصول و مفتاح الصلوٰۃ و شرح نام حق و غیره باید دید پس از آن باید دانست که
صاحب مفتاح الصلوٰۃ در حکم سنت میفرماید که حکمش یعنی حکم سنن آن است که منکر او بدعتی است و مبنی یعنی بدکار اگر ثبوت سنیت آن بخیر و احد
و اذ فاسق است اگر بخیر مشهور ثابت شده باشد و کافر است اگر بخیر متواتر ثابت شده باشد و اگر نوز باشد از روی امانت و استخفاف انکار کند
بهر وجه که باشد کافر گردد و از ناکردن آن بعد از قبول اعتقاد و سنیت نقصان ثواب شود و مکروه تزیهیی می گردد و در دنیا و سبب عقاب یعنی سزایش
باشد در آخرت و بعضی محققان سنت مکرره اشد تاکید را مثل واجب در گناه گویند و اگر در عمل بر سنت کردن تهاون در نزد وی انسان دانند
و بی باکی نماید خوف کفر است و اگر خود را مقصر دانند امید غفو است انتہی و نیز باید دانست که در بیان فعل مکلف شیخ محی الدین ابن عربی مالکی در باب

[illegible]

الصلوات لا يادى إلا التبريل ولا يتوقى بحاسته والناس يتخرون في حائل مختلفون في أمر فقوم يقولون ندين وقوم يقولون ندين فبينما قاضى الدين بدار السلام
 مات وأوراه على منزلة الله تعالى على ساقية فقال القاضى في نفسه تبارك من جعل صدقاً ما استتم الخاطري قال له قاضي البان يا قاضى بل اخطت
 بعلم الله قال لا والله قال فما من ذلك العلم الذى لا تعلمه ما عليك ان كنت صدقاً او زنديقاً انتهى ونيز از نجاست كه مولانا جلال الدين
 رومى در مثنوى مى نگارد **ب** بامردان آن فقير محشم باينيد آمد كه يك يزدان منم گفت مستاز عيان آن ذوفنون لا اله الا انا فاعبد
 چون گذشت آن حال گفتش صبح با تو چند گفتم و بنود اين صلاح با گفت اين بار كنم اين مشغله با تينها بر من زنيديان دم بده با حق منزله
 از تن وقت با تم با چون چنين گويم بايد كشم با منت گشت و باز از استغراق زلفت با آن وصيتهاش از خاطر رفت با عشق از عقل او آواره شد با
 عجب آمد شمع او بپاره شد با عقل او شعله است چون سلطان رسيد با شعله بپاره و كنج خريد با عقل سايه حق بود حق آفتاب با سايه را با آفتاب او بيم
 تاب با چون پري غالب شود بر آدمي با كم شود از مرد و وصف مردى با هر چه گويد آن پري گفته بود با زين سرى زان سر گفته بود با چون پري را
 اين دم وقانون بود با كه كار آن پري خود چون بود با اوى اورفته پري خود او شد با ترك بى الهام تازى گوشه با چون بخود آيد نداند
 يك لغت با چون پري را هست اين ذات و صفت با پس خداوند پري و آدمي با اند پري كى باشدش آخر كى با شير گير از غول نره شير
 تو گوى او نكر دان باده كرد با در سخن پر از دواز نو كه من با تو گوى باده گفته است اين سخن با باده را چون بود اين شرو شود با نور حق را نيت
 اين فرهنگ و زور با كه ترا از تو بخل خالى كند با تو شوى نيت و سخن عالى كند با كه چه قرآن از لب پيغمبر با هر كه گويد حق نگفت آن كافر است
 از قرآن مجيد پيدا است كه از درخت نداء اى انا ربك برآمد و از الطاف القدس مولانا و بلوى پيدا است كه انانيت كبر با انانيت
 خاص انسان كامل را جاره خود مى سازد يعنى چنانچه زبان زيبه كه جاره زيبه است انا زيبه ميگويد حال آنكه زبان زيبه زيبه نيت همچنان
 انسان كامل كه جاره حق است در غلبه حال انا الحق ميگويد حال آنكه انسان كامل حق نيت درين مقام صاحب گلشن از ميفرمايد **ب**
 روا باشد انا الحق از درختى با چو بنود روا از نيكبختى با و نيز بايد دانست كه ترك سخن روا تب غير با مجبت اشتغال با مرهم روا است چنانچه با علاء
 وقت فرض بفرض ترك سنت جازي بود و مثلاً شخصى نماز ظهر را از ابتدا وقت تا انتها آن بچهار ركعت فرض ملوكند روا بود بلكه با جور و معدود
 روا بى العزم كرد و كذا فى كتب الاصول و همچنين اگر كسى بر فرائض اكتفا كرده در امور جبار و ترويج احكام فقه اوقات خود را صرف نمايد ترك سنت جازي
 باشد قال صاحب الفتح القدري قالوا العالم اذا صار مرجحاً للفتوى جازي ترك سائر السنن انتهى وقال صاحب الدر المنجى لا يجوز تركها اى سننه
 الفجر يعاليم صار مرجحاً فى الفتوى بخلاف باقى السنن فتركها لاجبة الناس الى فتواه انتهى و ترك روا تب بى كسلى بقولى موجب اثم است
 كما فى المصنف و بقولى محتاب بود و من عاقب اما منكر مشروعت آن كافر است قال صاحب البحر الرائق و فى التجنيس و النوازل و المحيط بجل ترك سنن
 الصلوة الخمس ان لم يتركها فله تركها لاجبة الناس الى فتواه انتهى و اياهم و الصحيح انه ياتى لانه جاء الوعيد بالترك انتهى و منتهى حق
 بعلامه طائفه باشد كه اكثر سعى الشيان و در تحريك سوم و عادات و اطلاق از قيود و ادب مخالطات بود و اكثر نوافل و طاعات از نشان نيابيد

و جبر بر او ای فرائض مواظبت نکنند و آنها را قلند ریه خوانند که در ترجمه العوارف للعاشانی و النخبات للجامی و مودودی و دهلوی در آثار طریق ولایت
که در صراط المستقیم بکار آمده است میگوید از جمله آثار آن تفهیم یعنی قطع علایق با سوا و محبوب و تنگدلی از عروض و مشاغل مشتتة و هجوم علایق متکثر
و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و امانت جماعت و اقامت آیین و وجهات و ایفا حقوق خودی و حقوق از اهل
قربات و امثال آن لهذا از ترجیح که اصل همه علایق است نهایت نفرت و وحشت میگیرد و انتهی پس آنچه بعضی از عوام طعن ترک جمیع وجهات و مطالب ربانی
یوسف بهمانی و طعن ترک نماز بر مقترب الی قضیب البیان موصی می نمایند و کلمات پیروده در حق دیگر اولیاء الهی سرانیده به ناشی از بی علمی و تمنی از کمال شوق
است **فائده چهارم** در حکم حج بدانکه حج عبادت فریضه است جابج روی کاخ بود و این عبادت بر هر مسلمانی که آزاد و تکلف و صحیح و بصیر بود یکبار
فرض است بشرطی که زاد و مرکب داشته باشد و این زاد و مرکب ماوراء النکین و خادم و ثیاب و سلاح و اثاث البیت و مانند آن است و نیز ماوراء النکین عبارت
دی تا زمان خود دیو بیست و دی است و امن الطریق نیز شرط حج بود و بعضی بر کوب البحر را نیز خوف طریق گفته اند که در شرح الوقایه و ابی المکارم و شیخ الاسلام
بزرگی امام ربانی و بحر العلوم گفته اند و بعضی از علماء دهلوی و غیر هم مشهور و معروف است این همه بزرگان منظون الیه اند و بعلت فقدان شرط و وجود مانع
قانونی ادواج نیافته اند و ذلک الظن بهم طعن ترک حج برین بزرگان ناشی از بدگمانی است قال الله تعالی ان بعض الظن اثم **فائده پنجم** در حکم
طواف غیر کعبه بدانکه طواف غیر کعبه سه بار بود یا غیر سه بار حرام است کافی المناصب للقاری و نیز بعضی کرده تحریری است کافی النهر الفائق و نیز بعضی
جائز است کافی بعضی الفتاوی و این اختلاف در جواب سوال سی و چهارم مائة المسائل نیز موجود است و نیز در وی مرقوم است هرگاه ازین روایات
کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قریب باشد یا غیر قریب حرام و غیر جائز است پس آنچه بعضی تجویز طواف سه بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقهاست که روایات متون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبری باشد از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف از شروح که بمنزله
متون موجود در روایات تجویز در بعض فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح بر روایات شروح است و مقصود شارع از طواف
خانه کعبه معظم تعظیم مخصوص است که دیگری را این قسم تعظیم نباشد چون غیر کعبه را طواف مقرر کرده شود برابر غیر کعبه باشد و آن خلاف مقصود شارع است
پس ادبای که خلاف مقصود شارع باشد او را هرگز قبول نباید کرد و انتهی و صاحب زاد الاخرت در فصل چهارم باب دوم میگوید طواف قبور ممنوع و حرام
است زیرا که این مخصوص کعبه است و از مناسک حج و عمره و از جنس عبادت که مخصوص بحق جل و علاست پس آنچه که در کتب بعض مشایخ تجویز طواف
برای قبور اولیاء و اکابر مذکور گردیده بمنی بغفلت است و خلاف تحقیق بر گزیران اعما و نباید کرد و انتهی پس از آن باید دانست که در شنوی شریف
گفت طوفی کن بگردم هفت بار از آله آمده است بحر العلوم در شرح آن میفرماید درین اشارت است بآنکه چنانکه ظهورات با اسما و صفات
در صورت انسانیت است همچنین در صورت کعبه است اگر چه در هر دو ظهور مختلف است که در صورت انسانیت ظهورات با اسما و صفات الهیه است با ظهور
صفات کونی پس انسان منظر اتم است بخلاف کعبه که در وی ظهور جمیع صفات منفعة کونی نیست و نیست ظاهر در وی مکررات با اسما و صفات الهیه
فحش پس کعبه شریفه محلی است لهذا کعبه قبله عبادت گردید نه انسان که اینجا مذکور است شاید در آن وقت در آن قطب المشرق بود و صفات

ماتت فاشی الصدقة افضل قال الماء قال فخر بن زوق قال بذه لأم سعيدة قال عليه السلام ان العالم لم يتعلم الا فخرته فان الله تعالى يرفع العذاب
 عن مقبرة ملك القريه العيين يوما والا حاديت والا ثار في هذا الباب اكثر من ان تحصى انتهى وموتوى جابر وجواب سلسله ام مسائل العيين بقلم امي ارد
 كزود علما جفقيه ثواب عبادت بدني و مالي بميت ميرسد چنانچه در هرايم رقوم است ان الانسان لان يحبل ثواب عمليه غيره صلو او صدقا او صدقه او غيره
 عند اهل السنه والجماعه انتهى و في رد المحتار شرح عبدالحق محدث دهلوي قدس سره در جامع البركات منتخب شرح مشكات نوشته و بر حصول ثواب وصول
 نفع اموات راجع اذات مالیه اتفاق است و در بدنيه مثل نماز گزاردن قرآن خواندن اختلاف واضح وصول است كذا قال الشيخ ابن الهمام رحمه الله عليه
 انتهى و في شرح عبدالحق در باب پنجم جلد اول مدارج نگاشته تحقيق اختلاف كرده اند علما در ثواب قرائت قرآن ايا ميرسد ميتت يا نه اكثر بران اند كه ميرسد
 مشهور از مذنب شافعي و مالك و حنابلة و حنفية اين است و كثيري از شافعية و حنفية بران اند كه ميرسد و هيمن قائل است امام احمد بن حنبل رحمه الله عليه جميع
 منقول از امام احمد ان است كه ميرسد ميتت هر چيز از صدقه و صلاه و حج و عتقاد و قرائت و ذكر و غير ذلك وليكن گفته كه قرائت بر قبر بدعت است و ذكر كرده
 است شيخ شمس الدين قسطلاني كه صحيح وصول ثواب قرائت است از قريب اجنبى و وارث و غير وارث چنانكه نفع ميكنند صدقه و دعا و استغفار با اجتماع و
 امام عبد الله يا فاضل رحمه الله عليه مكره روض الرياض ذكر كرده است كه شيخ عز الدين بن عبد السلام را در خواب و يد بركه ميگويد ما حكم ميكرديم در دنيا كه
 ثواب قرائت قرآن بميت ميرسد و الا ن معلوم شد كه ميرسد بخوانيد و ثواب آن بار برسانيد انتهى و صاحب در المختار در باب صلو الجنائز مي طرزد
 و في الحديث من قرأ الا خلاص احد عشر مرة ثم ذهب اجره الا لموات اعطى من الاجر بعد الا لموات انتهى و امام رباني در مکتوب صد و چهارم جلد اول
 ميفرمايد صيبت بر رخت نيت بر حال رنده است تا با او چه معامله كنند بعد از استغفار و تصديق ابداد بايد نمود قال رسول الله صلى الله عليه و سلم
 ما آتيت في القبر الا كالتريق المتوخى ينتظر دعوة تليقه من ابي و اُم و اخ او صديق فاذا لحقت كان احب الي من الدنيا و ما فيها و ان الله تعالى ليلد
 على اهل القبور من عائل الارض امثال الجبال من حجة و ان بنية الاحياء الى الا لموات الاستغفار لهم انتهى پس از ان بايد دانست كه مراد از صدقه
 چيزي است كه راه خدا حكم دي داده شود قال الله تعالى و جعلوا لله قادرا من الخرش و الا نعام نصيبا فقالوا هذا الله بزرعهم و هذا الشركاينا فما كان
 لشركائهم فلا يصل الى الله و ما كان لله فيوصي الى شركائهم ساء ما يحكمون صاحب موضح القرآن بر حاشية آيت مذكوره فائده بقلم آورده است كه كافر
 ابني كيسي من سبي و موشى كى بچون من سبي الله كى نياز نكالتى اور بتون كى بى نياز نكالتى بچر حضا جانور الله كى نام كاهتر ديكها تو بتون كى طرف ان
 اور بتون كى طرف كا الله كى طرف نه كرتى - اون سى زياده ورتى - آب جانا چاهي كى الله كى نياز دى بيه كى اسكى راه مين چكو دوايا نكو دينا
 اسكا فائده اسكو بنين بهنچا مگر اسكى حكم بردارى هوى - اور چير سى فائده فقير كو - اور ثواب سى فائده دينى والى كو - پير چوسى بزرگ كى و سطل
 كچو دى اگر اسى وضع پرتى تو شر كى بس بر الله كى الزام ديا مگر اس بزرگ كو اپنى جگه تير او دى اور اسكى طرف سى الله كى راه مين چكو كها انكو دى
 تو حكم بردارى بى الله كى اور چير فقير كو اور ثواب شمس كى بدل اس بزرگ كو - يا اسكو فقير كى جگه تير او دى كى چير اسكى كدى پير سكى چير لوگون كى
 كام آنى تو اسكو ثواب هوا به صورت مشكوك بى پيلى صورت ميشك بى انتهى درين مقام بعضى از عوام غلو مى ناهند و چو معتزله بطريق اعراض سخن مى رانند

که ایصال ثواب میکنند و از ایصال عذاب چو باز می نمایند آن برین برای اولاد و اهل اضمال و منین در زمان سرور و انبیا علیه السلام و تسلیات
 همین قسم طعن میگرداند بعضی میگویند که شیطان بر خدا غالب می آید و خلق را گمراه میکند و بعضی در مقام طنز میگویند که خدای عز و جل میگوید که بنده گان محتاج مرا طعام
 بخورند و زکوة بدهند پس معلوم شد که او فقیر است و ما غنی و در محل مزبور و حرمت بیست و پنج میگرداند که میرانده خود را خوردن و میرانده خدا را خوردن
 الی غیر ذلک من کفر یا تمکدانی تغییر عزیزیته تحجب تماشا هست که بعضی مردمان بچو معتزله از ثواب رسانای موفی انکار میکنند مع ذلک از دعوی نیست دست می برد
 و گاهی بر سلطان ایصال ثواب بجا و بت بدین حکمی نمایند و با وجود این اجتهاد و ابطال دعوی تقدیر و حقیقت نیگذازند **فائده هشتم** در حکم
 صدقات بدانکه در صدقات هم تعینات مشروط و هم غیر مشروط است البتة در شرح مشکوة میفرماید است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او و طعام
 تا بهشت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و ادب و در آن احادیث صحیح و ضعیف و آیه و صاحب زاد الاخرت از شرح
 برین ذکر کرده و نقل می نماید که گفته قبر برای مومن بهشت روز است و برای منافق جهنم روز پس اولیاد میت را باید که بر میت تبلیغ ثواب پیوسته تا چهل روز از
 رحلت برای او صدقه دهند اگر استطاعت دارند و الا بهشت روز و اگر نه سه روز و غیر صاحب زاد الاخرت می بخار و اهل مصیبت را از آنجا و طعام برآ
 فقر تا سه روز و خوردن ایشان از آن کوه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اقربا و خوردن ایشان آن تا سه روز یا م مصیبت مکره است و بعد از انقضاء
 سه روز عام ازین که برای ارواح موتی باشد یا بسبب ضیافت و کذا خوردن آن غنی و فقیر برابر است که دعوت کرده شوند یا ایشان فرستاده شود و کوه
 نبود چه در تصدق یا بغیر ثواب است اما کم از ثواب تصدق بفقیر کذا فی شرح البرزخ و الا لای الفاعلة فی تذکرة الآخرة زیرا که صدقه موتی از قسم
 واجبیت است که محض حق فقر باشد و سواي ایشان بدگیری حلال نبود بل از تطوعات است که تصرف آن بدگران هم جایز باشد و بجز خاگفته اتخا ذابل
 المیت طعاما للناس فبدعت لم یقل به احد اتخا ذ ضیافت در سه روز یا م مصیبت مکره است زیرا که ایام مصیبت ایام حزن و ماتم است پس هر که
 از لوازم سرور باشد ارتکابش در آن لایق نبود اما اگر طعام برای فقر از پند نیکو باشد بشرطی که در سه بالغ و غنی و حاضر باشد و اگر نه از ترک میت نگیرند کذا فی
 البحر الرائق و التاخرانی و فتح القدر و قاضی خان و در عالمگیری است لا یباح اتخا ذ الضیافة عند ثلثة ایام اجابت طعامی که برای میت میباشد و اما
 کنند مکره است لافی الحدیث ان الله ورسوله بریان من الذین یاکلون من طعامهم لم یستب قبل ثلثة ایام کذا فی خزائنه المفتین اجتماع مردم بر طعام
 موتی مکره است زیرا که تشبه بعضی کفره دارد و کذا فی شرح البرزخ و الا لای الفاعلة فی تذکرة الآخرة کذا اتخا ذ الضیافة و علامه ذلک آن یمنع الا
 و الاقرباء و یجرم الفقراء و الضعفاء کذا فی خزائنه الروایات و نیز در آن مذکور است ان الدعوة للعزاء یوم الثانی و یوم الثالث فبدعت لم یقل به احد
 و التا بمون اتخا ذ طعام اهل میت را برای کسانی که بتغیریت حاضر شوند جایز نیست اما از بعضی روایات برای جماعتی که از راه دور بیایند و میت
 طویل نمایند کذا فی شرح سفر السعاده و انتی پس از آن باید دانست که عبادت بسبب تخصیص غیر مشروع خواه آن تخصیص زنمان باشد خواه بکمان خواه
 بوجه دیگر بدعت می شود کما تقر فی الاصول ازینجا است که مولوی دهلوی در باب دوم حرط المستقیم میگوید بر عبادتی که از مسلمان اداء شود و توان
 آن بروج کسی از گذشتگان رساند و طریق رسانیدن آن عا غیر بجناب الهی است پس این خود البته معتبر و مستحسن است و اگر آن کس ثواب بر جوش

میرساند از اهل حقوق است بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور سرسوده فائز خواهد بود
 و نذر دنیا ز ثمرات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبیح خالی نیست آری خطرات بعضیها فوق
 بعض در مراتب قبیح تفاوت بسیاری است انتهی و تمولی و هاجر در جواب سوال شازویم مائة المسائل می نگار و معین نمودن روز برای فاتحه چهل با عتقا و
 آنکه قبل از چهل روز یا بعد از چهل روز ثواب طعام بخورده بخورده رسیده یا در چه چهل زیاده تر ثواب خواهد رسید غیر جایز است و نیز در وی می طلوزد که از روزه است
 فتح القدر معلوم شد که آنجا و طعام اهل میت را بخورده است چهل باشد یا سیوم یا دهم یا غیر آن پس روز معین نمودن برای این امر هم مکره خواهد شد و
 تصدق طعام نمودن و ثواب آن میت رسانیدن جائز است موقوف بر روزی نیست و تعیین کردن روز برای ایصال ثواب بخورده که با تخفیف
 روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطاست انتهی و تعیین صدقه سالیان اختیاف است بعضی از علماء بسند حدیث یا قیام الشهداء علی راس کل جمل
 تعیین روز وفات مستحسن داشته و بجز از تعیین صدقه سالیان نه رفته اند و این حدیث در کتاب ابن جریر موجود است و اکثر علماء بر تضعیف این حدیث و کراهت
 تعیین صدقه سالیان حکم کرده اند چنانچه این حدیث از صحیح نیست و در کتاب ابن جریر احادیث صحیح حسن و ضعیف و موضوع بهم یافته می شود و معین
 حدیث مذکور متصل الایمان و معرفی هم نیست پس صحیح هم نبود و بر تقدیر صحیح این حدیث محمل است چه معلوم نیست که مراد از راس حول اول سال یعنی اول
 محرم است یا اول سال موت مقبور و محمل قابل سند نیست کما به مذکور فی الاصول کذا فی مائة المسائل شیخ البند در کتاب ثابت بالسنه فی الایام
 و السنه در بیان ماه ربیع الثانی میفرماید فان قلت بل لهذا العرف الذی شاع فی دیارنا فی حفظ اعراض الشایخ فی ایام وفاتهم اصل فان کان عندک
 علم بذلك فادکره قلت قد سألته عن ذلك شیخنا الامام عبد الوهاب المتقی الکی فاجاب بان ذلك من طرق الشایخ و عاداتهم و لهم فی ذلك نیات
 قلت کیف تعیین ذلك الیوم دون سائر الایام فقال الضیافه مسنونه علی الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعیین الیوم و له نظائر کما فی بعض الشایخ بعد الصلوات
 و کما لا کمال لایوم عاشوراء فان شئت علی الاطلاق و بدو من جهة الخصوصیه ثم قال و ذکر بعض المتأخرین من شایخ المغربان الیوم الذی و صلوا الی جناب
 العزیز و حفار القدرین ربی فیه من الخیرات و البرکة و النورانیة اکثر و اوفر من سائر الایام ثم طرق لی تأیید رفع راسه فقال لم یکن فی زمن السلف شیء
 من ذلك و انما یومون مستحسنات المتأخرین و الله اعلم انتهی در اینجا امری است و انستی که اکثر علماء حدیث ابن جریر بر تضعیف گفته اند و حدیث ضعیف
 در فضائل اعمال معتبر است کافی شرح سفر السعاده و در الخیر بنابر آن محبوب الی شیخ نظام الدین بداؤ فی وقته الاولیاء شیخ نصیر الدین چراغ دہلی و
 زبدة العرفاء و جوده نواز سید محمد گیسو در او دلی کامل مکتب شیخ بهاء الدین ذکریا و دیگر اولیا و علماء این بلاد و اکثر دیار برای ادا حقوق آباء
 اجداد و شیخ و استاد اهتمام بر فواج و انوار شایسته اند قدس الله امرار هم بالجملة تعیین غیر مشروع روز سیوم یا دهم یا چهل یا سه ما می یا سالیان
 هر چه باشد با عتقا و آنکه تعیین موجب ثواب یا زیادت ثواب بود مکره است چنانچه تعیین آتی یا سورتی در نماز با عتقا و عدم جواز غیر آن مکره بود
 و الا لا باس بہت صاحب سیر العتقاء در باب ثانی میگوید من الظہیر لا باس بتوقیت تعیین القرآن اذا اعتقده ان الصلوة یجوز بدونه من شایان
 انه اذا اعتقده الجواز بغيره لکن الوقت السر علیک بل لست بحیث لانه مأمور بقراءة المستتر من القرآن فما کان افضل فی المیزان افضل انتهی مکرر حاجت

طعام صدقه در این تعین اعتقادی غیر فضلا و علما و اکابر را مکره نیست چنانچه مولوی صاحب در جواب سوالی بخواه و یکم مائه المسایل از باب کراست
 و استحسان نواد اعتقادی نقل می نماید که اجابت کردن طعام که بعد از مرده ساخته باشند مکره است سه روز و هفته و ماهیانه و سالیه و غیر آن این
 طعام مفضلا و علما و اکابر را خوردن مکره است انتهى اگر کسی تشبیه فکر کراست پیدا میکند چنانچه نزد علما در جواب سوالی میفرماید طعامی که بر آن نیاز
 حضرت امانتین علیهما السلام می نمایند و بر آن فاتحه و قل درود خوانند بزرگ میشود و خوردن آن بسیار خوب است لیکن بسبب بردن آن طعام پیش تر
 و بهادون آن عام شب بلکه پیش قبر حقیقه هم تشبیه فکر است پس ازین جهت کراست پیدا میکند و الله اعلم بالصواب انتهى اما تعین روز برای یادداشت
 وقت دعا مکره نیست ولیکن التزام آن روز نیز بدعت است چنانچه نزد علما در جواب سائلی می نگارند که برای زیارت قبور روز معین نمودن بدعت
 است و اصل زیارت جائز تعین وقت در مطلق نبود این بدعت از آن قیل است که اصلش جایز است و خصوصیت وقت بدعت ماند مصاحف و غیره که
 در ملک توران و غیره رایج است در روز عرس برای یاد و ماندن وقت دعا برای میت اگر باشد مضایقه ندارد ولیکن التزام آن روز نیز بدعت است از
 همان قیل که گذشت انتهى ازین استناد هویداست که تعین اگر برای آسانی یا یادداشت یا قطع نظر از تعین بود و در اعتقادی موجب ثواب یا
 زیادت ثواب نباشد کراست ندارد و نیز باید دانست که محرمات و شبهات از موانع اجابت دعوت اند که مآثر فی الفائده الساعیه و مکرومات هر
 از تعین خالی نیستند و موجب نقصان ثواب هستند اما قبح آنها نه بر تبه است که مانع اجابت دعوت باشند و نیز باید دانست که صاحب الاشباه والنظائر
 فی کتاب المحرمات و الاباحه میگوید لیس زمانا زمان اجتناب الشبهات کافیه من الخائنه و التجنیس قال المحوی تحت قوله لیس زمانا زمان اجتناب الشبهات
 ربوی عن ابی بکر بن ابراهیم انه سئل عن نهیه الشبهات ای عما یؤکون الی الحرام اقرب فقال لیس به زمان الشبهات ان الحرام اقربا یعنی ان
 الحرام کفاح کذا فی التجنیس انتهى این حال آن مان و حکومت مسلمانان است اما درین زمان غربت مسلمانان و حکومت انگریزان عالمی را اجتناب
 از نوکری حرام و طعام حرام پیشتر نیست تا با اجتناب شبهات و مکرومات چه رسد درین مقام افراط و تفریط بعضی از عوام دیدنی است که از خوردن
 طعام حرام محتجب نمی باشند منع نه اصدقات مکره و غیر مکره و هر را اند حرام می پندارند و باین ظن فاسد عالمی را از اطعام و طعام صدقات مانع
 می آیند و مستحق را از ثواب فقر از رزق بازمی دارند اگر بدعت خاشاکی باشد دور سازند و نه اگر بدعت را از بیج برکنند طر فراین است که
 مفرطان باین خیال خام در اجابت دعوت چنین طعام بر بحر العلوم و نزد علما و سید و واعظ و مولوی صفوی و دیگر علما و مفسرین و غیره میزنند
 برین علماء گذشته ناشی از جهل مسائل دینی و مشعر از کمال شوخی و بی ادبی است تعزیری بی ادبی در مقدمه شارح هم حواله نقل کرده است **فاندر**
 نهم در حکم نذر بندگان مخلوق الله اکان اوجبا طعاما کان او شر با حرام است لان النذر عباده و العبادۃ لایکون للمخوق قال صاحب
 فتاوی الخیریه اجموعا علی حرمة نذر المخوق و در فتاوی عالمگیری می نگارند النذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصالح و یرفع
 ستره قائل یا سیدی فدان ان قضیت حاجتی فلک منی الذی یب مثلاً کذا باطل اجماعاً نعم قال الله انی نذرت لک ان شیئت منی یعنی
 او نحوه ان اطعم الفقراء الذی باب الیة نفیسه او نحو ما و اشتری حصیر المسجدا و زینا و قود ما و در ابراهیم لم یقوم بشعیرا ما یکون فی

و او اندوهر یکی ازین اصناف که بدیه کفایت کرده اند و ایضا اگر مشرکان بخشین باشند باید که بعد از اعلان نمودن هم پاک نشوند پس معلوم شد
 که نجاست ایشان بواسطه خبیث اعتقاد است که زوال پذیر است و مقصود بر باطن است که محلی آن اعتقاد است و نجاست درونی بطهارت برنی
 جنگ ندارد و چنانکه معلوم و ضعیف و شریف است و ایضا کلام حسن لیتظام اثنا عشر کون بخش اخبار از حال مشرکان است که نجاست و مشیت با آن
 کار ندارد و چه نتایج در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از شیئی پس مشرکان بهر وقت باید که بخش باشند و مراد از نجاست خبیث اعتقاد بود تا داده متعارف
 نباشند و مساس اینها هیچ وقت مخطو نبوده آن روز که این فکر گیرید و طعام ازین دو کتاب عمل نگذرین بحث خوانده بود شما بدید بر آن فکر نوی
 مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توجیه را اهل عرف پسندند چه مضایقه است اما انصاف در کار است مقصود اصل ازین تصدیق و
 ازین طالت کلام آن است که برخلافی رحم نمایند و حکم عموم نجاست شان نکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اختلاط کفار که از آن چاره دیگر نیست
 بخش زنند و از اطعمه و اثر شرع مسلمانان بعلت نجاست متوجهم جناب نکنند و ازین راه از همه تیرنی نمایند و این احتیاط نه انگارند که احتیاط در
 ترک این احتیاط است زیاده چه فواید و تصدیق و در **س** اندکی پیش تو گفتیم غرض دل ترسیدم پاک دل اندوه شوی در نه سخن بسیار است و
 و السلام اتقوا الله و اتقوا الاسلام در کیمیا سعادت میفرماید اصل آن است که بدانی که خلق را فرموده اند که چیزی خوردند که در علم خدای تعالی حلال
 باشد که کس طاعت آن نبود بلکه فرموده اند که آن خوردند که پندارند که حلال است یا حرامی آن پیدا نبود و این همیشه آسان بدست آید و دلیل
 برین آن است که رسول صلی الله علیه و سلم از مطهره مشرکی طهارت کرد و عرضی الله عنه از سبوی زین ترسا طهارت کرد و اگر تشنه بودند بی آب
 خوردند و بی عید خوردن حلال نبود و غالب آن بود که ایشان از دست پلید بود که خر خوردند و مراد خوردند ولیکن چون پلیدی آن نداشتند بسیار
 فرار کردند و صحابه بهر شهری رسیدند طعام خریدند و معاشرت کردند با آنکه در روزگار ایشان دزد و در باده و خمر فروش همه بودند و دست از مال دنیا
 نداشتند و همه را نیز برابر نداشتند و بعد بر ضرورت قناعت کردند و انتهی درین مقام افراط و تفریط بعضی از عوام دیدنی است که گاهی سوره کافران بخش
 دانند و جای که بجز سوره کافران موجود نباشد دست از خود و غسل و نمازی شوند حال آنکه سوره آدمی پاک است که تفریق بده الفاعله و گاهی
 ذبیح کتابی را حرام گویند حال آنکه ذبیح اهل کتاب حلال است که امر آنها و گاهی غیر ذبیح مشرک حرام دانند حال آنکه این طعام حلال است که امر
 آنها اوسع المثل قلت محمدی است صلی الله علیه و سلم و اشیق المثل قلت یهودی قاهران اوسع المثل را از اشیق المثل تنگ تر کردن
 میخواهند مسلمانان از در حرج می اندازند و بزرگان دین طعن میزنند معاذ الله من ذلک **فان** یا زوهم در حکم متبا که بدانکه
 استعمال متبا کو بدعت است اما بر بدعت مذموم نیست زیرا که بدعت بهر چه قسم است و مجرب و مجرب و مندوب و مکروه و مباح و قاعده در معرفت
 بدعت عرض بدعت است بر قواعد شرعی پس بر بدعت که در قواعد ایجاد باطل شود پس آن بدعت واجب است یا در قواعد تحریم پس آن
 بدعت مجرب است یا در قواعد مندوب پس آن بدعت مندوب است یا در قواعد مکروه پس آن بدعت مکروه است یا در قواعد مباح
 پس آن بدعت مباح است علما اختلاف کرده اند در آنکه اصل در اثبات حقیقت مختار بعضی حرمت است و مختار بعضی توقف و مختار

بعضی اباحت قال فی الدنیا ان الغنایا کثیر ما یلجئون بان الاصل الا باحة انتهى پس اصل در نباتات اباحت است مگر چیزی که از آن نماند چیات را یا عقل را یا تحت را پس آن چیز حرام بود اگر تجدید از آن رسد و الا آن هم حرام نباشد چنانچه در استعمال تنباکو بقدر متعارف و عتی ازین عیال ثلثه یافته میشود و در قاعده کلیه شریعه که اباحت است داخل گردید و استعمال تنباکو بقدر متعارف بدعت مجاهد بود اگر چه استعمال کثیر آن که مضر بود ممنوع است کما فی سایر الاشیاء البسیطة بلکه در جهادات استعمال قدر قلیل ایک همراه بربگ مقبول جایز داشته اند اگر چه استعمال کثیر آن ضربتین رساند بیک شمع هذا استعمال تنباکو چون تلخ را از سر و مسده استجاب می نماید و تلخی و مرطوب المزاج را و صاحب کرم دندان و وجع الأسنان را مفید بود و ناس آن نزله و زکام را فایده بخشید چنانچه در جازنه آری استعمال تنباکو اگر شخص معتدّل و ضریب رساند پس استعمال آن بر بعضی شخص معتدّل و ضریب ممنوع است نه آنکه همه را ممنوع بود چنانچه استعمال شنبه محذور المزاج را ضرر برین بخشید پس استعمال آن بر آن فرد معتدّل حرام بود و نه بر همه مردمان اما در شرب دخان تنباکو بین الغنایا اختلاف است نزد بعضی جایز است چنانچه حموی در تحت قول صاحب الاشیاء و النظائر و الثبوت المجمل سیمیه که در قاعده ثلثه بقلم آورده است می نگارد و یقول من شرب الخمر انتهى و نزد بعضی جایز نیست نزد العلماء در جواب سوال عاشره بادشاه بخارا میفرماید که شرب دخان حرام حدیث نیست و در حرمت و حرمت حرام است اصح آنست که مکروه تحریمی است از جهت بوی بد که از آن متخلّش می آید مثل پیاز خام و غیر خام و از جهت تشبیه بابل ناز که دو دوز و نه ایشان خواهد آمد و نیز در وی می نگارد و تفصیل سده حقه این است که در تشبیه تنباکو و هر حرمت متحقق نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر بر دو چیز است سمیت و سکریت و این حدیث خالی ازین دو چیز است لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را درون کشند و در آنکه از آنکه اهریت بهم میرسد بلی بود از دوزان متخلّش می آید و در تشبیه بابل ناز و این هم علتی که اهریت است چنانچه در تفسیر نفی دست زیر تیر بیکاه بناده ایستادن و در تخم سمیدیه بنی در شرع وارد شده و میوم آنکه استعمال این وضع مسلم نازک و دانه و ملائمت بانار مکروه است لانه صوره عذاب الله تعالی لهذا از آنکه لغی و این بنادون بنی و کراهیت آمده و هر چند این ثلثه مسلم بنی تهر بنی است اما بسبب اجتماع منجر بیکه اهریت تحریمی شد و بعضی از اهل معقول گفته اند که لفظ کل مخان حرام هر چند حدیث نباشد از کلام درست است زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو چیز است ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند و از منبها میون حراما چون ازین سخن آنکه حرمت ارضیت و ناریت بعقل سمیت است و چون علت مرتفع شود حلال گردد و مثل استعمال نوره بابر بان طین رمنی و طین خنوم در آدویه پس اگر استعمال این مخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تخلیل ریح و دفع قبض علت حرمت نخواهد داشت و در بعضی کتب در حرمت آن از آنکه یک یوم تا فی السماء بدخان مبین غشی الناس هذا عذاب الیم استدلال کرده گفته اند ازین آیت معلوم که دخان آله عذاب است و آنکه عذاب استعمال کردن درست نیست و جواب ازین شبهه آنکه صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانکه آله عذاب است آنکه شتم است چنانچه در استعمال خود که در حدیث صحیح وارد است که مجازم که الاثوة یعنی عود و طب برای شستنیان و در بهشت در مجاز خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که عذاب قوم نوح علی نبیا و علی الصلوة و السلام آب طوفان بود و انتهى درین مسئله اخلاقی است سنت طاعان طرفین چه بر بحر العلوم لکن بنوی و مولوی مدراسی و چه بر مولوی و مولوی و سید داغ و دیگر صلی و گذشته طعن میزند حال آنکه

در کتاب جازنه

در کتاب جازنه

المولود انه قد في ذلك الساطعة آلاف غم وعشرة آلاف راس وجاجه ومانه فرس مائه تجل مائه ألف زبدية وثلاثين ألف صحن جلوي قال دكان
يخبر عنه في المولود اعيان العلماء والصوفية فيخلق عليهم انهم في شيخ الهند در جلد اول مدارج سفير مايد ثوبه ان است که چون آن حضرت متولد
شد بشارت رسانيد باولوب که در خانه عبدالله برادر تو پسری متولد شده و اولوب اورا برادر گانی آزاد کرد و امر کرد که اورا شیر دهد حق تعالی
باین شیء می سرور که اولوب بولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد و در عذاب می تخفیف کرد و روز و شب از وی عذاب برداشت چنانکه در
احادیث آمده است و در اینجا سند است اهل مولود را که در شب پیدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال نمایند یعنی اولوب که کافر
بود و قرآن به مدت می نازل شده چون بسرور وی میباید آن حضرت و بذل شیر جاریه وی بجهت آنحضرت جزا داده شد تا حال مسلمانان که
معمولست بر محبت و سرور و بذل مال در طریق وی چه باشد ولیکن باید از بدعتها که عوام احدث کرده اند از تقبی و آلات محرمة و منکرات خالی باشد تا بت
حرمان از طریق اشیاء نگردد و انتهی ازین سنا و هویدا است که سرور میباید سرور نام علیه الصلوة والسلام بدعت حسن است اما شیخ تاج الدین فاکانی
که از متأخرین مالکیه است عمل مولود را در کتاب خود ستمی بالمولود فی عمل مولود بدعت مذموم گفته است و شیخ سیوطی در رساله حسن المقصد فی عمل
المولود و شبهات وی نموده و حجاب شکوک از چشم مجربان برآورده است عمل شبها از آنجا باید طلبید پس از آن باید انت که بعضی از علما قیام
نموده و ذکر مولود در نام علیه الصلوة والسلام نیز سخن گفته اند قال علی بن بران الدین فی سیرة الجلی جرت عادة کثیر من الناس اذا سمعوا بذكر مولود
صلی الله علیه وسلم ان یتیموا تعظیما لصلی الله علیه وسلم و هذا القیام بدعة حسنة و قال الیافیه قد وجد القیام عند ذکر اسمیه صلی الله علیه وسلم من عالم الامة
و مقتدی الامة و دنیا و دینا و عالاما امام تقی الدین السبکی و تابعه علی ذلك مشایخ الاسلام فی عصره انتهی و قال سید جعفر البرزنجی الهمدی رحمه الله فی رسالته
المولود قد اتفق القیام عند ذکر مولود الشریف الامة ذو وروایة و روایة فطوبی لمن كان تقیمة صلی الله علیه وسلم غایة ترمیم و مرماه انتهی و فی
هذا المقام قال یوسف بن محمد الابدل رحمه الله و علی ذلك کلام اهل الحزم علماء و هم دعواهم و فیه من التعظیم للکرم بالایحیی انتهی ازین آتشاد
پیدا است که در سرور میباید سرور نام و قیام عند ذکر اسمیه مولود علیه الصلوة والسلام مطاع طایعان طرفین چه بر مولوی صفوی و مولوی محمد
و غیرهما چه بر بزرگ علما و سید و اعظم و غیرهما اصلی ندارند **فائدة سیزدهم** در زیارت موی شریف سرور نام علیه الصلوة والسلام بدانکه
زیارت موی شریف سرور عالم زیارت مساجد و ابار و اما آن حضرت صلی الله علیه وسلم مستحب است حاجب حیات القلوب فی زیارة الحج
در فصل سیزدهم باب چهارم آنحضرت عمارت مولانا رحمت الله سندی و ملا علی قاری مکی گنجانده است زیارت مساجد و ابار و اما
که منسوب آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین استجاب علی الاطلاق ع
از حنفیه و طائفة ازنشافیه و مالکیه و حنابلة و بدرستیکه حضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما اجتهاد می نمودی و در غار و نزول فرموده خود در جانی که نماز
یا نزول یام و فرموده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته است قاضی عیاض در شفا که از اعظام و اکرام آن حضرت است صلی الله علیه و آله
صحبه وسلم اعظام جمیع اشیاء و اوجزاء و اکرام جمیع اماکن و از آنچه سکونت کرد یا نزول نمود در آنها و تعظیم هر چیزی که ساس کرده باشد بدان

۲
نداند که در سینه او شش و پنج است
المسکین در سینه او شش و پنج است
میفرماید حضرت امام شافعی علیه السلام
اینست که در سینه او شش و پنج است
مکلف اند و اگر از آن روز بزرگ
مکلف اند و اگر از آن روز بزرگ
خداوند گدایان است و شش و پنج است
خداوند گدایان است و شش و پنج است
تکبیر بیان خواب بود لیکن اگر گدایان
میخوانند و او خواب است و شش و پنج است
و آن سلسله را شش و پنج است
و این آن است که شش و پنج است
چنینی خوانده است و شش و پنج است
ببینی و مالی و دین و دین و دین
سوره زلزالی گنجانده است و شش و پنج است
موجب خلاصی از عذاب ابدی است
و این آن فائده دارد و شش و پنج است
عذاب کافران است و شش و پنج است
شد (۱۲)

یا پیروی او یا قدم او یا عضوی دیگر از اعضا او برابر است که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا آنکه معروف باشد در مردم بر وجهی شایسته ثبوت آن
در اخبار و آثار انتہی محصل کلام التذنی و الکی انتہی و شیخ البند در شرح سفر السعاده از توشی نقل می نماید که ثبوت موی ثانی مبارک در محاکمات
آن بود که تاین برکت در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یادداشتی بود و ایشان را از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گویا اشارتی
کرد با قراب اصل انقضای زمان محبت انتہی و در اشعاره المتعارفیه مشکوه در میان تقسیم اشعار و اظهار که ترقی نام علیه الصلوٰه والسلام در حجت او دع
فرموده است فی نگار که هر یک یکتاره موی و دو تاره موی نصیب سیده گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است **مراد از لفظ توهی**
بند است یا فضولی میکنم بوی بند است و همچنین ناخان نیز تعلیم کرده و بر جواهران قسمت فرموده و این برکات در میان است الی یومنا و با
ماند انتہی و محصل کلام صاحب سیئته النجات مطبوعه که در صفحه پنجم و دوم تعلیم آورده آنکه موی شریف ترقی عالم صلی الله علیه و سلم واجب التعلیم است
ثبوت آن متیقن نبود زیرا که تعظیم کل چون واجب اجزاء آن در تعظیم و تکریم مثل است و تعظیم تان و طواغیت و نجباء و غول فرس و بنان و نوا
و امثال آن کفر است و قیاس حرمت تعظیم موی شریف بر حرمت تعظیم این چیز با مع الفارق و باطل بود انتہی ازین اسناد بودید است که موی شریف
سرور انام علیه الصلوٰه والسلام واجب التعلیم است اگر چه ثبوت آن متیقن نبود و زیارت موی شریف مستحب است که امر لغا درین مقام افراط و تفریط
بعضی از عوام دیدنی است گاهی تعظیم موی شریف را عبادت و موبستی گویند حال آنکه تعظیم دیگر است و عبادت دیگر که ان فی التفاسیر اگر یکی بودی
حق تعالی و تقدس من تعظیم شعار الله فاینا من تقوی القلوب نفرومی و علماء متأخرین حکم استحباب قیام برای تعظیم قرآن مجید نمودند که کافی
الاتقان للسیوطی و نیز قیام را نزد مکرر و اسم مکرر سرور عالم صلی الله علیه و سلم سخن گفتندی چنانچه در فائده و او دوم گذشت و موقوف
و بلوی در باب اول حرط المستقیم تعظیم و اهل کمال را در اسباب طرق نبوت نوشتی و تعظیم اشعار و متعلقات بنعم را در فروع حجت بنعم ننمودی
مخلص کلام وی آنکه از هذه اسباب طرق نبوت حجت بنعم تعظیم است و ترجیح جانب او بر اسوار او و غیرهاست و از فروع حجت بنعم است تعظیم اشعار
او یعنی اموری که بآن مناسبتی خاص میدار و بچیشی که ذہن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او
و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او چنانچه کسی که عارست این امور کرده و مجانیست با حقوق شایسان از امر اعظام بلکه جمیع
مصاحبان کرام و تعظیم اینان را از فرمان بادشا و تخت پادشا و دیده پوشید و نموده و چون تعظیم اشعار بنعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزی که مؤید
حجت و مروج شکر او باشد میگردد مثلاً تعظیم کسی که بر شکر او دعوت می نماید یا خدمت گزاری و تائید این محب میکند یا اعلام بنعم او می نماید و
چون این مرتبه هم قوت میگردد و با فراط و غلوی بند باعث تعظیم اموری می شود که از حجت در تعظیم منعم و خدمت گزاری او نظیر بر رسیده مثل
تعظیم اقوال و افعال که باز از بنعم او بجا آورده و تعظیم اقوالی که در رضا جوئی او باخته ندانی که این از قبیل بحث با قوال افعال خود و احتیال
صرف اقوال خود است زیرا که آن اقوال و افعال از قول او و حجت است بیک جهت از کلمات و ملاکات است و حجت است و از جهت ثانی از اشعار
منعم و تعظیم آن جهت ثانی متعلق شده نه بجهت اولی و از جمله آن امور است حجت اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظواهر و بدیهه مرتبه رسیده که سخن

شعار الله فاینا من تقوی القلوب نفرومی
و علماء متأخرین حکم استحباب قیام برای تعظیم قرآن مجید نمودند که کافی
الاتقان للسیوطی و نیز قیام را نزد مکرر و اسم مکرر سرور عالم صلی الله علیه و سلم سخن گفتندی چنانچه در فائده و او دوم گذشت و موقوف
و بلوی در باب اول حرط المستقیم تعظیم و اهل کمال را در اسباب طرق نبوت نوشتی و تعظیم اشعار و متعلقات بنعم را در فروع حجت بنعم ننمودی
مخلص کلام وی آنکه از هذه اسباب طرق نبوت حجت بنعم تعظیم است و ترجیح جانب او بر اسوار او و غیرهاست و از فروع حجت بنعم است تعظیم اشعار
او یعنی اموری که بآن مناسبتی خاص میدار و بچیشی که ذہن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او
و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او چنانچه کسی که عارست این امور کرده و مجانیست با حقوق شایسان از امر اعظام بلکه جمیع
مصاحبان کرام و تعظیم اینان را از فرمان بادشا و تخت پادشا و دیده پوشید و نموده و چون تعظیم اشعار بنعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزی که مؤید
حجت و مروج شکر او باشد میگردد مثلاً تعظیم کسی که بر شکر او دعوت می نماید یا خدمت گزاری و تائید این محب میکند یا اعلام بنعم او می نماید و
چون این مرتبه هم قوت میگردد و با فراط و غلوی بند باعث تعظیم اموری می شود که از حجت در تعظیم منعم و خدمت گزاری او نظیر بر رسیده مثل
تعظیم اقوال و افعال که باز از بنعم او بجا آورده و تعظیم اقوالی که در رضا جوئی او باخته ندانی که این از قبیل بحث با قوال افعال خود و احتیال
صرف اقوال خود است زیرا که آن اقوال و افعال از قول او و حجت است بیک جهت از کلمات و ملاکات است و حجت است و از جهت ثانی از اشعار
منعم و تعظیم آن جهت ثانی متعلق شده نه بجهت اولی و از جمله آن امور است حجت اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظواهر و بدیهه مرتبه رسیده که سخن

از بیان است انبی طحی چون تعلیم سایر و مستحقان نعم چنین حکم دارد پس تعلیم جزو سرور عالم و موی شریف وی صلی الله علیه و سلم چه باشد
 قیاس کن نگارن بن بیا مراد جری بن عبد الحمید قاضی شهر مدینه امام مالک را از حدیث سرور عالم صلی الله علیه و سلم پرسید و حال آنکه ایستاده بود پس
 امر کرد بجای وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی بنزد او ترست که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد که مالک از حدیث دوی استاده بود
 پس زد و او را میست تازیانه کذا فی الباب التاسع من الدراج روى امیری از امراء انگلش به توریست و انجیل با نهاد و گفت این کتب عمل دست آدمی
 است تعلیم آنها مقول نیست گفتند لواء لشکری و فرمان بادشاهی نیز عمل دست آدمی است تعلیم آنها مقول چرا که دید و تصور به بادشاه و وزیر او باز
 مناصب و نام آنها نیز عمل دست آدمی است کفشن در پامال آنها سختی تعزیر چرا که دید و گاهی زیارت موی شریف غیر متیقن رواندارند حال آنکه
 موی شریف برای زیارت حاجت متیقن ندارد که امر آنفا در احکام اجتهادیه و نسب متیقن را گنجایش نیست مهاد و شرع شریف حکم عمل برین احکام
 و آنچه میراث کرده اند نظریه این است که قاضیان با وجود عدم متیقن عمل بر احکام اجتهادیه و آنچه میراث می نمایند ولیکن زیارت موی شریف غیر متیقن
 رواندارند و گاهی زیارت موی شریف را بدعت ضلالت خوانند حال آنکه مستحب است که امر آنفا علاوه این است که طاعان طرفین با این همه افراط
 و تقریط بحر العلوم و سائر زائرین را مو برست گویند و بی ادبیا و گستاخها فاحصرنی باشد **فائده چهارم** در تذکره مناصب
 و فضائل صلی و ائقیاء و ترجمه سیر و شئائل انبیا و اولیا بدانکه در تذکره فضائل و شئائل بزرگان فائده است یکی آنکه دل بوی آرام گیر و قوی گردد
 قال الله تعالی و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم قصه گذشتگان با تو میگویم تا دل تو آرام گیرد
 و قوی گردد و از سید الطائفه جنید بغدادی پرسیدند که درین حکایات و روایات چه فائده فرمود سخن ایشان لشکری است از لشکریای حق تعالی اگر دل مرد شکسته
 بدان لشکر قوی دل گردد و از آن مدد یابد و حجت این سخن کرمیه و کلاً نقص الی آخره است دوم آنکه ذکر ایشان سبب نزول رحمت است قال النبی
 صلی الله علیه و سلم عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة اگر کسی مانده بهند که رحمت بر آن مانده باشد و تواند بود که او را از آن مانده بی فائده باز نگردد
 سیوم آنکه ابو علی دقاق را گفتند که سخن مردان شنیدن چه فائده دارد اگر بدان عمل نکند گفت بی دردی و فائده است اول آنکه اگر مرد طالب
 با سماع سخن مردان قوی است گردد و طلبش زیادت پذیرد و دوم آنکه اگر شخصی در خود و ماغی دارد و ماغ او فرو شکند و دعوی از سر بیرون کند و
 نیک او بد نماید و اگر کور نیست خود مشاهده کند این محفوظ میفرماید خلق را بر اثر از وی خود وزن کن اما خود را بر اثر از وی مردان راه بسنج تا بفضل
 ایشان افلاس خود بدانی چهارم آنکه امام ابو یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه در و در نقاب تواری آرد و بکنیم
 تا سلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق از سخن ایشان خوانده باشید خیم آنکه سخن مردان بهترین سخنهاست و شرح قرآن و حدیث با و شایسته
 بزرگوار است و آخرت را بیاورد و دوستی حق در دل پیدا آورد و در بهیمه زنا و آخرت مشغول گردد و اند ششم آنکه بسایش دوستان حق باشند که
 وقت دوستی از دوستان حق خوش شود و ستایش کننده را در تنگنای خاک سبب کشا گیس و یحیی بن ساذ که امام بری و استاد شیخ الاسلام
 عبد الله انصاری بود چون وفات کرد و او را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت خطاب کرد که ای یحیی با تو کار ما داشتیم

فائده خوان
 که بران طعام
 بنهند و ما دام
 که بدان طعام
 باشند آن را
 مانده نماندند
 بهر

وَلَقَدْ تَوَفَّيْنَا الْقَائِمِينَ فِي صُفْوَىٰ فَسَاءَ مَا لَكُم مِّنْ ذِكْرِ الْبَاطِلِ وَالْأَزْوَاجِ وَالْأَحْمَامِ فَسَاءَ مَا لَكُم مِّنْ ذِكْرِ الْقَائِمِينَ
وَأَمَّا كِتَابُ قَصِيدَةِ بَاشْتِ سَعَادِشِ سِرِّهِ عَالَمِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَوَانِدَه هَسْت قَصِيدَةُ الْبَيْتِ مَشْهُورَه وَدَر مَعْلُوجِ وَدَر بَارِجِ وَشَوَاهِدِ لَّابُتَوَه وَحِكْمِ كِتَابِ سِرِّ
مَسْطُورِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ دَر مَعْلُوجِ مِغْرَايِدِ كِه دَر عَمْرَه الْعَفْصَا عِبْدَ اللَّهِ بْنِ رَوَاحِ كِه اَزْ خَلْقِ اصْحَابِ شِعْرَاءِ اِسْلَامِ بُوَد جَبَّارِ شَرِّ سَرِّ دَر عَالَمِ دَر دَسْتِ كِرْتَه بَرِجَرِ
مِجَوَانْدَا مِيرُومَنِ عَرَضِیَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَمِنْهُ نَمُودَنِ اَنْخَصَرْتِ فَرَمُودِه كِه بَزْدَا وَدَر مَعْلُوجِ مَكْنِ چَرَا بِنِ اَشْعَارِ دَر دِلِ كَرْدَنِ بَچَاشِ اَزْ مِیكَنْدَا اَنْتَهی اَوْنِزِ دَر مَعْلُوجِ
مِی كَارِ دَا تَا شَعْرِ اَوْنِ حَضَرْتِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَزْ اَهْلَا كِه وَفَعِ مِیكَنْدَنْدِ دِیَا رَمِیْدَه مَشْتَقَه شَرِّ كَا فَرْدِ اَزْ اِسْلَامِ اَوْنِ اَنْ مَحِ رَسُولِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ
اَكِه دَر مَسْطُورِ بَچَاشِ كَا رَهْمَتِ مِیكَنْدَا تَكْسِ شَمْرَه اَنْدَ حَسَنَ بِنِ ثَابِتِ كَمِیْبِ بِنِ هَكَاكِ عِبْدَ اللَّهِ بْنِ رَوَاحِ اَنْتَهی وَصَاحِبِ رَهْمَتِ الْاِجَابِ مِی طَارِدِ
كِه شَا عَرَفَانِ وَخَوَانِدَانِ رَسُولِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَنْدَ اَمْرِ دَوَانِ رَهْمَتِ شَمْعَتِ دَنْدَا اَزْ زَمَانِ دَوَاوَدَه كَسِ بُوَد اَنْتَهی دَمِیْرَ اَمْطَهْرِ جَانِ جَانَانِ كَلْمَتَه
سِیْرِ جِهْمِ خُودِ مِیكَنْدَا بَچَاشِ مَحَلِ قَصِيدَه نَاشِدَه كَلَامِی مَوْزُونِ بَا بَچَاشِ مَوْزُونِ بِنِ مَدَاخَلَتِ مَحْذُورِ شَعْرِی اِنْشَا وَنَا مِی دَر فَصَادِی اَزْ اَنْ دَر بَا طَرَفِ مَسْتَعِیْنِ
بَلَكِه سِرِّهِ یَا خَزَنِی دَر قَلْبِ پَدِیْدَا اِیْنِ شَمْرَه اِلَهَ مَبَاحِ هَسْت كِه كَرَبِ اَزْ دَوَا مِ مَبَاحِ كِه كَلَامِ مَوْزُونِ وَصَوْرَتِ مَوْزُونِ بَاشَدِ چَرَا غَیْرِ مَبَاحِ
گِرْدِ دَوْنِزِ دَر قَرْنِ اَوَّلِ دَر تَقْرِیَّاتِ مَشْرُوعِ مَشَلِ نَحَاحِ وَتَقْدِیْمِ اَكَا بَرِ مَعْمُولِ بُوَدَه وَتَقْضِیَّاءِ عِلْمَاءِ اَمْتِ اِجْمَاعِ اَنْ اَرْتَا بَچَاشِ اَزْ
كَلْمَتِ حَادِیثِ ظَاهِرِ مَشْهُورِ اَتَا اِیْنِ عَمَلِ اَزْ اَنْ بَرِیگَانِ بَرِیْبِلِ اَتَاقِ وَاقِعِ مِشُودِ نَظَرِ بَطْرِقِ اَلْزَمِ اَنْتَهی اِیْنِ اَسَادِ مَبُودِ اِلَهَ كِه فَضَالِ اَشْمَالِ
مَنْظُومِ بَرِیگَانِ كِه بَا دَا زِ خُوشِ خَوَانِدَه شُودِ وَ اَزْ مَوَاقِفِ جَوَازِ مَجْرُوبِ بَاشَدِ مَشْرُوعِ بُوَد مَعْضِی اَزْ قَا حَرَانِ اَنْ بَدْعَتِ ضَلَالَتِ كُودِ وَ بَرِ خَوَانِدِ گَانِ طَعْنَه
مِی زَنْدِ فَا نَدَه پَا نَزْدِ دَهْمِ دَر تَذَكُّرِ حَسَنِ جَمَالِ خُودِ دِیَا مِی اَنْ دَر جَمْعِ حَقِّ زَمَانِ بَدَا تَكْمَلَه تَذَكُّرِ حَسَنِ جَمَالِ زَنْ غَیْرِ مَعِیْنَه دَر مَرْدَه مَعِیْنَه
جَانِه هَسْت اَمَّا تَذَكُّرِ زَنْ زَنْدَه مَعِیْنَه مَكُودَه هَسْت صَاحِبِ عِیْنِ وَ رِبَابِ مَنِ قُفْلِ شَبَابِ دَر مَنِ اَلْاَقْبَلِ شَهَادَتِه مِیكَنْدَا اِیْرَانِ كَا نِ فِیْرَه تَذَكُّرِ اَمْرَه
مَعِیْنَه فَا نِ كَا نَتِ مِیْتَه اَو كَا نِ فِیْرَه تَذَكُّرِ اَمْرَه غَیْرِ مَعِیْنَه فَلَ بَاسِ بَدَا نِ كَا نَتِ مَعِیْنَه وَ بَی حَیْثَه تَكْمَلَه اَنْتَهی اِیْجَه اَنْعَوَامِ حَمْدِ تَذَكُّرِ زَنْ زَنْدَه وَ
مَرْدَه وَ مَعِیْنَه غَیْرِ مَعِیْنَه اَبْقَا زَنْدَا زَنْدَا زَمَانِ رَا مَطْلَقَا غَیْرِ جَا نِزِ نِزْدَا دَر دَر اَكَا بَرِ اَلْاَقْمَامِ طَعْنَه مِی زَنْدَه حَالِ اَكْمَلَه تَذَكُّرِ زَنْ زَنْدَه غَیْرِ مَعِیْنَه مَرْدَه
مَعِیْنَه وَ غَیْرِ مَعِیْنَه جَا نِزِ هَسْت كَا تَرَا فَعَا بَا اِیْنِ بَهْمِ اَفْزَا طَوْتِ قَطْرِ طَرَفِ اِیْنِ هَسْت كِه مَحْقُقِ نَامِی حَوْلَا نَا عِبْدَ اَلْحَمْدِ جَامِی رُثْبِی اَدَبِ كُودِ چَرِ دِی وَ دَر كِتَابِ
یُوسُفِ زَنْ نِیْحَانِ جَمَالِ زَنْ نِیْحَانِ دَجُیُوسُفِ عَلَیْهِ السَّلَامِ رَا بَقَا اَمْرَه دَر دِی وَ بَاسِ زَوْجِ حَیْثِ نَبِی عَزَّ وَجَلَّ اَنْتَهی اِیْجَه اَنْعَوَامِ حَمْدِ تَذَكُّرِ زَنْ زَنْدَه وَ
فُوجِ اَوَّلِ الْعَرَمِ دَر مَطْرَسِ عَلَیْمَا اِلَهَی اَدَبِ مِیكَنْدَا اِنْدِ اِیْنِ تَذَكُّرِ حَسَنِ جَمَالِ زَوْجِیُوسُفِ عَلَیْهِ السَّلَامِ چَرِ اِیْنِ اَدَبِ خَوَاجَه كُودِ اِنْدِ فَا نَدَه
شَا زَوْجِ دَر مَرَاتِبِ دَعْوَتِ دَوَا اِعْمَالِ حَقِ بَدَا تَكْمَلَه اَزْ دَعْوَتِ اَمْرِ مَعْرُوفِ وَ نَبِی مُنْكَرَتِ دَا اِیْنِ اَمْرِ وَ نَبِی فَرَضِ كَعَا یِه هَسْت اَكَا یَكِ سَلَامِ
بَجَا آرِ دَسَا قَطِ شُودِ اَزْ دِیگَرِ اَنْ كَذَا فِی اَدَا بِ الصَّالِحِیْنَ اَنْ اَزْ اَنْ بَا دِ اِلَهَ كِه اَمْرِ وَ نَبِی بَرِ جَبَّارِ قِسْمِ یَكِ وَ اِجَابِ مَر كَسِی كِه قَدْرَتِ دَا رَوَا زِ
قَوْلِ مَوْفُوعِی مَافُودِ بَدِیْنِ اَثَارَه فَرَقِ دَوِیْمِ مَسْئُوبِ مَر كَسِی كِه حَكْمِی مَافُودِ اَنْدَ اَنْدَ شَدِ دَا ثَا اِیْرَانِ مَطْنُونِ بُوَد سِیُومِ كُودِ مَر كَسِی رَا كِه گَانِ
دَا رَكِه اَمْرِ وَ نَبِی بَیكَا رَا فَعْدِ وَ بَعْدِ مَقْبُولِ قَبَا نِ شُودِ چَهَارَمِ مَحْرَمِ كَسِی كِه حَكْمِی مَوْجِبِ فِتْنَه دَفَا دُودِ سَبِ زِ بَا دِ عِتِ ضَلَالَتِ شُودِ وَ تَدَا كِ

تفسیر این کتاب
در بیان این کتاب

آن ممکن نباشد کذا فی السیفینه و نیز باید دانست که دعوت و داعیان در جهات متفاوت و از نام ربانی در مکتوب پنجاه و هفتم حدیثی میفرماید
 هر چند در دعوت و تبلیغ جهات است و داعیان مختلفان در درجه متفاوت اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه
 عالم صوفی است که بر توحید است و نمایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه علی اله الصلوٰه و السلام جمعی محدثان
 این امت را که تبلیغ حدیث بنوی می نمایند علیه علی اله الصلوٰه و السلام افضل این امت دانسته اند اگر مطلقا افضل دانسته اند محلی محدث است و
 اگر نسبت به تبلیغ ظاهر گرفته اند گنجایش دارد افضل مطلق مرتب جامع راست که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم ظاهر دعوت کند و هم بباطن
 فی الاقطار تصور نماید فی اطلاق افضل فافهم فلکن من القاهرین ظاهر هر چند عمده است در مناط نجات و کبر الکرمت و عموم المنفعت اما کمال و مربوط
 بباطن است ظاهر بی باطن نام است و باطن بی ظاهر نام فرجام و آنکه بباطن بظاهر رجحان سازد کبریت احمر است ربنا انتم لنا نورنا و اخر لنا انک علی
 کل شیء قدير و السلام علی من اتبع الهدی انتهى و نیز باید دانست که دعوت لسانی است یا قلمی دعوت لسانی را هر کافیه خوانی بلکه عوامل دانی که در
 مدرسه می نشیند و هر فقری که در خانقاهی فروکش میشود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت میدارد و بقدر وسعت خود بجای آورد اما بجا آوردن
 دعوت قلمی شکل است لهذا کبار علما و عرفا در انظام امور دینی بر دعوت قلمی اهتمام تمام داشته اند تا تصنیفات و تالیفات ایشان برود و بهر ماند
 و جهانیان از آنها کامیاب گردند و مع هذا درین فرض کفایه با وجود بجا آوردن دیگران بدعوت لسانی نیز تا وسیع مشغول بودند از روی منبر آرا
 بودند بعضی از منبر آرایان طرفین امر معروف و نهی منکر را منحصر در منبر آرائی می دانند و طعن ترک و غلط و نصیحت چه بحر العلوم لکهنوی و مولوی مدنی
 و مولوی صفوی و غیرهم چه بر نام ربانی و مولانا و دهلوی و سید ماجد و غیرهم می نمایند این طایفان از اهلیت خطاب خارج باید ساخت که
 حرف مجنونانه می خاوند اما حجج الاسلام در پنج مهملات احوال در نکویش چنین و اعطای منبر آرا میفرماید قد سلمت المناظر لا تقوم قل من الله
 خو ففهم و ضعف فی الدین بصیرت و قوت فی الدینا غیبت و شد علی الاستبصار حرصهم و لم یکنوا من الاستبصار و اقامه الحجة الا بالتصبیح
 فحسبوا اذ لکن فی صدورهم و لم یتهبوا و هم علی مکیده الشیطان فیهملوا باواعن الشیطان فی تغیید مکیده یهم فاستمر الناس علیه و نشوا اجماعا یمنهم
 فیهلکوا اولئک و الله یتوب علیهم علیما انتهى و شیخ عطار در تذکرة الاولیا بفرماید اردو که علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بر بصره آمد چهار شتر
 بر میان بسته و سه روز میش در بصره درنگ نکرد و فرمود تا منابر بشکند و مذکران را منع کرد و مجلس حسن شد و از دو سوال کرد که تو عالمی یا متعلمی
 گفت هیچ کدام نمی که از پیغمبر علیه السلام بمن رسیده است باز میگویم مرتضی او را منع نکرد و گفت این جوان شایسته سخن است و برت انتہی
فائدة هفتم در حکم قبة و بنا بر قبر و معتقات آن بدانکه در جوانی و عدم جواز بنا بر قبرین الفقهاء اختلاف است و مختار لاباس است
 قال صاحب تنویر الابصار و لا یرفع علیه بناء ای علی القبر و قبل لاباس به و هو المختار و قال صاحب الدر المختار شرح تنویر الابصار کافی کرهت
 السجدة و فی الطحاوی حاشیه الدر قوله و قبل لاباس به یعنی تغیید الحوزة علی هذا القول باذا کان من طایفه حلال و لم یقصد به التزیة و التماجد
 و الا فلا مزیت فی الحرمه کما یفصل الآن من بناء الاجار الرحام الله یتوب انتہی و شیخ الهندی در شرح سفر السعاده میفرماید آنچه مصنف ذکر کرده ای

منه بقیه
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 القصب

نیا گفت اگر چه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن ما دام که التزام آن نکنیم باز در غایت ظهور نبود مکفر نباید کرد با مکتب است توجیه اصلاح
 حال مسلمانان باید کرد و مبارزت بتکفر و تغلیظ کند و در حدیث آمده است که هر که دیگر را کافر گوید گوی در نفس الامر کافر نبود و قابل بغض کافر گردد
 مولانا سید علوی شافعی در فصل خامس کتاب مصباح الانام می نگارد و قال بن تمیم رحمه الله اما اهل السنة فاجمعوا على ان الجاهل والمخطئ من هذه الآثار
 ولعمل من الشرك والكفر ما يكون صاحبه مشركا او كافرا انه يذنب بالخطاء والجهل حتى يتبين له الحق التي يكفر تاركها وهي ان يدعو امامه او نائبه
 بين له شيئا لا يلتبس على مثله انتهى و اما رباني در مکتوب دوسیت و شصت و ششم جلد اول میفرماید عذاب ابدی و دوزخ جزا کفر است و پس
 اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد و تعظیم مراسم اهل کفر می نماید و علما مکفر او حکم میکنند و او را از اهل ارتداد می شمرد چنانکه اکثر
 مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس مفتیای علما باید که آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است
 که کسی که در دل او مقداره ذره ایمان بود از دوزخ و ابریردن خواهند آورد و در عذاب محله نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله از توصیفات
 گویم اگر کافر محض است عذاب محله نصیب او است اعاذنا الله سبحانه و ما اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد و عذاب دوزخ
 مبتلا خواهد شد اما برکت آن ذره ایمان امید است که از خود عذاب اخلاص شود و از گرفتاری وایمی نجات یابد فقیر یک باری بعبادت
 شخصی رفته بود که معامله او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب ظلمات بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات
 فائده نکند بعد از توبه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشاء آن که در اوقات حواله او است
 با کفر و اهل کفر و تجات دفع آن ظلمات نماید تنقیه اوزان ظلمات مربوط بعذاب نارس است که جزا کفر است و نیز معلوم شد که ذره از ایمان
 دارد که بر برکت آن آخر او را از دوزخ خواهند برد و چون این حال را در وی مشاهده نمود بخاطر گذشت که ایمان از بجزا نه او باید کرد
 یا نه بعد از توبه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم آیات ایشان میکنند بجزا نه اینها نماز باید
 به کفار طاعتی نباید ساخت کما هو العمل اليوم و امیدوار باید بود که آخر بر برکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند انتهى و نیز باید دانست
 که تبیین اهل سنت جایز نیست و بارتکاب عمل بدعت مبتدع و بدعتی و اهل یونان گفت چه اطلاق این همه الفاظ بر و افض و خوارج و
 جبریه و قدریه و ظاهریه و باطنیه و سایر مباحث و دوزخ و فرق مبتدعی آید که عقیده بدعت میدارند کذا فی کتب العقائد مولوی دهلوی در فصل اول
 مقدمه البصاح الحق در منع تکفر و تبیین اهل سنت می نگارد هر چند در شرح شریف بسیاری از افعال و اقوال و اخلاق از شعب کفر و نفاق
 شمرده اند اما از اطلاق لفظ کافر و منافق بر شخص خاص همین متبادر میشود که عقیده کفر و نفاق میدارد و همچنین باید فهمید که هر چند هزاران
 امور از قسم بدعات است که پاره ازان بطریق نمونه درین مقام ذکر کرده شد اما از اطلاق لفظ مبتدع یا صاحب بدعت بر شخص خاص
 همین معنی فهمیده میشود که شخص مذکور عقیده بدعت میدارد پس بنا بر ارتکاب اقسام باقیه از بدعت حقیقه و جمیع اقسام بدعت حکمیه مکتب
 مبتدع و صاحب بدعت نتوان گفت پس چنانکه از معنی و در کتب بعضی افعال و اقوال و اخلاق از شعب کفر و نفاق همین است که معین

از ان اجتناب نمایند آنکه آنچه در قرآن مجید از احکام کفار و منافقین از قسم قتل و تنبیه بستی و ترفیق و وضع خبریه که در حق کفار داده شده و برت
صلوة جنازه و ممنوعیت زیارت قبور ایشان نبی از استغفار برای آموخت ایشان که در حق منافقین داده شده بر صاحب افعال اقبال و
اخلاق مذکوره مطلقاً اجرا باید که همچنین از تعدد اقسام بدعت درین مقام مقصود همین است که مابین از جمیع اقسام مذکوره اجتناب نمایند
در راه سنت خالصه اختیار کنند آنکه آنچه در حدیث شریف از احکام مبتدعین اهل بدعت از قسطنطین و اعمال ایشان و حرمت توفیر ایشان
اجتناب از عبادت ایشان و احترام از مجاست و محاطت ایشان و ممنوعیت ابتدا و مخاتره در کلام و سلام با ایشان بر هر تکلفی
از اقسام مذکوره مطلقاً اجرا نمایند حاشا که کسی از متصفیان حق طلب این راه افراط و غلو نماید خود با الله من ذلک و نیز باید دانست که
جدل در مذاهب دین اسلام و خلاف در کلام جایز نیست امام چه الاسلام در اصل سوم کمیاب میگردد یافت سیوم خلاف کردن در سخن و
جمل کردن و از امر آگوزید و کسب بود که عادت او آن بود که هر کس سخن گوید بر وی رو کند و گوید نه چنین است و سخن این آن بود که تو احمق و نادان
و دروغ زن من زیرک و عاقل مراست گوی و باین یک حکم دو صفت جهلک را قوت داده باشد یکی تکبر و یکی سبقت که درستی
و برای این گفت رسول صلی الله علیه و سلم هر که از خلاف و خصوص در حدیث دست بردارد آنچه باطل بود نگوید و را خانه در مشیت بنا
و اگر آنچه حق بود نگوید خانه در اقلی بهشت دی را بنا کند و ثواب این زیادت از ان است که هر کس درین بر محال و دروغ دشوار تر بود و گفت
ایمان مردم تمام نشود تا آنکه که از خلاف دست ندارد اگر چه بر حق بود و بدانکه این خلاف نه همه در مذاهب بود بلکه اگر کسی گوید که این اما
شرین است و تو گوئی ترش است یا گوید تا فلان جای فرسنگی است و تو گوئی نیست این همه مذموم است و رسول صلی الله علیه و سلم گفته گفتار
هر لحاجی که با کسی کنی دورکت نماز است و از جمله کجاست آن بود که کسی سخن گوید خطا بر وی گیری و خل آن بوی غائی مابین همه حرام است که
از ان رجائیدن حاصل امید هیچ مسلمان رجائیدن بی ضرورتی نشاید و خطا در چنین چیزها باز نمودن فریضه نیست بلکه خاموش بودن
از کمال ایمان است اما چون در مذاهب بود از جدل گویند و این نیز مذموم است مگر آنکه بطریق نصیحت در خلوت و بر حق کشف کنی
چون امید قبول بود و چون نباشد خاموش باشی رسول صلی الله علیه و سلم گفت هیچ قوم نگردد نشدند که نه جدل بر ایشان غالب شد لقمان
پسر خود را گفت با علما جدل کن که دشمن گیرند ترا و بدانکه هیچ چیز آن قوت نخواهد که بر محال و باطل خاموش باشی و این از فضائل مجاهدت
است و افود طائی غزلت گرفت و چنین گفت چرا بیرون نه آئی گفت بجا بدت خود را از جدل گفتن باز میدارم گفت بجا بس مناظره یا
و بشنود سخن مگو گفت چنان کردم و هیچ مجاهدت صاحب زمان کشیدم و هیچ آفت بیش از ان نبود که در شهری تعصب مذاهب بود و گوی که طلب جاه و متبع
کنند چنان نمایند که جدل گفتن از دین است و طبع سبقت و تکبر خود قضا و آن میکنند چون پندار که آن از دین است چنان شره آن
در وی محکم شود که البته از ان صبر نتواند کرد که نفس در آن چند نوع شرب لذت بود مالک بن انس میگوید که جدل از دین نیست و سلف
از جدل منع کرده اند اما اگر مستبدی بوده است بآیات قرآن و اخبار با دشمن گفته اند بی لحاج و قطوئل و چون سود نداشته اغراض

امام جلال باکفاز
پیران سخن بگوید
قال الله تعالی
ولا تجادلوا الناس
بالدین
بی ادب است

کرده اند انتهى قاهران جانبین در کفر باطل قبله فی الکفریات الازدیاده و الاختلافیه و در تبیین این سنت فی البدعات العبدیه قاهرین باشد و طاعان طرفین
 در خلاف و جهل و او تصب و عیاد میدهند و الله من ملک درین مقام بی کلام در مقدمه پنجم و چهاردهم باید بطلید **فانک لوزوهم**
 در حکم سجده تحیت بدانکه سجده تحیت نزد همه بندگان کبریه است و نزد بعضی کفر و در بعضی جائز و چنانچه در فائده بیستم خواهد آمد صاحب شامی الاثقیان
 فتاوی تفسیر نقل می نماید سجده اثنان سجده العباد و سجده التیمیه سجده العباد و الله تعالی خاصه و سجده التیمیه بدون الله وجه التکریم فی ختمه محال
 جاز القوم للبني و المرید للشيخ و الرعيه للملك و الولد للوالدين و العبد للمولى فی کل حال خیر انشی و شیخ البند در ترجمه مشکو میفرماید اینجا می
 دیگر است از سجده که از آنجا سجده تحیت گویند رخصتی در آن در بعضی روایات آمده است انبی و در جلد اول مدارج و شرح سفر السعاده می نگارد
 یک قسم دیگر است که از آنجا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقیمه رخصتی در آن واقع شده و مختار که است و حرمت آن است انتهى تمام
 ربانی در مکتوب نور و دویم جلد ثانی میسر از بعضی از فقها هر چند سجده تحیت بسلطین تجویز نموده اما لایق بحال سلطین آن است که درین امر
 بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نماید و آن نهایت تذلل و انکسار را بغیر از تعالی تجویز نکند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را سحر ایشان گردانیده
 و محجج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع جبین که منتهی از کمال عجز و انکسار است بحجاب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر
 شرکت بخونید انبی و سید العلماء در جواب سائلی آنچیز درین مقدمه رقم فرموده است بعین السوال در اینجا بقل می آید **سوال** در فوائد الخوادم
 ملفوظ سلطان الشیخ چند جا مذکور است که آیندگان پیش ایشان سر بر زمین می نهادند و چون یکی ازین امر استجاد نمود فرمودند بخواب
 مردم را منع کنم لیکن ازین جهت که پیش خواجہ قطب الدین شیخ فریدالدین گنجین مسکندند نمی توانم منع نمود و دیگر برافرمودند چیزی که فرض باشد
 چون فرضیت آن منسوخ شود نیست باقی مانند مثل صیام یعنی وعاشوراء و سجده آدم علیه السلام را مامور بود اکنون که تاکید آن منسوخ شد با
 باقی است تجویز سجده ازین بزرگان که مقتدایان ظاهر و باطن بودند محل حریت است و این استدلال چنانکه است ظاهر است **جواب**
 در منتخب فتح الغر که شیخ عبد الله جدید الاسلام از ابزاری می نویسند و چیزی از آن نقل شده بخد مت سامی رسیده در قصه حضرت آدم علیه السلام
 تحقیق سجده بغیر الله وجه حسن مرقوم شده اگر آن نسخه این وقت بهم میرسد چند سطر از آن نوشته خواهم فرستاد امیدم بر آن که این بزرگان تجویز
 سجده چرا میکردند غایت توجیه فعل این کار بعد از تنقیح و تفتیش بسیار چنین قرار یافته که سجده را ایشان دو قسم میداشتند سجده عباد و سجده تحیت
 سجده عبادت را خود کفر میداشتند و سجده تحیت را تجویزی فرمودند و فرق در میان سجده عبادت و سجده تحیت با وصف تغار نیست و تعظیم
 باطنی در هر یک بحسب ظاهر الامر آن است اگر عند الملاقات و المحاضره بطریق تعظیم و تکریم زائد بر تحیت مسنون واقع شود و آن سجده تحیت است
 و اگر بقصد تقرب و توفی حال الغیب تحصیل کیفیات نفسانی مطلوبه واقع شود و آن سجده عبادت است چنانچه سجده کفار بسوی اقسام سجده
 ملائکه برای حضرت آدم علیه السلام از قسم تحیت بود چنانکه اکثر مفسرین بر آن اند و بعضی گفته اند که سجده برای خدا بود و آدم قبله بر حال چون ملائکه
 در مقابله حق قبله است اما که از حضرت آدم علیه السلام نسبت بایشان واقع شد مامور باین نوع تحیت شدند دیگر مستلزمان و مرشدان بطریق

عنا بن الاثقیان
 فتح الرحمن
 ابن الشیخ احمد
 الشیخ الشیخ احمد
 ابن الشیخ احمد
 فی النسخه
 کشف الظنون

اولی نسبت به سلمان مرشدان خود مامور شدند قیاساً جعلیاً و چون درین شریعت نسخ است از وقتیت به نوبت انتقال نمود لیکن در مقدمات این
این استدلال شبهه پنجمی که متوجه میشود بر صاحب هر چنانچه خود قلمی فرمودند و قوی تر ازین استدلال شبهه دیگر است که عبد الکرم بنیه گجراتی در تفسیر کلانی
که بر وفق نقیص نوشته است آنرا در تفسیر سوره یوسف آورده است حاصلش آنکه موافق قاعده اصولی شریعت من قبل حاجت است مالم نظر لاینا ناسخ
فی شریعتنا و سجده تحیت در شریعت حضرت یعقوب علیه السلام بنقص کتاب که خرد آید سجده جایز بود پس در شریعت ما نیز جایز باشد و ناسخ این جواب
در شریعت ما غیر از خبر واحد نیست و به قول گوشت امر لا تجد لامرث المرأة ان تسجد زوجها و لکن لاینبی لبشر ان یسجد غیر الله او كما قال و
ناسخ بنقص کتاب باید که خبر متواتر باشد خبر واحد و مع هذا این خبر واحد محتمل است که نظر بان شباه سجده تحیت با سجده عبادت دارد
زیرا که مردم قریب التجدد با کفر بودند و عبادت غیر الله معناه و خود گردان وقت منع مطلق فرمودند کالهی عن الحنن و المرفق و جواب
این شبهه آن است که درین تقریر ملغی غفلت از اجماع قطعی است بر تحریم سجده و بهوشی عن ذکر الاناسج انتهى در اینجا باید دانست که قیاس
عند المعارضه یکی از ادله ثلثه شرعی اعتبار ندارد و از اینجا است که سندها درین قیاس غفلت از اجماع قطعی میگوید معنی قیاس در حال معارضه
باجماع قطعی معتبر نبود و قال بحر العلوم فی شرح المسلم علم ان اصول الشریعه ثلثه الکتاب و السنه و الاجماع و الاصل الاول هو القیاس بالمعنی
المستنبط من هذه الاصول ثم القیاس منطون الافاده و لا یحصل بالیقین عند المجتهدين غلاشیست به العقاید و ایضا لایعتبر عند معارضه واحد
من الثلثه فحجیه ضروریة عند فقهاء الاولیه الثلثه للعسل فی النازله و ان کان هو ایضا منصوب من قبل الشایع و لهذا ان سقط الشیخ
خاتم فحس الولایه المحمديه الشیخ ابن العربی قدس الله تعالی بر سره و اذا قفا ما افاد و قال اصول الشریع الکتاب و السنه و الاجماع و قال القیاس
اتما اعتبر اذ الم یوجد الحکم فیها و لا یغنیه یقین انتهى و نیز باید دانست که در تجویز سجده تحیت آنچه از قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین قدس سره
فرید الحقی و الدین و سلطان الشیخ شیخ نظام الدین مروی گردیده احتمال دارد که مبنی بر مذہب اباحت باشد حال از دو امر خالی نیست
که این بزرگان یا مجتهد اند یا مقلد و در هر دو حال طعن بر ایشان گجایش ندارد و چه مجتهد و چه مقلد و است با خبر واحد مامور و مقلد و تقلید خطا
مجتهد ناجی است کذا فی کتب الاصول العقاید امام ربانی در مکتوب بیست و دویم جلد ثالث میفرماید بر مجتهد چه جای اعراض است که خطا و اول
نیز یکد رجوع ثواب است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است انتهى اکنون که بقول علماء اعلام معلوم شد که تجویز سجده تحیت خلاف
اجماع قطعی است مومن برخلاف اجماع هرگز عمل نکند و تا وسیع مردم را از مخالفت اجماع باز دارد و درین خطا از بلاء طعن اولیا و معذور نیز
بود و مقصود فقیر از نقل قول غیر معتبر اباحت درین مسئله اختلافی است سده لسان غالیان است تا از طعن و تشنیع اولیاء و الا نشان و نقل
و تصحیح بزرگان افتاد و در ایشان باز مانند و معلوم نماید که مسئله مختلف فیه است و در امر مختلف فیه عیب یکدیگر نباید که در هر یکی را باجماع
خود باید گذاشت فرنگم اعلم بمن بواجب سیلا کما مر فی المقدّمه الخارجه ازین نقل توهم نکند که فقیر بر عمل قول ضعیف و بی اعتبار عیب
و نقل این مبنی بر مذہب او بود و حاشا و کما طرد آنکه این کابر طریقه حشیه از شیوخ طایعان اند و طایعان با وجود تفصیل ایشان دست

عبد الکرم بنیه گجراتی در تفسیر کلانی که بر وفق نقیص نوشته است آنرا در تفسیر سوره یوسف آورده است حاصلش آنکه موافق قاعده اصولی شریعت من قبل حاجت است مالم نظر لاینا ناسخ فی شریعتنا و سجده تحیت در شریعت حضرت یعقوب علیه السلام بنقص کتاب که خرد آید سجده جایز بود پس در شریعت ما نیز جایز باشد و ناسخ این جواب در شریعت ما غیر از خبر واحد نیست و به قول گوشت امر لا تجد لامرث المرأة ان تسجد زوجها و لکن لاینبی لبشر ان یسجد غیر الله او كما قال و ناسخ بنقص کتاب باید که خبر متواتر باشد خبر واحد و مع هذا این خبر واحد محتمل است که نظر بان شباه سجده تحیت با سجده عبادت دارد زیرا که مردم قریب التجدد با کفر بودند و عبادت غیر الله معناه و خود گردان وقت منع مطلق فرمودند کالهی عن الحنن و المرفق و جواب این شبهه آن است که درین تقریر ملغی غفلت از اجماع قطعی است بر تحریم سجده و بهوشی عن ذکر الاناسج انتهى در اینجا باید دانست که قیاس عند المعارضه یکی از ادله ثلثه شرعی اعتبار ندارد و از اینجا است که سندها درین قیاس غفلت از اجماع قطعی میگوید معنی قیاس در حال معارضه باجماع قطعی معتبر نبود و قال بحر العلوم فی شرح المسلم علم ان اصول الشریعه ثلثه الکتاب و السنه و الاجماع و الاصل الاول هو القیاس بالمعنی المستنبط من هذه الاصول ثم القیاس منطون الافاده و لا یحصل بالیقین عند المجتهدين غلاشیست به العقاید و ایضا لایعتبر عند معارضه واحد من الثلثه فحجیه ضروریة عند فقهاء الاولیه الثلثه للعسل فی النازله و ان کان هو ایضا منصوب من قبل الشایع و لهذا ان سقط الشیخ خاتم فحس الولایه المحمديه الشیخ ابن العربی قدس الله تعالی بر سره و اذا قفا ما افاد و قال اصول الشریع الکتاب و السنه و الاجماع و قال القیاس اتما اعتبر اذ الم یوجد الحکم فیها و لا یغنیه یقین انتهى و نیز باید دانست که در تجویز سجده تحیت آنچه از قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین قدس سره فرید الحقی و الدین و سلطان الشیخ شیخ نظام الدین مروی گردیده احتمال دارد که مبنی بر مذہب اباحت باشد حال از دو امر خالی نیست که این بزرگان یا مجتهد اند یا مقلد و در هر دو حال طعن بر ایشان گجایش ندارد و چه مجتهد و چه مقلد و است با خبر واحد مامور و مقلد و تقلید خطا مجتهد ناجی است کذا فی کتب الاصول العقاید امام ربانی در مکتوب بیست و دویم جلد ثالث میفرماید بر مجتهد چه جای اعراض است که خطا و اول نیز یکد رجوع ثواب است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است انتهى اکنون که بقول علماء اعلام معلوم شد که تجویز سجده تحیت خلاف اجماع قطعی است مومن برخلاف اجماع هرگز عمل نکند و تا وسیع مردم را از مخالفت اجماع باز دارد و درین خطا از بلاء طعن اولیا و معذور نیز بود و مقصود فقیر از نقل قول غیر معتبر اباحت درین مسئله اختلافی است سده لسان غالیان است تا از طعن و تشنیع اولیاء و الا نشان و نقل و تصحیح بزرگان افتاد و در ایشان باز مانند و معلوم نماید که مسئله مختلف فیه است و در امر مختلف فیه عیب یکدیگر نباید که در هر یکی را باجماع خود باید گذاشت فرنگم اعلم بمن بواجب سیلا کما مر فی المقدّمه الخارجه ازین نقل توهم نکند که فقیر بر عمل قول ضعیف و بی اعتبار عیب و نقل این مبنی بر مذہب او بود و حاشا و کما طرد آنکه این کابر طریقه حشیه از شیوخ طایعان اند و طایعان با وجود تفصیل ایشان دست

و دعوت و اخذ سمیت این طریقه نمی بردارند **فایده مستقیم** در آداب مصاحبت و مخاطبت و خلقات آن بزرگوار واجب صحبت بزرگان
 و ثمرات و نایج آن بیشمار مولانا دهلوی در حجة الله الباقی در بحث آداب الصحبة میفرماید **عَلَّمَهُ مَا وَجَبَتْ سَلَامَةُ الْفَطْرَةِ** و وقوع الحاجات
 فی اشخاص الانسان و الارفاق منها آداب تبادون بهایا سینه و اکثر ما مودع جمعت طوائف العرب و العجم علی اصولها و این اختلافها
 فی التصور و الاشباح فکان البحث عنها و تمیز النصال من الفاسد منها احدی المصالح التي لعلها التبی علی الله علیه و سلم بها انتهى و بهنالك
 لا یجوز ان یسأل ان بایده انت که قیام برای داخل مجالس چنانچه متعارف این مان است اختلاف دارد و در بعضی است از بعضی
 مکره که از فی حجة الله الباقی در حجة الله الباقی در کتاب الکرامیة می نگارد آن القیام بغیر و لم یکره و اما المکره و حجة القیام من یقام له
 و صاحب حجة الله الباقی لایس گفته است که قال و اما القیام فاختلف فی الاحادیث و قال ایضا اما اذا کانت تیشیال و اهنرا از الیه
 و اگر که تا تطیب القلب من غیر ان تمیل من یدیه فلا یس انتهى و اما حجة الاسلام موافقت قوم در عادت قیام بحکم خالق الناس باخلاص
 از سنت شمرده است چنانچه در اصل هشتم رکن دوم کیمیا میفرماید چرخ خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی باشد
 و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بد خوئی بود و رسول صلی الله علیه و سلم گفته خالق الناس باخلاص قیم ما هر کسی زندگانی بر حق
 عادت و خوئی می کن چون این قوم باین موافقت شاد شوند و ازین موافقت ناکردن متوحش شوند موافقت ایشان از سنت بود
 و صحابه از برای رسول صلی الله علیه و سلم برخاستندی که وی آنرا کاره بودی اما چون جائی عادت شد و از برخاستن متوحش شوند
 برخاستن برای دل خوشی ایشان اولی بود که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر و الله اعلم انتهى حق کلام درین مقام آنکه قیام برای
 داخل مجلس عادت زمان سرور عالم صلی الله علیه و سلم نیست و قیام و ترک قیام موافق ازمان و احوال و اشخاص مختلف است و درین
 زمان فتنه و طغیان خصوصاً درین بلاد و هندستان واجب بود زیرا که ترک قیام باعث برنیمه و غیبت و سبب ناعت و خصومت میگردد
 و مثل ما یخبر فی الحرام حرام از قواعد شرعی بود و مطلقاً قاری از خوانه الروایة نقل میکند که چون در دیاری پیش یکدیگر برخاستن رسم باشد
 اگر بمانی از ترک قیام برنجید باید که برخیزد که اندک مسلم حرام است انتهى و این بطلان گوید که چون فعل کسی بسوی حرام شدن فعل بر
 حرام بود اگر چه فایده حرام نباشد انتهى از اینجا است حکم فقها که تلاوت قرآن مجید در شب بجز کردن و ذکر خدا نمودن هر چند است لیکن
 چون در خواب همسایه خلعت دید و همسایه را بیدار سد حرام بود پس باید که تالی و ذکر از هر باز ماند و الا حاکم را میرسد که او را باز دارد و
 همچنین مصطفی هر دو باز دارد و سجده از پیش و در داشتن اگر چه پست است اما در صف نماز مجازات نکند تا که قریب او ایستایند و در جمعی
 گفته این تعلیل مشهور است بآنکه از ایستادن مسلم احترام نماید اگر چه در ایستادن او قیامت است باشد بلکه فقها وجود حاکم را شرط اداء نماز جمعه گفته اند
 و این شرط مجرب است بآنکه در صورت اندیشه فساد قطع نظر از سنت اداء فرض و واجب هم جائز نبود لهذا بن الصلاح و ابن عبد السلام
 نظر بر لزوم فساد در زمان خود برای داخل مجالس بوجوب قیام فتوی داده اند بلکه بعضی قیام را برای اغنای غیر مکرده گفته اند و بعضی قیام

و این سخن را در بعضی از کتب معتبره
 و این سخن را در بعضی از کتب معتبره

حکایت

بهر دو انگشتان است و اشارت نصاری کبف دست و سلام اسلام السلام علیکم گفتن است و این سلام سنت است و جواب سلام فرض
 اگر بر آن اند که معنی سلام علیکم این است که تو در سلامتی هستی از من و مرا نیز سلامت دار از خود و انتهی و متوالا تا چهارم و پنجم و ششم سندی و در جواب
 سوالی بجز از دست نهادن بر سرزد سلام دادن بزبان یا در کردن آن می نگار و وسوال در جواب مذکور بعینه و در اینجا بعلم می نماید رسول
 دست نهادن بر سر فقط برای سلام بدون لفظ سلام بزبان گفتن جایز است یا **جواب** دست نهادن بر سرزد سلام دادن
 بزبان یا در کردن آن یعنی جواب سلام دادن جایز است و دست نهادن فقط بر سرزد سلام بزبان گفتن یا بدون جواب بزبان
 گفتن بدست است قبیح و لایکفی فی السلام اشاره باینکه باید و نحو یا و خارج ابن شیبہ عن عطاءیکہ السلام بالید و لایکہ باللسان قال فی شرح المنہ
 اما و اجماع بین الاشارة و اللفظ فحسن و منہ فقد ثبت عن الثمالت زید ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قرأ فی المسجد فویأ و عصبت من الناس فعود
 فالوی سیده بالتسلیم قال الترمذی فی ہذا حدیث حسن فہذا محمول علی انہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جمع بین اللفظ و الاشارة بدیل علی ہذا ان ابا
 روی ہذا الحدیث فقال فی روایتہ سلم فی محل قولہ فی روایتہ الترمذی فالوی سیده کذا رواہ ابن ماجہ و الدارمی کافی مشکوٰۃ فی فضائل
 وقع الجمع بین السلام باللسان و الاشارة بالید فانه جاء فی کل من الطریقین التعرض لاحد الامری و ترک الآخر اما لیسنا و اولخوہ الی اخر
 او کار النووی للشیخ ابن علان البکری الشافعی من عینہ و حاصل این است کہ اگر سلام بزبان دہد و دست بر سر نہد جائز است و کذا کہ
 و الا لا انتہی و اینجا عند السلام مکررہ است قال فی الحاکیۃ الاثر الخا السلطان اولغیرہ مکررہ لانه لیشبہ فعل المجوس کذا فی جوہر الاخلاط و
 کیرہ الاثر الخا و عند التیمت و بعد و رد النبی کافی التمراشی انتہی بالجملہ اینجا بگردن بود یا پشت مکررہ است و ترک اینجا اگر چہ سنت است ولیکن
 درین دیار ہندستان چون سبب ایذا بمسلمانان بود و بجز عہد و غیبت بلکہ مبارزعت و خصومت میگرد و دوم بجز اینجا چارہ ندارند و بجز
 حدیث شریف خاتم الناس باخلاقیم پیش بمران باخنا کردن و پیش بزرگان باخنا پشت دادا تسلیم پیش می آیند زیرا کہ ترک اینجا
 سنت بود و ایذا بسلام حرام و اقامت سنت منجر بحرام میگرد و کل یا بجز الی الحرام حرام از قواعد شریعت است کہ اکثر فی حکم القیام و نیز باید
 کہ قدم پس سنت است صاحب در المختار میگوید طلب من عالم اوز ابدان یرفع الیہ قدم و یکدم من قدم لبقبلہ جابہ و قبل لا یخص فی انتہی و
 و رد المختار حاشیہ در المختار می نگارد و قولہ جابہ لما اخرجه لک ان رجلا اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ارنی شئاً از داو بہ
 یقیناً فقال اذهب الی تلك الشجرة فادعها فذهب الیہا فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدعوک فجات حتی سلمت علی النبی صلی
 علیہ وسلم فقال لہا رجبی فخرجت قال ثم اذن لہ فقبل راسہ و رجلینہ و قال کوئت امرأ احد الان لیسجد لاحد لا ترض المرأة ان تسجد لرجل و جہاد
 قال صحیح الاسناد من رسالہ الشریکالی انتہی و قال صاحب التبیہ تحت قولہ جابہ لان الصحابة یقبلون اطراف النبی صلی اللہ علیہ وسلم کافی
 الاختیار انتہی و شیخ البند در شرح سفر السعاده میطر از در بعض احادیث آمده کہ و قد عبد القیس چون بدینہ قدم آوردند از مرالب خود
 فرود آمدند و دست و پای آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بوسہ می دادند رواہ ابو داود و انتہی و در ترجمہ مشکوٰۃ میگوید کہ مسلم صاحب الصحیح

۴
محبوبی تو
آتش است
که از تابان
زشت اند
از بیان دور
منتخب شدگان
ماه و آفتاب
و آتش مجوسی
واحدان ۱۲
غیاث اللغات

۵
باز کی زندگی
بر وفق عادت
"عوی وی کن"
۱۳

و فیما بین
برسوی پیش
کسی رفتن ۱۲
مستحب

[illegible]

عبدالمجید و ابوبکر
داؤد بن قحطیبہ الدمشقی

گفتی از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه ما در راه می رویم و توبه برین عبد المجید العاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد مجلس و می گفتند وی قاضی است گفت قاضی من و او را ترست که ادب کرده و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی استاده بود پس زد او را بیت نماز یا نه بعد از آن شغفت کرد بروی در و است کرد او را بیت حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزنه تا زیاده میگرد حدیث را و گفته است عبد الله بن صالح بودند مالک حدیث که نمی نوشتند حدیث مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دو کوزه میگردارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل باب زخم میکرد و دو کوزه در مقام ابراهیم میگذاشت و الله اعلم انتہی و نیز باید دانست که آداب حقوق اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم بسیار اند صاحب تمثیلہ الصائین میفرماید خاتم المجتهدین ابن حجر کلی کتاب حسن التوشل من لکمی من کتب احرام الشریف و الزعایة لوصف القرابة الذی لا یسلب عنه بائری من الابداع و الرقص بل بحسب معائن شایع عن سید و نحوه لَانَّ التَّوَلَّدَ الْعَاقَ لَا یَمْنَعُهُ الْعُقُوقُ مِنَ الْاَرِثِ وَالْاِنْشَابُ الطَّنُّ الْجَمِیلُ فِی نَحْوِ الصَّدِیقِ وَالْفَارُوقِ اَنَّ یَعْفُو عَنْ مَنْ وَقَعَ فِیهِ عَنِ اقَارِبِ اَجَابَ فَعَلِیکَ بَحْسُ الطَّنِّ وَ الشَّفَاعَةُ الْمُحْتَمِلَةُ لَدَوِی الْجَنَائَاتِ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ اَفْهَمَ الَّذِیْ یُحِبُّ عَنْهُمْ اَحْسَنَ وَ الْمُطَهَّرُونَ تَطْهِیرُ النَّفْسِ الْقُرْآنِیِّ حَتَّى یَقْبَضَ مِنْ اَلْاَیَةِ اِنَّ اَهْلَهُمْ لَیَخْرُجْنَ مِنْ دَارِ الدُّنْیَا حَتَّى یَطْهَرْنَ مِنَ الدُّنْسِ الْعَنَوِیِّ بِرُضٍ وَ نَجْوٍ وَ قُتِلَ مَوْتَهُ وَ اَزْدَیْکَ اَنَّ بَعْضَ الْاَکَابِرِ قَالُوا اَوْ حَسْبَ عَلَی اَحَدِهِمْ حَتَّ شَرَعِی اِنَّ اَهْلَهُ لَیْسَلْنَ اَنَّ الْعَبْدَ یَطْهَرُ بِرُضٍ سَیِّدِهِ مِنْ تَذَرُّعٍ بِهَاجِنِی وَ اَجِبَ اَهْلَی اَحْرَامِ سَیِّدِی اَوْ رَعَا یَنْتَهِی اَنْ یَسْبِی قُرَابَتِ دَارِی اَنْ یَسْبِی رَسُولَ خَدَاکِی سَامِعَهُ جَوْدُورِ نَبِیْنِی کُلِّی جَانِی اَسْیَ سَبَابُ بَیْوَنِی بَدْعَتْ اَوْ رَفَضَ کِیْ بَلْکَ اَجِبَ اَهْلَی کُلِّ سَلَاکِی دِیْنِی سِیْ بِرِیْزِ کَرِیْمِی اَسْیَ کُلِّ بَابِ کَانَ فَرْمَانِ بِنَا اَرِثَ سِیْ مَحْرُومِ اَوْ رَسَبَ دُورِ نَبِیْنِی هُوَ تَا اَدْرَا کَانَ نِیکَ حَقِّ مِیْنِ مِشْ هَدِیْقِ اَوْ فَا رُوقِ کِیْ دَهْیِ کُلِّ مُنَافِ کِیْ مِیْکِی اَسْیَ حِزْ کُجُو هَاصِدِ هُوَ تَقِی اُنْکِی حَقِّ مِیْنِ فَا کَرُوْ اِبْنِی دُوسْتِ نِکِی پَسْ لَازِمِ کَرِیْ تَرِیْکَ گَانِی کُو اُنْکِی حَقِّ مِیْنِ اَوْ شَفَاعَتِ مُحَمَّدِیْ اَز رُوقِ اَصَالَتِ کِیْ اَهْلِ بَیْتِ کِیْ گَنَا بَکَارِ و نِیْ کُو یِی اَوْ رُوقِ کِیْ گَنِی بَیْ اُنْهَوْنَ سَیِّدِی گَنَاهِ کِیْ اَوْ رِیَاکِ کِیْ گَنِی بَیْنِ اَز رُوقِ تَطْهِیرِ کِیْ جَوْفِ قُرْآنِیْ بَیْ بَیْهَانِ نِگِ کِیْ بَعْضِ کَا بَرِ اَسْیَ اَیْ تَطْهِیرِ سَیِّجِی بَیْنِ کِیْ کُو یِی اَهْلِ بَیْتِ سِیْ بَحَا یَکَا دِیْنَا سِیْ جَبْ نِگِ پَاکِ نَبِیْ دِیْ بَیْیَدِیْ بَاطِنِی سِیْ سَبِیْبِ بَیَارِیْ اَوْ رَا نَدَا نِکِیْ اَکْرَ بَهْتَوَ اَلْکِیْ مَوْتِ کِیْ هُوَ اَهُوَ اَوْ بَعْضِ کَا بَرِ و نِیْ گَیْ مِیْنِ کِیْ جَبْ کِیْ سَیِّدِ پَر حَقِّ شَرْعِیْ وَ اَجِبَ هُوَ کُ تَوْ جَارِیْ کِیْ نِگِیْ سِیْ اَسْیَ جَدِ اَسْیَ طُورِ سِیْ حَیْیَا غَلَامِ پَاکِ کِیْ تَا بَیْ اِبْنِیْ صَا حِبْ کِیْ بَا و نِیْ کُ نَحَا سَتِ سِیْ جَو اُنْکِیْ بَا و نِیْ کُ لُکِیْ هُوَ اَنْتَ بَیْ اَوْ رُوقِ مَحْتَمِرِ فُتُو حَاتِ کِیْ اَنْتِ سَوِیْنِ بَابِ مِیْنِ جَو اَمَامِ شَعْرَانِیْ اَخْتَصَارِ کِیْ بَیْنِ لَکَا هُوَ اِبْنِیْ قَالِ تَعَالٰی اِنَّمَا یُرِیْهِ اللّٰهُ لَیْذَنْبِ عَنَّا اَرْجَسُ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یَطْهَرُ کُلُّ تَطْهِیرِ اَدْخُلْ اَوَّلًا فَا طَمَ کَلَمُ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَمَةِ فِی حَاکِمِ مَرَدِیْ مِنَ الْعُقُرَانِ فِیْهِمْ الْمُطَهَّرُونَ وَ لَا یَطْهَرُ حَکْمُ بَیْهِ الشَّرَفِ لَاحِلِ الْبَیْتِ اِلَّا فِی الدَّارِ الْاٰخِرَةِ فَانْهَمُ نَحْمِشْرُونَ مَخْفُورٌ لَهِمْ وَ اَتَانِیْ الدُّنْیَا فَمَنْ اَتَانِیْ مِنْهُمْ حَدَّ اَقِیْمْ عَلَیْهِ کَا تَا سَبْ اَوْ اَطْلَعْ اَلْحَا کَرِ اَمْرَهُ وَ قَدْ زَنَا اَوْ مَرَقْ اَوْ شَرَبْ اَقِیْمْ عَلَیْهِ حَتَّیْ تَحْقِیْقِ الْمَغْفَرَةِ کَا عَزَا اَمَّا لَیْ دَلَا یَجُزْ دُودُ

یعنی لکل مومن مسلم باللہ و باآثر لہ ان تصدیق اللہ تعالیٰ فی قولہ لیدب عنکم الرحمن اہل البیت و تطہیرکم تطہیر فی جمیع ما یصدر
 من اہل البیت ان اللہ قد عفا عنہم فہم فلا ینبئ لیس ان یطعن الذمۃ بہم ولا یشین اعراض من قد شہدا اللہ بتطہیرہم و ذاب الرحمن عنہم
 لایصل علوہ ولا یخیر قد موہل سابق عنہ من اللہ بہم ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم یعنی اس آیت کی حکم یعنی مغفرت
 میں فاطمہ کی اولاد جو قیامت تک ہو دینگی سو ب اہل میں پس وہ سب پاک ہیں اس حکم کا شرف اہل بیت کو جو ہی سو ظاہر ہو گا مگر
 آخرت میں کیونکہ ان سبہو کا حشر مغفرت کی ساتھ ہو گا لیکن دنیا میں اگر کوئی انہوں میں سی گناہ کری تو اس گناہ کا حد ان پر قائم
 کیا جائیگا جیسا کہ شیخ گناہ سی تو بکری جب عالم کو معلوم ہوا کہ اس نے زنا کیا یا چرایا ہی یا شراب پیای تو اس پر حد قائم کرے گی اگرچہ اسکی
 مغفرت متحقق ہو ہی جیسا ما عذر بدری کر کی یک صحابی ہی زنا کر نی سی حضرت انکو رحم کئی اور اسکی مذمت جائز نہیں بھر جو مومن
 مسلمان ہی اللہ پر اور اللہ کی نازل کئی ہو ی چیز پر نرا داری تصدیق کرنا اللہ تعالیٰ کی اس آیت میں لیدب عنکم الرحمن اہل البیت
 و تطہیرکم تطہیر اسو اعتقاد کیا جائی کہ جو چیز اہل بیت سی صادر ہوتی ہی تو اللہ تعالیٰ تحقیق انکو عفو کیا پس مسلمانو انکو مزاوار نہیں جو اہل بیت
 کی مذمت کریں اور انکی آبرو دیوں جنکو اللہ آپ پاک کیا ہوں اور انہو کی نجاست دور کیا ہوں کر کی شہادت دیا ہی بیہ مرتبہ انکو
 کچھ عمل نیک کئی ہوں کر کی یا کچھ گئی نیک ہی ہو کر کی حاصل نہیں ہوا ہی مگر سابق سی اللہ کی عنایت انکی حال پر ہی سواس سی بیہ مرتبہ
 حاصل ہوا بیہ اللہ کا فضل ہی جسکو چاہی اسکو دیو اللہ تباری فضل والا ہی انتہی اور مولانا جامی رحمۃ اللہ علیہ سلسلہ الذہب میں فرما
 ہیں **معنی** انا یرید اللہ ہا این بود نزد عارف آگاہ ہا کہ خدا را از لوث جس فساد ہست تطہیر اہل بیت مراد ہست پوشیدہ
 بر ذوی الاہنام ہا کہ بود جس بدترین آثام ہا چون بود جس ذلت و عصیان ہست تطہیر ان بھر غفران ہا پس ہمہ اہل بیت مغفرت
 و زعقوا با آخرت دور اند ہا از گنہ چون بری ہست ذمہ شان ہا نتوان بہر ان مذمت شان ہا از معاصی مدار شان محصوم ہا و زذایم
 مسا ز شان مذموم ہا الخ اور مولانا شاہ عبدالغنی محدث قدس سرہ کی تغیر میں ہی مفصل مرقوم ہی دیکھ لیا اور ابن حجر مکی صواعق میں ہی
 حدیث شریف لکھی ہیں قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یعرف حق عترتی فلا حدی ثلث ایا منافق و ایا ولد زنیۃ و ایا حلقۃ
 ائمہ فی غیر طہر یعنی فرمائی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جو شخص کہ میری آل کا حق نہ پہچانا سو ان تین میں سے ایک جبر ہو گا یا وہ منافق
 ہی یا ولد الزنا ہی یا اسکی ماکو حیض کی وقت حل رہا ہی انتہی اور امام احمد رحمۃ اللہ علیہ بہ حدیث شریف روایت کئی ہیں کہ من ان
 اہل البیت فہو منافق یعنی جو شخص کہ بعض رکھا اہل بیت سی پس وہ منافق ہی اور دہلی بیہ حدیث شریف روایت کئی ہیں کہ اللہ غضب اللہ
 علی من اذانی فی عترتی یعنی سخت ہوا غضب اللہ کا اس شخص پر جو انکا دیا مجھی سبب عترت میری انتہی اور ملا علی قاری شرح فقہ اکبر میں لکھی
 ہیں من قال لعلوئی علیہ یا قصدا لا تخفاف فقد کفر یعنی جو کوئی کسی سید کو حقارت سی چھو تا سید کہیگا تو کافر ہی انتہی و نیز درو ی می گویند
 جب سید کہیگا رکھا ایمان و احترام قرآن و حدیث اور ائمہ کی قول سی اس قدر ثابت ہو دی تو سید جلیل القدر عالم باعمل کا کیا ہو گا

علامہ صاحب تہذیب النعمان

و شیخ فرید الدین عطار در تذکرۃ الاولیاء میفرماید که امام شافعی رح یکبار در میان درس ده بار برخاست و نوشت گفتند چه حال است گفت
 علوی زاده بر دوزخی میکند گوی چو کان می باز دوزخ را که در برابر من آید حرمت او را بر می خیزم که روان بود فرزند رسول علیه السلام
 آید و من بر خیزم انتہی و امام شعرانی در بحر المروءی طراز و لا ینفی لنا ان نخرج شریفة الا ان کنا نؤخذ الغنائم من خدا جلال الشریفة
 بقصۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتہی و شیخ الہند در اختیار اختیار از شیخ امان پانی نقل میکند کہ علامت کمال محبت آن
 کہ از محبوب بمقتضای او تجاوز کند پس علامت کمال محبت حق آن باشد کہ محبت او متابعت نمی کند و علامت محبت پیغمبر آنکہ محبت
 اہل بیت او مراست کند نقل است کہ اگر در وقت درس اواز طفلان سادات بازی کنان در آن کوچه میرسد نواکتاب در دست
 گرفتنی و بایستادی و مادام کہ ایشان استاد بودندی اورا مجال نشستن نبودی انتہی و نیز شیخ الہند در روی بقلم می آرد کہ قاضی شہاب الدین
 رسالہ داروستی بمناب سادات در آنجا داد و عقیدت و محبت باہل بیت نبوت سلام اللہ علیہم جمعین داده سر مایہ سعادت و مؤثر
 نجات دی در آخرت آن خواهد بود انشاء اللہ تعالی باحث تصنیف آن رسالہ را چنان گویند کہ در زمان او میدی بود کہ اورا
 سید اجل گفتند از اکابر وقت بود ولیکن جمال شیش از حدیث علم فضل عاقل بود غالباً قاضی را با دی و بعضی محافل ملوک در تقدیم و تاخیر
 مجلس نزاعی شدہ بود در اقل قابل شد با فضیلت عالم و تقدیم او بر علوی عامی بعد از ان متبویہ عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین باب
 رسالہ نوشت و گفت کہ عالمیت ما شخص متیقن است و علویت شما مشکوک پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت شد استاد قاضی شہاب الدین
 این معنی از وی ناخوش آمد و مزاج حاش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و در مناقب سادات و فضیلت ایشان رسالہ
 نوشت و از آنچه گذشتہ بود اعتداز نمود و بعضی گویند کہ حضرت سرور کائنات را علیہ فضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دید کہ اورا ازین
 معنی تنبیه میفرماید و برانتر فناء سید اجل مذکور تحریر می نماید قاضی پیش سید رفت و توبہ کرد و رسالہ نوشت انتہی این حال نفس ساد
 و عوام سادات است پس حال کل سادات چه خواهد بود مقتدایان چنان اند و جمہور سلاسل راجع بایشان مولانا و دہلوی در
 ہمتا در بیان نسبت اولیست می نگار و بر بر الہی کہ درین عالم ظاہر میشود و لا محالہ اورا شیخی و صورتی خاص بہت ازین عالم کہ بوی معیون
 میگردد و باین اعتبار توجہ عالم غیب بآن شخص مشتعل میشود و ہیکل این برزہ مثالہ حضرت پیغمبر اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از امت
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول کسی کہ فاتح باب جذب شدہ است و در آنجا قدم ہناده است حضرت امیر المومنین علی اند
 کرم اللہ تعالی و تہہ و لہذا سلاسل طرق بدان جناب راجع میشوند و در حقیقت رجوع سلاسل اولیا بسوی ایشان از جہت روایت
 ثابت نمیشود و حسن بصری را بایشان خصوصیتی کہ با دیگران نباشد معلوم نیست مع ہذا صوفیہ قاطبہم طبقہ بعد طبقہ اتفاق کرده اند
 بار جاع سلسلہ طریقت بایشان و لا بد این اتفاق بی وجہی نیست و آن وجہ نزدیک فقیر آن است کہ ایشان اول مجذوب اند
 ازین امت و در اولیاء امت و اصحاب طرق اقوی کسیکہ بعد تمام راہ جذب باگد وجوہ با فضل این نسبت میل کرده است و در آنجا

پس هر از بزرگان میند باید که بچنان داند انتہای و صاحب محارف العلوم در فصل ثانی می طراز و منبعی للمتعلم ان یحشون یدیهی الله
ولا یرفع ولا یقع ولا یجسی ولا یفانی ان یکون جلوسه بین یدیه علی قدر ذراعتین و نحو ذلك لان التلمیذ من کرفع الصوت بین
یدیهی الاستاذ فقد رجلوسه با قدر لیتکلن لمن سماع کلامه و قد فی المحیط فی الفصل الرابع من کتاب القضاء بזה المسئلة انتہی و قد فیضا و فی
تعلیم المسلمین و من توفیر الاستاذ و توفیر اولاده و من یعتقد به و کان استاذنا شیخ الاسلام برهان الدین صاحب الهدایة یحکی ان واحد
من کبار ائمة بخاری یجلس فی مجلس الدرس کان یقوم فی خلال الدرس اجماعا و یقول ان ابن استاذی یحب مع البصیان فی
مسئلة و یمشی اخیانا الی باب المسی فاذا رایته اقوم لقطع الاستاذی انتہی و قد فیضا و لا یجلس التلمیذ فی مکان الاستاذ فی حضوره و غیره
ولا یضج عنده و لا یرفع صوته عند حضوره و لا یأمره بل یقبل کلامه و لا یصد علیه فی الشی و الکلام کان فی الخلاء و العدة و اذا ام الاستاذ
بالتلمیذ بالتقدم علیه فی الشی و غیر ذلك فاما یومنون عنده فی حق یمنی ان یفعل امثالاً لاهله لان امثال الامم فروع الادب انتہی و مودو
دراسی و احسن التسنین می نگار و که کیفیت ادراک این حق یعنی حق استاذ آن است که در حضور و غیبت تعظیم او پر داند و اگر غایب باشد کسی ذکر او
به بدی نماید در غضب آید و مذمت کننده را بقدر بگویش زجر و تنبیه نماید و در صورت عدم مقدور آن از آن مجلس برخیزد و اگر برخلاف او
کسی چیزی گوید یا مبتدعی در کلام او ردی نویسد در صورت مقدور او را جواب دهد و پیش اساذ آن را نقل نکند مگر بطریق غیر خواهی در
تنهایی و کلام مخالف و مبتدعی را حاجی انقل مجلس سازد و تادیت حیات برای سلامت و عافیت او دعا کند و بعد فاش زیارت قبر او را
داند و بقدر تیسیر بنام او صدقه دهد و با اولاد او سلوک نماید و بعد فراغت از درس دست یازد و یا پای او را بچبب عظم شان استاذ بوسه
دهد و درین و یا معمول شده که در تسلیم عمر می کنند و بعد ترک تدریس از او در رفت زود ترک نکنند بلکه بقدر فرصت البته تجدیت او
رفته باشد و هم ردی میگوید که روبروی استاذ بدو زانوی ادب نشیند و بخشوع و خضوع و مساز باشد چنانکه حدیث جبریل علیه السلام
اذ ان اشعار میکند و بکلیت بهمت و توجیه دل و الفاسم و اطراق سر و غرض لصر متوجه او شود تا کلام او را اول و بعد در باید و در صورت
عدم حفظ آن استخاره نکند انتہی و نیز باید دانست که آداب فرزند باید و مودر بسیار اند اما مخرج الاسلام در زاد الاخرت میفرماید
آداب فرزند باید و مودر آن است که هر چه گویند نگوید و دیدن ایشان بهم بر پای خیزد و در پیش ایشان زود و هر چه فرماید که در
معصیتی نبود بجا آورد و او را خود با او را ایشان بر ندارد و چون او را آواز دهند بزودی لنگ گوید و برخوشد و ی ایشان صریح
و خوشنشین را در پیش ایشان افکنده دارد و یاد کند که اسیری بود و گهواره که ایشان بنازش پرور دهند و شبها بیداری بروند تا
او را بدین روز رسانند و بر ایشان منت نهند بمرعانی که کند و تیز روی ایشان ننهد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری
ایشان سفر نکند انتہی و نیز باید دانست که آداب محبت برادران و دوستان دیگر اند اما مخرج الاسلام در آداب محبت برادران
و دوستان در زاد الاخرت می نگار و که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی دردی نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم

در فصل پنجمین
در آداب محبت برادران
در آداب محبت دوستان

آداب فرزند باید و مودر

آداب محبت برادران
و دوستان

میفرماید که هر کس بدین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی با که میکنی که چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت
 موجود باشد اول عقل که در صحبت احسن پنج خبر نبود و عاقبت حشمت و طبیعت بود و نیکو تر احوال حق آن بود که خواهد که نیکوئی تو برساند
 کاری کند که تر از زبان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن عاقل بر از دوست احسن است و دوم باید که نیکو خوی باشد که باید که دوست
 دشوار بود و دیر نشود و دیر خوی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویش بر نیاید و چنین گفته اند که دوستی با کسی کن که بوقت نشستن
 آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شعله تو بود و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری
 کند و اگر از تو نیکویی بیند بر دل نوبستد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی کن که اگر سخن گویی تر است گوی دارد و اگر کاری پیش
 ترا میرسد سازد و اگر رنجی پیش آید خوشش را بر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو آشکار کند و علی مرتضی رضی الله عنه میگوید بر دوستی
 آن بود که در هر کار با تو بود و پنج خویش از برای منفعت تو اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشویند که ناکار
 تو راست شود و سوم خصلت صلاح است پنج مقصد و فاسق دوستی نباید گرفت که هر که از خدای تعالی ترسد از شر تو ایمن نتوان بود
 که چون غرض وی بگردد وی نیز بگردد و هر که از خدای تعالی ترسد بر چه کبیره اصرار نکند بلکه دیدن محصیت زبان کار بود و اگر چه بدل بر آن انگار
 کند که چون محصیت بسیار بینی دل رنگ آن محصیت فرا گیرد و کردن آن محصیت بر تو آسان شود و ازین سبب که غلبت بر دل
 پارسایان آسان تر از جامه و دیبا و انگشترین زرین پوشیدن است با آنکه غلبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر دل
 ایشان آسان شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسی که دنیا دوست بود در بر قابل است هر که باز ابدان نشیند
 و دنیا بر دل وی سر شود و چون با اهل دنیا نشیند دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گیجی است باد بگردان و گفته اند دو بهتر ترا
 بر یک آخرت بدی اگر هر گز نشوند بخوی شوند و طبع دوی از بار بسیار بچنان شود که طیش آتش بآن چیزی که باتش نزو بود و پنجم خصلت آنکه
 راست گوی بود که صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد بدانکه این همه خصلت در یک تن کمتر جمع شود و اگر
 این همه شرط کنی پنج دوست نیابی مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست سه است یکی دوست آخرت باید
 که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و دوع و یکی برای دنیا در وی خلی نیکو گاه باید داشت و سوم برای آتش روزگار گدایش باو
 تا دل نگیرد و در وی آن گاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه است یکی همچو غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچو
 داروست که گاه بوی حاجت افتد و یکی همچو علق است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد با وی صبر باید کرد و مدار تا نافه و گدازد و
 صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را که هر چه بدی بیند از وی خود ازان حذر میکند که نیک بخت آن بود که پند از دیگران گیرد و
 مومن آئینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی راصلواته الله علیه گفتند ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هر چه مرا بد
 نمود از دیگران ازان دور بودم و بجهت اگر مردمان چیزی که از دیگران بداند دست بردارند ادب ایشان تمام تر باشد و السلام

باید که در وی پنج خصلت
 موجود باشد اول عقل که در صحبت احسن
 پنج خبر نبود و عاقبت حشمت و طبیعت
 بود و نیکو تر احوال حق آن بود که
 خواهد که نیکوئی تو برساند
 کاری کند که تر از زبان دارد و وی
 نداند بلکه گفته اند که دشمن عاقل
 بر از دوست احسن است و دوم باید که
 نیکو خوی باشد که باید که دوست
 دشوار بود و دیر نشود و دیر خوی
 آن بود که در وقت حرص و غضب با
 خویش بر نیاید و چنین گفته اند که
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن
 آسایش تو بود و بوقت کار افتادن
 شعله تو بود و بوقت حاجت خزان
 تو بود و صحبت با کسی کن که اگر
 دست فراکاری کنی یاوری کند و اگر
 از تو نیکویی بیند بر دل نوبستد و
 اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با
 کسی کن که اگر سخن گویی تر است
 گوی دارد و اگر کاری پیش ترا
 میرسد سازد و اگر رنجی پیش آید
 خوشش را بر تو سازد و اگر راحتی
 پیش آید بر تو آشکار کند و علی
 مرتضی رضی الله عنه میگوید بر
 دوستی آن بود که در هر کار با تو
 بود و پنج خویش از برای منفعت
 تو اختیار کند و اگر ترا کاری
 افتد باک ندارد که کار خویش
 بشویند که ناکار تو راست شود و
 سوم خصلت صلاح است پنج مقصد و
 فاسق دوستی نباید گرفت که هر که
 از خدای تعالی ترسد از شر تو ایمن
 نتوان بود که چون غرض وی بگردد
 وی نیز بگردد و هر که از خدای
 تعالی ترسد بر چه کبیره اصرار
 نکند بلکه دیدن محصیت زبان کار
 بود و اگر چه بدل بر آن انگار کند
 که چون محصیت بسیار بینی دل
 رنگ آن محصیت فرا گیرد و کردن
 آن محصیت بر تو آسان شود و ازین
 سبب که غلبت بر دل پارسایان
 آسان تر از جامه و دیبا و انگشتر
 ین زرین پوشیدن است با آنکه
 غلبت عظیم تر است لیکن از بسکه
 شنیده اند و بدیده اند بر دل
 ایشان آسان شده است چهارم
 آنکه بر دنیا حریص نباشد که
 صحبت با کسی که دنیا دوست بود
 در بر قابل است هر که باز ابدان
 نشیند و دنیا بر دل وی سر شود
 و چون با اهل دنیا نشیند دنیا
 بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی
 مانند گیجی است باد بگردان و
 گفته اند دو بهتر ترا بر یک
 آخرت بدی اگر هر گز نشوند
 بخوی شوند و طبع دوی از بار
 بسیار بچنان شود که طیش آتش
 بآن چیزی که باتش نزو بود و
 پنجم خصلت آنکه راست گوی بود
 که صحبت دروغ گوی هیچ راحت
 ندارد که بر هر چه گوید اعتماد
 نباشد بدانکه این همه خصلت در
 یک تن کمتر جمع شود و اگر این
 همه شرط کنی پنج دوست نیابی
 مگر زندگانی تنها کنی یا با هر
 کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی
 و دوست سه است یکی دوست آخرت
 باید که در وی هیچ چیز نگاه
 نداری مگر دین و دوع و یکی برای
 دنیا در وی خلی نیکو گاه باید
 داشت و سوم برای آتش روزگار
 گدایش باو تا دل نگیرد و در وی
 آن گاه باید داشتن که از شر وی
 سلامت یابی و گفته اند مردم
 سه است یکی همچو غذا است که
 از وی چاره نیست و یکی همچو
 داروست که گاه بوی حاجت افتد
 و یکی همچو علق است که هیچ
 کار نیاید لیکن چون کار افتد
 با وی صبر باید کرد و مدار تا
 نافه و گدازد و صحبت وی نیز
 از فائده خالی نیست مرد عاقل
 را که هر چه بدی بیند از وی
 خود ازان حذر میکند که نیک
 بخت آن بود که پند از دیگران
 گیرد و مومن آئینه مومن بود
 یعنی نیک و بد خویش از دیگران
 بداند و عیسی راصلواته الله
 علیه گفتند ترا ادب که آموخت
 گفت هیچکس لیکن هر چه مرا بد
 نمود از دیگران ازان دور بودم
 و بجهت اگر مردمان چیزی که
 از دیگران بداند دست بردارند
 ادب ایشان تمام تر باشد و
 السلام

و نیز باید دانست که آداب محبت با مردمان مجبور دیگر اندام حجۃ الاسلام در زاد الاخرت می طراز که آداب محبت با مردمان مجبور در پرگنده
 آنست که در حدیث ایشان خویش را در نیکی و در جویی که زبان ایشان رود گوش نداری و حکایت کنی و خویش را در سخنان نامحرم ایشان
 غافل سازی و چه کنی تا با ایشان حاجت نشوی و ایشان را کم بینی و اگر ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی بطنف اگر امید قبول بینی
 و نیز باید دانست که امام حجۃ الاسلام در زاد الاخرت میگوید که یکی از حکا وصیت کرده است و بسیار مقرر شده که خویش را که چون محبت کنی باید دوست
 خویش را برود و گداور و مراعات کن چنانکه خویش را بخوار نمانی و نه چنانکه ایشان را بخوار داری لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی
 دور همه کارها میانده باش نه چنانکه مبالغه کنی تا از حد شود و نه چنانکه تقصیر کنی تا بحد برسد و چون در راه می روی بخویش خود را در دست راست
 و چپ منگوار و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان بایست و چون پیشی ساکن نشین و بر سر دو پای نشین و انگشتی دست بجم در گذار و بجان
 و انگشتین بازی کن و در پیش مردمان انگشت در نمی کن و دندانها را خطا کن و آب دمان میندازد و در راندن گیس از خویش بسیار
 مجبان و بر روی مردمان آسار بر کش و ثنا کن و سخن آهسته بر ترتیب گوئی نه بشویده و پرانگنده و سخن نیک نیکو بشود و تعجب بی اندازه که از آن
 خنده آید اظهار کن و دیگر بار سخن در خواجه و از سخن کن که از آن خنده آید حذر کن و ثنا بشو و خویش کن و ثنا بشو و تعریف خود
 و هر چه قوت دارد بگو و چون ثن خویش را بسیار و چون بندگان خود را آلوده خاک خود دارد و هر حاجت که از کسی خواهی الحاح بسیار کن
 و هیچ کس را نظام معصیت ذکر نکنی و مقدار مال خود با هیچ کس مگو و با اهل عذر نذر مگو که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر بسیار بود هرگز
 بخوشنودی ایشان زنی و با ایشان بهیبت زندگانی کن بی عنف و در حق کن بی ضعف و ندلت و بانه و کودک و شاگرد و بزرگ
 و مزاج کن که در چشم ایشان حقیر شوی و چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگه دار و سخن بخت گوئی و بیشتر حجت میندیشی و نگاه گوئی
 و در سخن گفتن دست مجبان و بزرگو نشین و تا خشم فرو نهند در سخن میاد اگر سلطان تر نزدیک دارد و غرّه مشو و از وی بر حذر باش
 اعتماد کن و مال خویش را از خود غریزه دارد و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال خشمت داری با تو دوست بود و بر در پنج از تو
 بگردانندی چون بیشتر مردم از آداب محبت آگهی ندارند باعث ایذا و مسلمانان و موجب تفریق کلام ایشان می باشند باید که مومن این
 بلا و بر خیزد بود و آداب محبت را موافق قواعد شریعت پیش نظر دارد **فائده هیت و حکیم در سلام منت سرور نام علیه**
افضل الصلوة والسلام بدانکه از آداب مشرعه محبت که در فائده سابقه مذکور شد تکلم بلفظ سلام از اعظم اشعار اسلام است و لیکن
 اغنیاء این دیار و اکابر این انصار لفظ سلام را از اصا و کمال بی ادبی و نهایت بی تمیزی می انگارند و اینجا و آنجا و دیگر آداب غیر
 مشرعه در عوض لفظ سلام نهایت ادب و غایت تمیزی شمارند شیخ الهند در شرح سفر السعاده میفرماید چون سلام که از اعظم اشعار اسلام است
 اسلام است چنانکه از عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و مجوع مسلمانان ثابت است و از فحای کریمه و لافقو
 لسن النبی الیک السلام است مؤمنان را میگوید و درین بلاد هندستان بغایت به افتاده و اینجا و آنجا یعنی پشت خرم کردن و توانست

آداب محبت
 مردمان مجبور

آداب محبت

حق

شماره اهل بدعت است قایم مقام آن شده و در بعضی بلاد آن دست بر زمین نهادن شایع گشته و حکم بلفظ سلام
نزد بیشتر خلفای آن سوره ادب و عدم تمیز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین که در افتاء آن سعی نهی رسیده
بنبل مجبور باقصی الغایت کند و در احیاء این شمار عظیم از شمار دین تلف نماید و از آنرا عظم قرب و اشرف و مسائل نجات و کبر اسباب
قربت رب الارباب شمرند نهی علماء عظام هندستان در زمان حکومت مسلمانان با حیا این سنت سرور نام علیه افضل الصلوة و السلام
و افتاء این شمار عظیم سلام باقصی الغایت کوشیده و سعی نهی رسانیده اند ولیکن حکام بی وایمانت و اماران بر نجات بحکم العاوه طبعیه عادت
بر طبق عادت اهل هند دشمن لفظ سلام بودند و تن با طاعت شرع شریف ندادند و مردم عادت پسند نیز بحکم الناس علی دین ملوکم یزید
عادت بدعت و دشمن طریق سنت بودند و علماء و دینداران این عموم بطوری ناچار ماندند ولیکن درین میان حکومت اگر زیان که عادت
مسلمانان و حکومت ایشان را و باخطا آورده جمعی از دینداران در احیاء سنت سلام کوشیده و در اشاعت آن سعی موفقیه حاصل آورده اند
تا آنکه سنت سلام در نظر خواص و عوام کائناتش فی رباعیه النهار بکمال ظهور رسید ولیکن چون ارباب ولایت و حکام منصب ریاست درین
مساعی فارغ الذمه اند و در غیر چند صالِح معدود و رایج نگردید درین قاجوگر و بی از جاهلان غرت جو و غالیان نخوت خود بر دین شرايط عظمت
بر منبر وعظ نشسته و بغیر لازم شیخت بر مسند از شاد قدم نهاده از اظهار حدیث من ثم یوقر کثیر ناقلین متا و اهلان مشرعت مصافحه
تقبیل بد و قدسوسی و سائر ارباب بزرگان تعاضد نمودند و بیانگ بلند بر افتاء حدیث افشوا السلام بینکم و اشاعت عادت عرب
و عدم جواز اینجا و انشاد زمین بوسی و سجد و اساءت قیئات و مزایر اقدام کردند و نسبت بجائی رسید که عوام از نوکری حرام و دیگران
محرمة و اطعمه و اشراف منکره و ترک نماز مفروضه در باخواری و وریش تراشی و دیگر امور غیر مشروع حسابی نمی بردارند ولیکن اطعمه مکره و غیر مکره
و حضور مجالس مردم غیر نائب که مبر از حرمت است از اشتباه حرمت می انگارند و باین تحریم حلال خود را از بزرگان زمین و از مقربان
رب العلیین می پندارند علاوه آنکه مردم غرت طلب افتاء سلام سنت سرور نام علیه افضل الصلوة و السلام را بسیار دینداری خود ساخته
با آبا و اجداد و شیوخ و اساد و سادات و سائر کابر و اقباد و بی تعظیم و توقیر مشرعو مانند معامله اقران و مبران بلفظ سلام میش می آیند
در پرده ادانت سلام داد و نخوت و فساد می دهند و اینجا دست بوسی و قدم بوسی را نیز غیر جایز انگارند و طر ف آنکه سنت شائعه
قد مبوسی راست یکباره گویند و از اقتدار سنت یکباره انکار می نمایند حال آنکه استخفاف و انکار سنت مطلقا خواه یکباره بود خواه
مکره کفر است و شاعی که دارد بر ظاهر است درین مقدمه فیصله امیر المومنین عمر رضی الله عنه در قضیه یهودی و مسلمی مشهور و زبان زو
جمهور است طرفه ترا که قیام را برای داخل مجالس محجوز عین می دانند حال آنکه نزد امام حجة الاسلام و دیگر علماء اعلام بدعت است
که اکثر فی الفائده الشافعه و در ترک قیام متک غرت خویش می انگارند و بکمال غضب و رجنای ایشان مانند خون سرخی می گردند
ولیکن طریق زمان نبوت و عادت عرب را یکم در اینجا بر زبان نمی آرند سبحان الله با وجود این افراط و تفریط برای استمال قلوب

در این باب
فاسق ازین سبب
کند و جایز است
باشد از بدعت آنکه
حرام است بکار بدعت
آنکه این نوعی است
و فائده بدی ترب
نموده اند و در
فی کلام و بعضی از
کرده اند و بعضی از
در کتاب و استلال
کرده اند و باین
نفعی عقلی نیست
شک قول خداوند
اناس با بدعت
انفس و دیگر
لا تقفون انتحی
و شایسته کلام فی
و در این قضیه
باینجه مقام
در این باب
خوبی و دادن کسی را
خوش و انتخاب

لما قال قدوة العارفين في عدة السالكين العالم الرباني شيخ شهاب الدين ابو فضل الصوفي السهروردی فی الباب الاول من العوارف اعلم
ان كل حال شريف بقوة الى الصوفي في هذا الكتاب هو حال المقرب وليس في القرآن اسم للصوفي واسم للصوفي ترك ووضح المقرب
للمقرب على ما شرح ذلك في باب دلائل يعرف في طرفي بلاد الاسلام شرقا وغربا بهذا الاسم لاهل القرب واما يعرف للمترجمين وكنم من الرجال
المقربين في بلاد المغرب وبلاد تركستان ما وراء النهر ولا يستعملون صوفية لانهم لا يترون بزعم الصوفية ولا مشاخرة في الالفاظ فليعلم
انما نفي بالصوفية المقربين فمشايخ الصوفية الذين اسماهم في الطبقات وغير ذلك من الكتب كلهم كانوا في طريق المقربين وعلوهم علوم احوال
المقربين من اطلاع الى مقام المقربين من جملة الابرار فهو متصوف ما لم يتحقق بحالهم فاذا تحقق بحالهم صار صوفيا وما عدا هاتين تزيان بهن و
نسب اليهم فمؤثره بهم ووفق كل ذي علم عليهم انتهى ليس ازان بايد دانست كتصوف علمي است از علوم دين بلکه خلاصه علوم دين است که
باجتهاد و استنباط مجتهدان باطن مستنبط گشته و ان را علم باطن گویند و نسبت او به علم ظاهر بچون نسبت جان من و مخربوست بود که ما في المقرب
الاثانية زبدة العارفين سيد شاه کمال الدين ميگويد **س** مغز علوم فقه و حديث و کتاب بی پایه علم مغز فقه و حديث و کتاب کوا و نيز بايد
که صاحب کشف المحجوب لارباب القلوب احوال ائمه صوفيه که در صحابه و اهل بيت و اصحاب صفة و تابعين و متبع تابعين و متاخرين که تا زمان
خود وجود دارند تفصيلا بفهم آورده و در بيان هر طائفة از طوائف مذکوره باي رقم فرموده است جزاه الله سبحانه عن تأخير الجزاء تفصيل ائمه صوفيه
از انجا بايد طلبيد و اين کتاب در تصوف مشهور و معروف و مستند و محتمد علماء و عرفاست تصنيف شيخ شهاب عارف بن نظير علي بن عثمان بن
علي جلالي است که در سال چهارصد و شصت و چهار وفات يافت که في النسخات و سفيته الاوليا و غير ما در ما بهيت تصوف و افا
صوفيه و ما يتعلق بها چیزی در مقدمه دويم و پنجم و هشتم و نهم و دوازدهم و دهم و غير ما بفهم آمده است خلاصه ثانيا و تفصيل اين امور
از جواهر السلوك تاليف فقير بايد طلبيد بالجملة هر که از عقايد حق اهل سنت و جماعت و دروئية سلف و ائمه ملت و اصطلاحات صوفيه
حالات اين طائفة علمه اگي ندارد و از مصنفات امام حجة الاسلام محمد غزالي و شيخ اکبر محي الدين ابن عربي و شيخ کبير صدر الدين قنوي
و عوارف شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين سهروردی و تعرف محقق کامل شيخ ابو بکر کلابادي و مشنوي مولانا جلال الدين رومي و محمدا
امام رباني قدس سره هم آشنا باشد از غرض قدم امين نبود و او را پاي بولقع بر و ن متعصب باشد دين مقام افراط و تفریط بعضی از علوم
بسيار است گاهی انکار علم باطن می نمایند و می دانند که اين عقیده باطله و فرقه شسته است که ما في المقدمة الثانية تفصيل اين مقدمه
از مقدمه مذکوره بايد طلبيد کفار قریش نیز انکار بطون قرآن مجيد می نمودند و قرآن را اساطير الاولين ميگفتند مشنوي **س** چون
کتاب الله بيايد هم بلان و اين چنين طعن زدندان کافران و که اساطير است افسانه نشند و نيت تعميق و تحقيق بلند ظاهر است
و هر کسی بی بر و ا کوبان که گم شود و روي خود و گفت اگر آسان نمايد اين بتو و اين چنين سوره یکی آسان بگو ظاهرش و
از معنی غافلي و باطنش را کن نگه که عاقل و حرف قرآن را بدان که ظاهر است و زير ظاهر باطنی پس ظاهر است و زير آن باطن بود

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

بطنی و گره و همچنین تا بهشت بطنی ای نامور و زیر بطنی ثانی شایسته سیوم و که در و گرد و خرو و با جگر که بطنی چارم از نبی خود کس ندیده
 جو خدای بی نظیر و بی ندید و تو قرآن ای سپر ظاهر همین و دیو آدم رانده بیند جگر طین و ظاهر قرآن چون نقش آدمی است که نقش
 ظاهر و باطن خفی است تو همین زافسون عیسی حرف و صورت و آن بین کردی که زبان است موت و این سخن همچون عصای
 موسی است و یا باند فسون عیسی است و تو همین موسی عصا را سهل یافت و آن بین که بحر اخضر را شکافت و ظاهرش چون
 ولیکن پیش او و کون یک لقمه چو بکشاید گلو و قیصری و فصل اول مقصد ثانی مقصد شرح قصیده تائیه فارضیه میفرماید لایکان
 لکتاب ظهر و بطن و حد و مطلق کما قال علیه السلام ان للقران ظهرا و بطناً و حذاً و مطلقاً و قال علیه السلام ان للقران بطناً و بطناً
 الی سبعة ابطون و یأید الی سبعین بطناً فظهره و ما یفهم من القاطبة لست الذین الیه و بطنه المفهومات اللازمة للمفهوم الاول و حده ما الیه نتی غایة
 او را کب المفهوم و العقل و مطلقه نماید که منتهی سبیل الکشف و الشهود من الانس و اله و بطنه المفهومات اللازمة للمفهوم الاول و اشارات الیه بانیة و المفهوم الاول
 الذی هو الظاهر للعوام و الخاص و المفهومات اللازمة له الخاص و لا بدخل للعوام فیہ و الخلد لکاملین منهم و المطلق لخاصة اخص الخواص
 کما کبر الاولیاء و کذلک التقسیم فی الاحادیث القدسیة و الکلمات النبویة فان الجمل من العوام و الخاص و اخص الخاص منها انبئات
 رحمانیة و اشارات الهیة کان للشیخ ظاهر و باطناً انتهى از اینجا حقیقت علم باطن باید شناخت علامه میبندی در فاتحه اولای فواتح
 می نگار و که شیخ محی الدین در باب مفا و سیوم از فتوحات گوید شیخ ابو یزید با ابو موسی اردبیلی گفت ای ابو موسی چون بیابی
 کسی را که ایمان بسجین ارباب طریقت داشته باشد التماس کن که برای او دعا کند برای آنکه دعا و ادبی شبهه متجرب است انتهى از اینجا
 جاه و غایت ارباب باطن و در درگاه رب العزت باید دریافت و گاهی علم تصوف را ما خود از فلاسفه گویند چه صوفیه همچو فلاسفه
 ارواح و قلوب را عقل و نفوس خوانند و نمی بینند که مسلمانان همچو نصاری در محل استجابت دعا آمین میگویند بلکه خواندن آمین و
 نماز بعد الفاتحه سنت دانند حال آنکه این امر ما خود از عیسی پرستان نیست و همچنین مسلمانان همچو اکثر فرق جهان عالم را حادث می دانند
 حال آنکه این عقیده ما خود از فرق جهان نیست و همچنین مخرمان همچو مشرکان کشف سر وند از شیب و دل و خلق سر می کنند حال آنکه این
 امور ما خود از بت پرستان نیست پس علم تصوف بحر و تلفظ بلفظ عقل و نفوس ما خود از فلاسفه چرا بود ان هذا لا فریة بلا مرتبة
 الف که یکی از مشایخ نصاری پر دستان است در رساله میزان الحقی برای ازاله و اضلال مومنین برین زمین متین طعنه میزنند
 و همچو این مغتریان لب باین افزای کشاید که در وضو حکم غسل دست الی المرفق ما خود از آتش پرستان است حال آنکه این حکم از
 وحی الهی است که در اینجا باطل گنجایش ندارد و لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مثنوی روح
 محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است محفوظ از خطا و فی نجوم است و نه رمل است و نه خواب و وحی حق و الله اعلم بالصواب
 و گاهی مسئله وحدة الوجود را ما خود از آتش پرستان گویند حال آنکه در اهل سنت صوفیه وجودیه وائمه متکلمین قابل این مسئله اند بلکه
 ونداخته هیچ یک برکت خود ندارند تا صوفیه را مقلد آتش پرستان گفته اند

و ازل قبله کما بر شیه بخواجه نصیر الدین طوسی و علامه میبدی و صدر شیرازی نیز قایل این مسئله اند کافی اوصاف الاشراف لطوسی
و الفویح لمیبدی و شهاب الدین البیرونی شیرازی بلکه در غیر ازل قبله نیز بعضی از حکما قائل این مسئله اند چنانچه محصل کلام صاحب ریشات که اند
ملا عبد الغفور نقل می نماید آنکه حضرت شیخ محمد الدین و اتباع ایشان و اکثر صوفیه محققین و متقین از متقدمین و متأخرین و قلیل از حکما و متکلمین
قایل این مسئله اند اگر دانشمندی از دانش پرستان نیز بخواهد چنانکه بی باین مسئله بر دگر گشایش دارد و درین آراء طوائف مختلفه اتفاق آراء است
آمار برای متعلق است نه ما خود از دیگری درین اتفاق آراء مسئله وحده الوجود را ما خود از دانش پرستان گفتن کلام بی سند بود و ما خود را کلام
ان کتم صادقین و گاهی دعوی بطلان وحده الوجود و حقیقت وحده الشهود میکنند رساله ابوسعید شاد بر این دعوی است و گاهی بطلان
وحده الوجود و وحده الشهود میکنند و در ادبعت ضلالت خوانند ترجمه ایضاح الحقی شاد بر این مدعی است و گاهی درین مسئله وجود
دعوی حقیقت طائفه از متکلمین میدانند و حلول را بوجوبیه نسبت میکنند و بتضلیل و تکفیر ایشان می پردازند حال آنکه وجودیه حلولیه را تکفیر
میکند و این غایبان نمی شناسند که وجودیه و شبه وجودیه و متکلمین بر سه طائفه از اهل سنت اند و مسائل اختلافی اهل سنت مظنون الا فاف
درین مسائل حق دارد و مجتهد را جرم یک جانب دیر نیست تا بمقتله چه رسد و گاهی مسئله وحده وجود و شهود و تنزلات بسته و صادر اول
و تجرد امثال و کمون و بر وزن امثال آن را از مسائل تصوف بدعت سیئه خوانند حال آنکه بدعت واجب است و بقول بعضی بدعت مندرجه
کما فی المقدمه التاسعه و از مسائل دقیقه صوفیه و امور دینی است کما مر فی المقدمه الثانیه آری بغتیش و تحقیق در مسائل دقیقه در
حق عوام مذموم و مقبوح است از علماء و تفسیر سوره تساول میفرماید منظور درین سوره بیان آن است که سوال بسیار کردن از حقایق امور
اخرویه و مباحث ذات و صفات و مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و توحید وجودی و شهودی و مشاجرات صحابه و حکمتها و احکام
شرعیه که از اقبام عوام برتر است و در عقل ایشان گنجایش نمیکند بسیار قبیح و مذموم است زیرا که غالباً مقتضی باخبار آن حقایق میشود
ولا اقل موجب تشکیک در اکثر اذهان میگردد و حال آنکه ایمان بآن چیزها موقوف بغتیش زاید و اطلاع بر تفصیل کیفیات و کمیات
آن امور نیست و همین دایر غفصال است که درین امت موجب فساد عقائد و افترق فرقی ضلالت گشته و ایمان عالمی را بباد واده و حق
درین سوره قبح این امر بیان فرموده ما موم از ان احتراز نمایند و در در طه ضلالت میقتضی انتهای و نیز سنده علماء در جواب سائلی می
که این مسئله یعنی مسئله وحده الوجود از آنست که شریع و ادیان موقوف بر دانستن این مسئله نیست بلکه عوام را متقین این مسئله موجب
انفتاح باب النجی و است و اباحت شرور و فساد است و در ایهنت و در امثال تحلیفات میگرد و پس بیان این مسئله بنا بر وقت و
باری که آن ممنوع و محذور است و انساک لسان از ان واجب دانند چنانچه در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر
اصحابی فامسکوا و اذا ذکر النجوم فامسکوا معلوم شد که تفصیل و بغتیش و تحقیق در امثال این مسئله دقیق منجر بضلالت و اضلال میگردد
این است حال محققان متکلمین و معجزان این جماعه و در تصانیف خود با ایماء اجمالی داده اند کما فی الغزالی و الرازی و غیر جماعتی ائمه بذا لفظ

قال صاحب النسخه از سندان
من غایبین بوده الوجودی
بطلان الحقی سجاد و باطلان
جبر الوجودات و باطلان
تقیض و کون لا بد از
و قایل الحقی و عدم
الحقی و الحقی و عدم
منه الزم و اولی و الحقی
اولی و درین بنا بر
الحقی و الحقی و الحقی
احد با اتفاق و الحقی
الاجتز و اولی و الحقی
السابقین و بی مقام الانبیاء
و الاغصاب این باجم و من الحال
ان یحصل الزمیه و التوسعه
من تلک الارب الثلث
من خالف الزمیه و الطریقه
فضائل الزمیه الاخره النقی
بی اعلی قاسم و اهل الزمیه

۲

اگر تفصیلش منظور باشد در کتاب تنبیہ الحجج بین مطالعہ باید کرد انتہی حاصل آنکہ اقتراف فرقی ضائع خوانج و رد اقصا از مشاجرات محکم
 است و قدریہ و جبریہ از مسئلہ قدیمت و منکران و متحدان از مسئلہ وحدۃ الوجود است و بواقی را برینہا قیاس باید ساخت و گاہی
 اشغال طریقہ قادریہ و حشیہ و نقشبندیہ و امثالہا را بدعت ضلالت خوانند حال آنکہ مولوی خورم علی در شفاء العیال ترجمہ قول الجلیل
 میگوید مترجم کتابی حضرت مصطفیٰ محقق فی کلام و لہذیر اور تحقیق عظیم النظمی شہادت ناقصین کو جرسی الگہا ردیال یعنی نادان
 کہتی ہیں کہ قادریہ و حشیہ و نقشبندیہ کی اشغال مخصوصہ صحابہ اور تابعین کی زمانی میں تھی تو بدعت ستیہ ہوی خلاصہ جواب یہی
 کہ جس امر کی واسطی اولیاء طریقت رضی اللہ عنہم فی یہ اشغال مقرر کئی ہیں وہ امر زمان رسالت سی آب تک برابر چلا آیا ہی
 گو طرق او سکی تحصیل مختلف ہیں توفی الواقع اولیاء طریقت مجتہدین شریعت کی مانند ہوی مجتہدین شریعت فی استنباط احکام
 ظاہر شریعت کی اصول تھرائی اور اولیاء طریقت فی باطن شریعت کی تحصیل کی جسکو طریقت کہتی ہیں اندر فرما سنے تو یہاں بدعت ستیہ
 کا گمان سراسر غلط ہی مان یہ البتہ ہی کہ حضرات صحابہ کو سبب صفای طبعیت اور حضور خورشید رسالت کی تحصیل نسبت میں اتنی اشغال
 کی حاجت تھی بخلاف متاخرین کی کہ اوکو سبب بعد زمان رسالت کی البتہ اشغال مذکورہ کی حاجت ہوی جسی صحابہ کرام کو قرآن
 اور حدیث کی فہم میں قواعد عرف اور نحو کی دریافت کی حاجت تھی اور اہل عجم اور بالغسل کی عرب او سکی محتاج میں انتہی ازین حاجت
 کہ کتب قوم و کتب شیخ منکران خصوصاً انتباہ و قول الجلیل مولانا دہلوی و باب سوم حرط المستقیم مولوی دہلوی با اشغال طرق
 مختلفہ ملو و مشحون اند و گاہی مقامات عالیہ و واردات غیبیہ و حالات قدسیہ را از امور یہ پندارند حال آنکہ از امور دینیہ اند کا مافی المقد
 الثانیہ و گاہی ولایت را از قرن خامس منقطع میگویند حال آنکہ تا قیامت باقی است مولوی دہلوی و اسباب تالیف حرط المستقیم
 آخر کتاب مذکور میگوید از انجکہ تنبیہ جبکہ اہل زمان است کہ ولایت را از مستغبات عقلیہ شمرہ و منحصر بر اہل این امت دانستہ قابل انقطاع
 آن مثل انقطاع نبوت شدہ اند انتہی مثنوی **س** ہر جہ دار و از ثبات ثانی و می سپارد زمین یکی با دیگر کی و پس ہر دوری وائی
 قائم است تا قیامت آزمایش دائم است و گاہی انکار و سکرو و بیجوی اولیا میکنند و بطریق استہرام میگویند حبیت کہ این سکر خانہ حو
 از تصنیف و فائز و صحف و ترتیب ابواب فضول کتب مانع نیست حال آنکہ امام ربانی در مکتوب عدد و جہم طبعہ ثالث می نگارد
 این فقیر کہ این ہمہ دفاتر در بیان علوم و اسرار این طائفہ علیہ نوشتہ است ظاہر انجا طر شاعر قرار یافتہ است کہ از روی صحت خالص نوشتہ است
 بی مزج سکر خاشاک و کلکہ آن حرام و منکر است و گراف و سخن بافی است سخن با فان کہ بصحت خالص متصف اند بسیار اند لاجرم این قسم
 سخنان ببا فند و دلہا و مردم را از جابر مذکور **س** فریاد حافظ این ہمہ آخر ہر زہ نیست اہم قصہ غریب و حدیث عجیب است تا انتہی
 این ہمہ غلو خبری دہد کہ غالیان از علوم صوفیہ بالکلیہ خبر ندارند ہر چند بی خبری بدست آنا انکار بد بلاست تفصیل آن از مقدمہ سیزدہم
 و شانزدہم باید طلبید امام ربانی در مکتوب پنجاہ و پنجم جلد ثانی در حق امثال چنین غالیان می فرماید ناقصی چند احادیث چند را

یا گرفته اند و احکام شرعی را منحصر در آن ساخته ما در احکام خود را نمی بینیم و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منفی می سازند چنان
 گویی که در سنگی بنان است زمین و آسمان و همان است **فایده نیت و سوم** در خلاف مولانا شاه ولی الله و بلوی
 با صوفیه بدانکه مولانا شاه ولی الله و بلوی در رساله مقاله الوصیة فی النصیحة والوصیة الرابعة می فرماید باید دانست که میان
 ما و مشایخ این زمان اختلاف است صوفی نشان گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استیلاک و اصلاح است و مراعات معاش و
 اقامت طاعات بنده که شرع بدان وارد شده برای آن است که به کس آن اصل را نمی توانند بجا آورده و ما لا یدرک کلمه لا یشک
 کلمه و مشکمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما میگوئیم مطلوب باعتبار صورت نوعیه انسان بجز
 شرع نیست و شلح بیان آن اصل فرموده برای خاصه و عامه تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
 میان قوه ملکیه و بهیمیه و سعادت دوی در تقویت ملکیه است و مشاقت دوی در تقویت بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس دوی نگهبان
 اعمال و اخلاق قبول کند و در جاذبه خود در آرد و بعد موت آنرا مستحب سازد و بمثل آنکه بدن دوی کیفیات غذا را بر می دارد و
 با خود مستحب می سازد و بهندرت حتمی و غیر آن مبتلا میگردد و بوجهی مخلوق شده که می تواند حقوق بحیثیه القدس و تلقی الهام از انجا
 کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و محبت اگر نسبت آن ملائکه ملائمتی داشته باشد و تلقی صفت و وحشت اگر نسبت ایشان
 منافرتی کسب نموده بود با آنچه چون نوع انسان بوجهی واقع شده بود که اگر ایشان را بایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را
 آزار می رساند حضرت حق سبحانه و تعالی فضل و کرم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان تعین راه نجات نمود و ترجیح لسان غیب
 که حضرت پیغامبر است صلی الله علیه و سلم از ایشان بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود و بر بستی که اول مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر
 بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه لبان حال شرع را از مبداء فیاض در یوزه کرد و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را
 بحکم تشریان صورت نوعیه در ایشان و خصوصیت افراد را در ایجاد دخل نیست و فنا و بقا و استیلاک و غیر اینها مطلوب اند باعتبار
 خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس و رغایب علو و تجرد مخلوق میشوند خدای تعالی اینها را بر آیه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم را
 نیست بلکه لسان حال این افراد و جهت خصوصیت فردیت تقاضا و آن کرده و کلام شارع هرگز برین محمول نیست نه صریحاً و نه
 اشاره آری قومی این مطالب از کلام شارع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و بر سخنی را بر سرگزشت خود حمل نماید و آنرا
 در عرف ایشان اعتبار گویند بالجماع افراد و مقدمات اصلاح و استیلاک و شغول شدن بر کس و ناکس آن را عیضال است و در ملت
 مصطفویه خدا رحم کند کسی را که سعی در اخلاص آنها کند گوشت بعضی استدوات اصلی داشته باشد بر چندین سخن بر بسیاری از صوفیه
 زمان دشوار خواهد بود اما مکار کاری فرموده اند چنانکه میگوئیم بازید و مکار می نیست انتی او در الطاف القدس میگوید و بخا
 عوام صوفیه را اشتباهی عظیم فاده است که اعتبار را با معنی بدلوا مشتبه می سازند و فوق مسان مرد و نشاءند اعتبار را با معنی است که

در این سخن
 از اسناد و
 قول و فعل
 نام و نشان
 و از ادوات
 تأجیب است

عارف آیتی یا حدیثی شود و ذهن او از اینجا منتقل شود و معرفتی از غیر مجرئی و دلالت وضعی که استدلال بعبارت نفس اشارت و ابهام
 شعبها و آن است بلکه از آن باده که در حدیث نفس خاطری و دیگری را بکشد و از چیزی بچیزی بیاید و این است تعالیات خاطر و در بعضی و نام
 بهین نوع باشند که لا ینفی و بجز آنکه ساواست تعالیات گاهی حدیث نفس باشد و گاهی و سوسنه شیطان و گاهی خاطر عقل و در حق عارف الهی
 بود حق و تعلیمی باشد صواب و اعتبار متولد میان مقام عارف و سماع این کلمه است تجربه کرده باشی که قوال قصه یسلی و مجنون میخواند
 عاشق را قصه دور و مندی خود و اعراض محبوب یا اقبال او بخاطر میگذرد و میادش می آید و از آن مخرطها میکند و جوش میزند و این
 قصه مثلی نیست و نه مستنبط از آن بلکه متولد از مقام مستقیم است نزدیک اقران این کلمه پس عده در اعتبار تعالی ذهن است نه نظر
 دلالت آگاه باش آن حضرت صلی الله علیه و سلم صفت اعتبار نزدیک تدبیر قرآن نگاه داشته اند و بر حسب آن دریای را نرود
 و این علم و خیفه این کتاب نیست بالجمله اعتبار فنی است شگرف و اسرار آتجا تفسیر عریس و حقایق سلمی و بیاری از کلام شیخ اکبر
 شیخ الشیوخ سهروردی از جمیع مقوله است انتی و در فوذا الکبیر تعلیمی آرد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان بحقیقت ارفیق
 تفسیریت بلکه نزدیک استماع قرآن چیز را بر دل سالک ظاهر میگذرد و در میان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد یا معرفتی که
 او را حاصل است متولد میشود چنانچه کسی قصه مجنون و یسلی شود و معشوقه خود را یاد کند و معاطه که در میان وی و میان محبوبه وی
 میگذرد و مستحضر سازد و ریخا فانه و است هم از آن باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فن اعتبار معتبر داشته اند و در آن راه
 سلوک فرموده اند تا نسبت باشد علماء امت را و فتح طریقی باشد علوم موهوبه ایشان را انتهی چون مولانا و دهلوی درین مقدمه
 با صوفیه مخالفت دارد و شیوخ محاصرویی بروی بر خاسته اند تا آنکه تمیز رشید وی مولانا قاضی ثناء الله بانی آیتی نیز بروی برخاست
 و در شرح وصیت را بعد بر قول استاد خود پرداخت چیست قال فقیر محمد ثناء الله میگوید که حاصل کلام شیخ آن است که صوفیان
 فنا و بقا را اصل مطلب می دانند و میگویند که شارع آنرا برای خواص فرموده و ظاهر شرع بر عوام است و مستحکمان میگویند که غیر از این
 شرع بدان وارد شده چیزی دیگر مطلوب نیست و حضرت شیخ ولی الله میگویند که ظاهر شرع را که مستحکمان قایل بآن هستند بمقتضا
 صورت نوعیه انسان است و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بکلمه بران صورت نوعیه در انسان و خصوصیت افراد را در اینجا
 دخل نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر آنها که صوفیه آنرا مطلوب می گویند باعتبار خصوصیت بعض افراد مطلوب اند و آن حکم نوا نیست
 یعنی زبان شرع از آن ساکت است بلکه لسان حال از جهت خصوصیت فردیت تقاضا آن کرده و کلام شارع برگزبان محمول
 نیست نه صریحا و نه اشاره مگر کسی بطریق اعتبار بفرمان خلاصه این کلام مفهوم میشود که شریعت چیزی دیگر است و فنا و بقا و غیره
 مطالب صوفیه چیزی دیگر که مستفاد از شرع نیست مگر بطریق اعتبار و حق نزد فقیر آن است که فنا و بقا و غیره مطالب صوفیه صراحت
 از شرع ثابت است چرا که مطالب عمده صوفیه چند است یکی تصفیه قلب از تعلیق با سوسه الله تعالی و استهلاک در ذکر و تعالی

بجهدی که ذکر نفس در آنکه ذکر را هم فراموش کند و این حالت را در زبان تصوف بیا و داشت و دوام حضور و فناء قلب تعبیر میکنند
و در زبان شرع با حجاب تعبیر میکنند قال علیه السلام ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک مولوی رومی ازین مقام
میگوید **مطلب صوفی بجز یک حرف نیست** با جزو الیسمیده همچون برف نیست و در و پیچیدگی ازینجا میفرماید **الا ان**
فی جسدی آدم مضنوه اذا صلیک صلیک الحمد لله و اذا نسیت فقد الحمد لله **الادبی القلب** و آنچه در حدیث وارد شده که بنده
چون گناه میکند نقطه سواد بر دوش بنهاده میشود و تا آنکه سیاهی تمام قلب در گیرد و ضربه عین صلاح قلب است و دویم ترکیه نفس از
اخلاق رزیده و تخلیه آن باوصاف حمیده و این زبان تصوف بقاء و بقا نفس تعبیر میکنند و بحر صفت اخلاق رزیده و وجوب اخلاق
حمیده شرع با علایم صوت ناطق است تا بجهدی که اعمال جوارح را در جنب آن هیچ اعتبار نداشته نازد و مانند آن بریابد و این **اخلاق**
لهو است و اکثر اعمال مباحه بریت نیک موجب اجر و از مقامات قرب گردد که صوفیه واصله در تحصیل آن میبندند پیغمبر علیه السلام تقصیر
میفرماید **لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت ممنه الذی یتبع لی الحدیث** این حدیث را در باب
وحد و وجود و شهود و هر یک بحسب فهم خود حمل میکنند و کلمه لا یزال دلالت دارد بر عدم تنهایی در جرات قرب پس این مطالب صوفیه
صریح از شرع ثابت میشوند و نفس اعتبار پس آنچه منکر گفته که غیر از شرع ثابت شده هیچ چیز مطلوب نیست صحیح است که بعضی متکلمان بر
بعضی چیز که شرع بدان ناطق است عمل نکرده باشند چنانچه بعضی مردم راجع میسر شده همچنین بعضی کسان را فناء قلب و نفس میسر نگشته و آنچه
صوفی گفته که اصل مطلوب فناء و بقا و استهلاک است و دیگر احکام که شرع بدان ناطق است در جنب این اعتبار ندارد و این هم
حق است چه نماز و روزه بدون اخلاص هیچ فائده ندارد و مرتبه احسان از مراتب اسلام و در زبان شرع تقوی و در دلیس صورت
فوعیه انسان که لبان حال شرع را از مبدأ اقتضای الناس کرده اول فناء قلب و نفس را الناس نموده گوید ظاهر بعضی افراد را این
دولت میسر نگشته چنانچه بعضی دیگر را دولت اعمال ظاهری بلکه ایمان هم میسر نشده **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه**
اسفل سافلین یعنی استعداد انسان عالی است تعاضا شرع میکنند فی احسن تقویم از ان کنایت باشد و چون بعضی مردم آن
استعداد را ضائع کردند باستفاد سافلین مردم و گشتند خصوصیت افراد را در تحصیل کمالات دخل است نه در اصل اقتضا بالجملة آنچه
شیخ فرموده که افراط در مقدمات السلاخ و استهلاک و مشغول شدن هر کس ناکس بآن واء العفصا است در ملت مصطفی
در فهم ناقص فقیری آید بلکه قوله علیه السلام اکثر ذاکر الله حتی یقولوا نحنون حکم عام است جمیع افراد انسان را انتہای ازینجا
است که نزد مولانا و دهلوی شریعت چیزی دیگر است و فناء و بقا و دیگر مطالب صوفیه چیزی دیگر که مذہب الیه المستکون
و نزد قاضی مطالب مستکون چنانچه از شریعت ماخوذ اند و چنان مطالب صوفیه از شریعت ماخوذ اند که مذہب الیه المتصوفون
ازینجا است که اکابر اولیا و سلطان الاولیا در موقوف و فتوح الغیب و سند العلماء در تفسیر عزیزی و مولوی دهلوی در باب

عبد السلام احسان
اینجا است که عبادت
سنت خدای را بگوید
فوقی می آید پس
نیستی را در این
و بی بندگی است
و اگر چه بدین
بسیار است و این
درست است و در
و در تمام این
خاسته شود و فائده
بدین نام که
آن دل است
بیشتر
نزدیکی
سوی این
آنکه دولت میداد
او را پس ای گاه که
دولت میداد
او را با نام خوانی
آنکه با شوق
تا آخر حدیث ۱۸
بیا فرمایم انسان
در بنا کردن صورتی
پس اگر اندک از
خود را در اندک
یعنی ذوقی که اندک

صفت ۱۸
قطره سیر و اخلاص

ادب اطاعت مستقیم مطالب صوفیه را باطنی شریعت گفته اند و ایضاً نزد مولانا مطالب صوفیه بصرحت و اشارت مستفاد از شریعت نیست
 مگر بطریق اعتبار و نزد قاضی بصرحت و اشارت مستفاد از شریعت است و ایضاً نزد مولانا خصوصیت افراد را در اصل اعتقاد خلقت
 و نزد قاضی در تحصیل کمالات و افوار در اصل اعتقاد شرکت بود مشنوی **س** ای هزاران جزیر و اندر بشر با ای سبحانی بنیان در
 جوف خرد ای حکیم الله بنیان اندر غرور و واقف از خوف است و درخت از نیک و بد و ای حبیب الله بنیان در غارتن و گنج ربانی
 بنیان در مارتن و در بشر و پوش کرده است آفتاب و فهم کن و الله اعلم بالصواب و ایضاً مولانا حکم با خیال مطالب صوفیه میکنند
 و قاضی حکم با فاشا از پنج است که کبار را در دنیا از اصحاب الطرق و پیاد الدین و زکریا و نظام الدین بدوئی و نصیر الدین چراغ دلی و سید
 گیسو و راز بلکه سید احمد مجاهد و غلام احمد و غیر هم نیز یافت شد و از کوه کاه و دم عمو و در طریق صوفیه بیت گرفته اند و هر کس و ناکس را بدو
 لایحه خصوصیت افراد و دعوت الی الله نموده و بسبب مطالب صوفیه مشغول فرموده اند مشنوی **س** یک دعوت آمده است از
 کردگار و با قبول و با قبول و در آنچه کار و آری حکم کل الناس علی قدر عقولهم را ندانند عقول مستغنیان کلام کرده اند مشنوی **س**
 این در مولانا خمیر راز گو و مستمع چون اسرافیل خود با بحر این بر و در بزرگ اگر چه درین امور مختلف و مخالف دارند اما بر تفاقیت و در
 مطالب صوفیه و بر شرافت و علو مرتبت این طایفه علیه متفق اند درین مقام یعنی از عوام افراط و تفریط دارند و نعمهای غریب و
 زعفرهای عجیب می رسانند گاهی مطالب صوفیه را از دین نمی انگارند و قائلان آنها را بی دین و گمراه گویند و گاهی مراد از لفظ اعتبار
 که در کلام مولانا واقع گردیده است اعتبار معتبر گیرند و مطالب صوفیه را غیر واقع و بی حقیقت پندارند مگر آنکه بعضی از عوام با وجود
 چنین ترسم غریب در طریق صوفیه دست به حجت می دهند و حجت هم می گیرند آن بذاتش عجیب **فائده** نیست و چهارم
 در احکام و خواص طور نبوت و طور ولایت و حکم تعیین ادعیه و آوار و اوکار و اعداد و بدانکه شیخ کبیر شیخ صدر الدین قونیوی در مجمع
 و دیم مصباح و دیم تبصره در بیان احکام و خواص طور نبوت میفرماید که علم بضابطی کلی که نظام عالم ارضی بدان بود و آنرا علم حدود
 و احکام خوانند و آن جمله در احاصل باشد تعلیم و تائید روح القدس بی واسطه تعلیم و تعلیم بشری و همچنین قدرتی که در اجسام عالم تصرف
 کند با امر الله چنانکه خواهد کشف الغر و احیاء الموتی و قلب العصافیر و همچنین قوتی که عوام را از ادراک مغیبات در خواب مبذول بود
 او را در بیداری حاصل شود و این سه خاصیت است که علماء را با دراک این راه است اما خواص دیگر است که اصحاب مکاشفات دانند
 و از جمله آن اسرار احکام و شرائع و نتائج اعمال و کیفیت تشخص افعال و اخلاق است چنانکه صاحب شریعت صلوات الله و سلامه علیه دانند
 که در رکعت نماز را چه مقدار ثواب باشد و یک روزه چه ثمره دارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم کزمن کنوز الجنة چرا بود و هر که
 صد بار بگوید سبحان الله و بحمده هر گناه او محو شود و در شبانه روزی چرا پنج نماز باید کرد و چون نماز از کسی فوت شود چه مقدار عتوب
 مستحق گردد و در جمله سال چرا یک ماه روزه باید داشت و بعد از خولان خول از میت و بنار نیم و بنار مستحقان چرا صرف باید کرد و

مستحقان گیتند و هر ادرشت صنف منحصر اند و شب قدر چهره از هزار ماه بود و روزی هر کس که کفارت گناه دو ساله باشد و درین
 مقادیر مختلفه اوقات چه کثرت است و وجه مناسب این احوال و اعمال مخصوص با سعادت آخرت چیست و بر عملی را از نیک و بد چه
 نتیجه است و چگونه مشخص میشود و نیز در وی می نگار و طایفه را از کمال اولیاء امت محمد علیه السلام و التحیه از اذواق طویرا و صلی الله و سلم
 نصیب است و ایشان را انبیاء اولیا خوانند و خلفا و ورثه و اخوان حضرت مصطفی علیه السلام علی الحقیقت ایشان اند و انشوا قالی لقار
 اخوانی من بعدی اشاره بدین طائفه مخصوص است و علماء امتی کاتبیاء سائر الاحم هم ایشان اند و من خلقا ائمة یهدون بالحق
 و به یهدون هم الذین اذ اصعدوا استعاضوا و اذ انزلوا افادوا و نیز در وی می طرز و جزئیات تشریح که با ایشان در میان بنود چه
 آن در وی است در بسته ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین دیگر از همه اذواق و مکاشفات انبیا صلوات
 الله علیهم اجمعین بانصیب باشند یا با بکر لیس بینی و منیک فرق الا انی بعثت یا عمر لوم البعث لبعثت انتہی و مولوی دهلوی
 فصل ثانی باب اول صراط المستقیم میگوید و اعلی و اتبع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات شرعیة و در اوقات
 اشباح و مظان حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مقتضات تربیت نوع انسانی عموما و این مقام بالذات
 مقام اصحاب شریعت است از انبیاء و مرسلین و بتجسیت ایشان ظلی از ان مقام نصیبه بعضی عظام از اشباح انبیاء و کرام میشود که ایشان را در
 عرف قوم مقیمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوا ارباب تعلیم و مقتدا اصحاب تفهیم اعظم الشیخ ولی الله قدس سره
 بمقام قرب الغرائض تعبیر فرمایند انتہی و در خاتمه صراط المستقیم می طرز و دلالت طریق استفاده کمالات راه ولایت پس اقل باید است
 که در هر طریق از طریق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب
 اثری احدث میکند و بسبب توار و ثمرات اشغال یک امری مستمر در نفس طالب حادث میشود که آن طالب بسبب آن امر بحال
 قدس ارتباط میدارد و همان امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر و دائما در نفس طالب موجودی ماند و اگر کسی
 این امر ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصفه ظهور می رسد و الا در جوهر نفس او کامن می ماند و این امر را در
 عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مراد است کتب الشنمندی یا صنایع دیگر مثل موسیقی یا احداث یا صباغت میکند البته در
 نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکه الصنایع میگویند و آن ملکه و ایما در نفس آن شخص مستقر می ماند خواه
 آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این شخص بآن ملکه التفات میکند و او را بر روی کاری آرد و آثار آن بر منصفه
 ظهور می رسد و الا در پرده کمون مخفی می ماند انتہی و نیز در خاتمه می نگار و که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت
 ظل تشریح است و کسی که در مقام قرب الغرائض قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیای باشد لابد که صاحب شریعت مجده میشود و الا
 تعیین اوضاع طرق موصلة الی الله از جذر طبیعت او فواره صفت می شود و در آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست انتہی و مولانا دهلوی

عظیم است میان او و حق تعالی و ازین همه اخلاق زشت تو لکنند و از اخلاق نیکو باز ماند چه هر که خواجگی و عزیز نفسی و بزرگ خوشی
بر وی غالب شد هر چه خود را پسند و مسلمانان را نتواند پسندید و آن نه شریط مومنان است و با کسی فروتنی نتواند کرد و این نه صفت
متقیان است و از حق و حمد دست نتواند داشت و چشم فرو نتواند خورد و زبان از غیبت نگاه نتواند داشت و دل از غل و غش پاک
نتواند کرد که هر که تعظیم او نکند با او چیزی در دل گیرد و کمترین آن بود که هر روز بخورد و پرستیدن خود و بیالاد و آن کار خود مشغول بود
و از تقبلس و مدح و نفاق مستنی نبود تا کار خود را در چشم مردم بالا و بد حقیقت آن است که هیچ کس بوی مسلمانی نشنود تا خود را فراموش
نکند بلکه راحت دنیا نیز نیابد و از اسباب کبر است که کسی علم نافع خواند چون تفسیر قرآن و اخبار و سیرت سلف و از جنس آن علوم
که در کتاب کیمیا و اینجا مذکور بود متکبر شود بسبب آنکه باطن او در اصل خمش افتاده باشد و اخلاق بدوار و دهنبت او از خواندن
گفتن بود تا بآن تجل کند نه برزیدن پس چون علم در باطن وی افتد بصفت باطن وی شود چون دارد که در معده افتد
پیش از آنکه بصفت خلط معده گردد و چون آب صافی که از آسمان بیاید یک صفت بود پس پیر نیاتی که می رسد صفت او را
بیفزاید اگر تدریج رسد تلخ تر شود و اگر شیرین رسد شیرین تر شود و عباس رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
قومی باشند که قرآن خوانند و از حیره ایشان برنگذر و گویند کیت که چون ما قرآن خواند که داند آنچه ما ندانیم نگاه با صباب نکند
و گفت ایشان از شما باشند ای امت من و هر علف و دمنخ اند و گفت عمر رضی الله عنه از جباران علماء مباحثید که نگاه علم شما بچشم شما
و فاکند و خدای تعالی رسول صلی الله علیه و سلم را تواضع فرمود و گفت و انخفض جناح لمن ابتغى من المومنین من حجت بر عالم عظیم
است و خطر و بیشتر است که از جاهل کار نافر و گذارند و از عالم فر و گذارند و جنایت عالم فاحش تر بود و در اخباری که در خطر عالم
آمده تا قتل باید که چه خدای تعالی در قرآن عالمی را که در علم خود مقصر بود بخیري مانند کرده که خرداری کتاب در پشت دارد و گفته
كَمْ لِلْإِنْسَانِ لِحِيلٍ اسْتَفَارَ أَوْ لَبِغَ مانند کرده كَمْ لِلْإِنْسَانِ لِحِيلٍ عَلَيْهِ طَبِثَ اَوْ تَرَكْهُ طَبِثَ یعنی اگر داند و اگر نداند از طبع خود دست
نبرد و از سنگ و خر و چیز خیس تر بود و بحقیقت اگر با خیرت بجات نخواهد یافت همه جهادات از وی فاضل تر آیند تا بجهادات
چه رسد و ازین بود که یکی از صحابه میگفت کاشکی من مرغی بودم و دیگری می گفت کاشکی من گوسفندی بودم و یکشندی و
بخوردندی و دیگری می گفت کاشکی من گای بودم پس هر که او را خطر آخرت در پیش بایستد پروای کبر نبود تا اگر کسی را میندازد خود
جاهل را گوید او را است و در محصیت معدود بود و از من بهتر است و اگر کسی را میند که از وی عالم تر بود گوید او چیزی بداند که من ندانم
و از من بهتر است و اگر پیری میند گوید او خدای را از من بیشتر طاعت کرده از من بهتر است و اگر کودکی را میند گوید من محصیت
بسیار دارم و او هنوز روزگار نیافته و از من بهتر است بلکه اگر کافری را میند تکر کند و گوید باشد که او مسلمان شود و عاقبتی نیکو
بیاید و مرا خاست کفر بود چه بسیار کس عمر را دیدند پیش از اسلام و بروی تکر کردند و آن تکر در علم خدای تعالی خطا بود پس چون

بزرگی و در نجات آخرت است و آن غیبت باید که هر کسی بخوف آن مشغول شود تا بنگرند بر دوزخ و کفانی الکیما بالجملة ایئنه منی است
 مشغولی گفت من چند از مخان چشم ترا در رخانی در نظر آمد مرا و لایق آن دیدم که من آئینه و پیش تو ارم چو فریسته و تابش
 روی خوب خود و آن ای تو چون خورشید شمع آسمان و آئینه هستی چه باشد نیستی و نیستی بگین گرا به نیستی و هر که نقص خویش را دید و
 شناخت اندر استکمال خود و آئینه تاخت و دوان نمی پرد و بسوی ذوالجلال که گمانی می برد خود را کمال علقی بدتر ز پندار کمال نیست
 اندر جانت ای مغرور ضال از دل از دیده است لبش ن رود و تا تو این معجزی بیرون رود و علقی ابلیس ناخیز بدست وین مرض
 و نفس هر مخلوق هست و اگر چه خود را بس شگسته بیند و آب صافی دان و سرگین زیر چو فلسفی کو مکر خانه است و از حواس او بیابان گشت
 است و فلسفی مردی را مکر نشود و در همان دم سحره دیوی بود و اگر ندیدی دیو را خود را بسین و بی جنون نبود و کبودی بر چین و بسترش
 و یوزان خندیده و که تو خود را نیک مردم دیده و نام زنی تو ولی در حد خویش و الله الله پامنه ز اندازه بیش و جمله حیوان را بی انسان
 بکش و جمله انسان را بکش از بهر بیش و لاجرم کفار را شد خون مباح و موحی بیش نشاب و ریح و جفت و فرزندان شان جمله
 زن که بی عقل اند و مرد و دویس و اگر چه هر صریح در رخا میکند و با گیاره پست احسان میکند و پس از آن باید دانست که لفظ عبد
 معانی بسیار دارد و گاهی بمعنی انسان می آید خواه آزاد باشد خواه بنده کما فی قوله تعالی لا تقام عبد الله و گاهی بمعنی بنده یعنی محکوم می آید
 کما فی قوله تعالی و انکما الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما لکم و گاهی بطریق مجاز بمعنی فرمان بردار و خادم می آید کما قال علیه
 و السلام التلک عبد لا یقض الا بالمرئ و حافط و میری صاحب حیوة الحیوان و در ترجمه لفظ او را آورده که قال عمر رضی الله عنه کنت
 مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فکنت عبده و خادمه و استعمال مجاز در کتاب و سنت و محاوره سلف و خلف شائع و ذائع است
 کقوله تعالی و اذا طیت علیهم یا ته زادتیم اما تا یذبح انبا هم منزع عننا لبا سبها یوما یحیی الولدان شینا و اخر جبت الارض اثارها و
 کقول المؤمن انت البیت النقیض کذا فی التلخیص و المختصر و المطول و غیر ما من کتاب المعانی و آنچه در حدیث شریف آمده لا یقولن احدکم عبدا
 و امتی کما فی الشکوة مراد از آن منع اطلاق عبد و امت بر طریق تحقیر است چنانچه شیخ الهند در شرح حدیث مذکور میفرماید که منع
 و نهی از اطلاق لفظ عبد و امت بر تقدیر است که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و امت در قرآن و احادیث
 آمده انتهی پس آنچه امام ربانی در بعض مکاتیب خود خود را بنده شیخ خود خود را بر عبد الباقی می گوید بمعنی خادم و فرمان بردار بود و ناشی از
 تواضع و پستی است و همچنین آنچه امام ربانی در بعض مکاتیب خود خود را بدتر از کافر و فرنگ می نگارد و ناشی از تواضع و پستی است
 و نیز باید دانست که مولانا جلال الدین رومی در مشغولی میفرماید از سبب سوزش من سودائی ام و از خیا لانش چو
 سوسن طایم و در سبب سازش سرگردان شدم و در سبب سوزش هم حیران شدم و بحر العلوم در شرح بیت اول میفرماید یعنی تعالی
 چون مستببات را بدوین اسباب که آن مستببات مرتبط اند با آن اسباب پیدا میسازد من سودائی شدم که آن اسباب بمیان نمی منم

لكي دوام الوضوء يوم دوام الخلوة يوم دوام الصوم جبارم دوام السكوت الاعان في كراشه نجم دوام الذكر شتم في الحواطر خير كان اثر
 بهتم دوام ربط القلب بالشيخ شتم ترك الاعتراض على الله تعالى وعلى الشيخ دوام الرضا بقضاء الله تعالى وآيين شربط ور
 فائدة سي وكم جواهر السكوت في حواله فكم رويده انه فقير شرط بهتم رويده ان كتاب مذكوره بجنة نقل في نمايد السابغ دوام ربط القلب بالشيخ
 بالاعتقاد والاشهاد على وصف التسليم والمحبة والتحكيم ويكون في اعتقاده ان هذا المظهر هو الذي غشيه الخشجانه للافاضية على و
 لا يحصل في الغيظ الا بواسطه دون غيره ولو كان الدنيا مخلوقة من المشايخ فمتى ما يكون في باطن المرید تطلع الى غير شيخ ثم شفع
 باطنه الى المحفرة الوجدانية فالانسان في الجهات وله بدن وروح والله سبحانه منزه عن الجهات فكله اقتضت الاستفاضة
 من هو في الجهة عن الغياض التي الذي ليس في الجهة ان عين للبدن الانسان المركب من الكثرات الكثيرة جهة واحدة يكون
 توجه من تلك الجهة الواحدة الى المحفرة الواحدة وهي الكعبة في عالم الاجسام والآبدان وعين للروح الانسان الذي هو مبسط
 انوار الصفات الالهية جهة واحدة يكون من تلك الجهة توجه الى الله تعالى وتلك الجهة هي روحانية رسول الله صلى الله عليه وعلى
 آله وسلم في عالم الارواح فلما لا تقبل الصلوة الا بالتوجه الى الكعبة لا يحصل التوجه الى الله تعالى الا بالتابع رسول الله عليه الصلوة والسلام
 والتسليم وربط القلب بنبوته وانه هو الواسطة بينه وبين الله تعالى دون غيره من الانبياء وانهم وان كانوا انبياء الله تعالى وكلهم
 على التي ولكن لا يحصل من الله تعالى فيض الا من ارتباط القلب بجد رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم فتوجه البدن الى الجهة
 الواحدة وتوجه الروح الى الجهة الواحدة حصل للانسان استعداد الاستفاضة من المحفرة الوجدانية ومن بهنا يعرف ان المناسبة بين
 المفيض والمستفيض فيما يتعلق بالاستفاضة شرط وقد ورد في بعض الاحاديث على ما اثبت المشايخ قدس الله تعالى ارواحهم في كتبهم
 ان الشيخ في قومه كالنبي في امة فلا بد للمريد ان يتوجه الى شيخه بربط قلبه معه وتحقق ان الغيظ لا يحكي الا بواسطه وان كان الاولياء
 عليهم ما دين جديتين يعتقد كلهم ويدعونهم لكن استمداؤه الخاص واستفاضة كلهم من روحانية يشهد به اولياء الله استمداؤه من شيخه
 استمداؤه من النبي صلى الله عليه وعلى آله وسلم فان شيخه متعلق بمشيد شيخه وشيخه ايضا هكذا الى رسول الله صلى الله عليه وعلى
 آله وسلم فهو مشيد بالحقيقة من رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم وهو من الحق جل اسمه ثم الله التي قد خلقت من قبل ولكن تجدد
 لشيء الله تبدلا فارتبط بالقلب مع الشيخ اصل كبر في الاستفاضة بل هو اصل الاصول لهذا بالغ المشايخ قدس الله تعالى
 ارواحهم في رعاية هذا الشرط حتى قال الشيخ نجم الدين الكبري قدس الله تعالى سره انه الاستاذ بالنسبة الى الادوات في صنع المرأة
 فلما ان المطر قد السندان والمنفع والفخ والنار وغيره من الآلات اذا جمعت ولا يكون ثم استاذ يصنع المرأة لا يتحقق وجود
 المرأة كذلك الشرط السبعة المجندة للخلوة لا يتحقق بها امرأة القلب بدون ربط القلب مع الشيخ وقد جربنا ما فوجدنا
 كما قال قدس سره واكثر المريد اذا انقطعوا عن الغيظ والترقي لا يقطعون الا من هذه الجهة اعني عدم ربط القلب بالشيخ بالتمسك

کی در میان جن انتهی پس انسان باید دانست که شغل بر بنخ درین زمان اخیر چون ناقصان بر تصاویر سازی مخرج گردیده و در بروی آن
 تصاویر عجیب پرستان بر حرکات تعظیمیه آورده است لهذا مولوی دهلوی در باب سیدم حرط المستقیم شغل بر بنخ را حرام میگوید لکن
 کل ما یخبر الی الحرام حرام حیث قال بواج شغل بر بنخ ناقصان بصورت اول یعنی تصاویر سازی می رسانند و تصاویر ظاهری ساخته
 آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند و بروی آن تصاویر بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در خبر شدن شغل
 بر بنخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام بود و در تشریح محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بنابر پیش بندی
 صورت پرستی تصاویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنابر بعضی اقوال صحیح مثل دریافت حال شغل و شامل مرده یا زنده غایب
 درست بود پس قسماً شریع این قدر احتیاط در تصاویر سازی فرموده باشد متشعبان شایع را باید که همان طریق احتیاط را پیش گرفته
 شغل بر بنخ را حرام و قبیح بدارند انتهی و بگذشت شغل بر بنخ چون ناقصان را نزد تصور صورت شیخ با اعتقاد حضور ارواح مشایخ رسانیده
 و بر پرستی آورده است صاحب مائة المسائل در جواب سوال ششم سبب این اعتقاد بر عدم جواز شغل بر بنخ رفته بلکه قائل بکفر
 او گشته است حیث قال تصور نمودن صورت شیخ را باین وضع که سبب اطلاق و وسعت او اطلاع میشود و صورت او را بر بنخ
 سازد و این بدارد که ارواح مشایخ در آن وقت حاضر میشوند و میدانند درست نیست بلکه کفر است کما قال شیخ فخر الدین ابو سعید عثمان
 بن سلیمان الجبائی الحنفی فی رسالته ناقلاً عن الزبیری و غیر ما من کتب الفتاوی من قال ان ارواح المشایخ حاضرة بعلم کفر انتهی و از
 تفسیر حضرت شاه مولانا عبدالعزیز صاحب قدس الله سره العزیز در مقام تفسیر انواع شرک و فرقه مشرکین نوشته اند از آن نیز حال بر بنخ
 ساختن معلوم میشود و عبارة التفسیر بکذا چهارم پر پرستان گویند که چون مردی بزرگی که سبب کمال ریاضت و مجاهده مستجاب الدعوات
 و مقبول الشفاعت عند الله شده ازین جهان می گذرد و روح او را قوت عظیم و وسعتی فحیم بهم می رسد هر که صورت او را بر بنخ سازد و یاد
 مکان نشست و برخاست او و یا بر گو را بسجود و تذلل تمام نماید روح او بسبب وسعت و اطلاق بر آن مطلق شود و در دنیا و آخرت در حق
 او شفاعت نماید انتهی و اگر تصور صورت شیخ بطور رابط باشد پس معمول بعضی مشایخ است انتهی کلام صاحب مائة المسائل ازین بیان
 هویداست که شغل بر بنخ بعروض قباحت لاحقه مقبیح است و الا در اصل قباحت ندارد و بلکه شرط اعظم صحت بتل است کما مر آنفاً
 عوام درین مقام نیز افراط و تفریط بسیار دارند و شغل بر بنخ را مطلقاً غیر جائز گویند طرفه آنکه با وجود دعوی ارادت بر تقلید شیوخ
 سلسله خود حکم میکنند **فائده سبت و نهم** در علم غیب بدانکه علم غیب استقلالاً اصغیر خاصه عالم الغیب است قائل و تقدیر
 که بوجی و الهام و دلیل عقلی و مناس و حواس و غیر ما احتیاج ندارد و همه اشیا مغیبه را بدون آنها می داند بخلاف انبیا و اولیا و سایر
 برایا که بوجی و الهام و غیر ما احتیاج دارند و عینی غیر الهامی دانسته اند و اولیا و انبیا خصوصاً سرور انبیا با علام الهی اخبار بسیار
 از امور غیبیه داده اند مخلص کلام خاتم مجتهدین حافظ شهاب الدین ابن حجر مکی که در شرح بزمیه در تحت قول من عالم الغیب ما ید

أنكره الغائب وهو ما لا يشك فيه لكن بالثبوت اليقيني وأما بالنسبة إليه تعالى فالحق من عالم الشهادة وحض بالذكر على حد قوله تعالى عالم الغيب
 فلا يظهر على غيبه أحد الآيات لأن العلم بافهم وأظهر ولأن أكثر علوم نبينا صلى الله عليه وسلم متعلق بالمغيبات بدليل فقلت علم الأولين
 والآخرين في الحديث المشهور ولأنه تعالى اختص به من حيث الاحاطة والشمول بعلمه بالكمالات والنجرات فلا ينافي ذلك اطلاع
 الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الخمس التي قال فيها صلى الله عليه وسلم في خمس لا يعلمهن إلا الله لا بها جزئيا
 معدودة لا غير والكار المعزلة لذلك مكاررة فقد وقع للأولياء والأولياء من ذلك ما لا يمكن تحده لا سيما ما وقع لنبينا محمد صلى الله
 عليه وسلم ونيز شخص كلامه في كونه شرح مذكور في الكار والكماتين أحدهما يجب على كل أحد أن يعتقد أن الله تعالى هو المختص
 بعلم الغيب وما حصل لرسله وأوليائه منه فهو ما يوحى من الله والهام وفي الحديث إني لأعلم ما علمت ربّي تأنيها في بيان ما أشار إليه
 الأنبياء من كثرة ما أخبر به صلى الله عليه وسلم من المغيبات ما في القرآن منها ما لا يحيط به أحد وخبر الطبراني أن الله قد رفع إلى الدنيا فانا
 انظر إليها وإلى ما هو كائن فيها إلى يوم القيامة كما تأملنا نظر إلى كفى هذه وخبرني داود قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم مقامًا فأتى
 شيئًا إلى قيام الساعة إلا حدّثناه وفي الحديث الصحيح فقلت علم الأولين والآخرين وضح أنه صلى الله عليه وسلم أخبر بموت النجاشي
 يوم موته بالجيشة وصلى عليه بالصحاب وانه وابا بكر وعمر وعثمان صعدوا أحدًا فترك فخره برهقه وقال له أشت فاعلم عليك نبى و
 صديق وشهيدان فاستشهدوا أن ملك كسرى وقصر قطع بعده من العراق والشام فكان كذلك في زمن عمر وانه قال لسرقه
 كيف بك إذ ألبست سوارى كسرى فالبسها عمر له فما زال ملك كسرى في زمنه تحقيقًا لذلك وأخبر عمر العباس بديره بآثاره ملكه
 من المال عند زوجة ولم يطلع عليه أحد غيرهما وأخبر بكتاب حاطب إلى ابل مكة وبموضع ناقته حين ضلّت وتعلقت بجناحها في الشجرة
 وبأن قرينًا بعد الاحزاب لا يغزونه وبأن شهيدًا والميرجيش الذي أرسله لموته ببلد بارض الشام يوم قتلهم زيد بن حارثة مجعفر بن
 ابي طالب فبذل الله بن رواحه رضي الله عنهم وبأن بنته فاطمة رضي الله عنها أول ابنه لحوقه فاشت بعده ثمانية أشهر وشبه وبأن
 أشقى الأولين والآخرين قاتل على كرم الله وجهه بضرته في يافوخه فقتل من وجه الحجة فخره الشقي بن ملحج فخره كذلك فأت منها
 وبأن معاوية رضي الله عنه على مرامته وانه لم يغلب رواها ابن عسكرو من ثم قال على كرم الله وجهه يوم صفين لو ذكرت هذا
 ما قاتلته وبأن عثمان يقتل مظلوما ورواية ثقل وانت تقرأ البقرة قطرة من ديك على فسيفسائهم الله وى موضوعه وبواقعة الحرة من
 عسكرو زيد عامله الله بعد له بالدينه فاشت نفوس أهلها والبصاعهم واهلهم وقتل سبائة يحفظون القرآن منهم ثمانية صحابي و
 اقتض منها الف عذرا وبواقعة الجمل وصفين وقال عائشة والزبير لعلى رضي الله عنهم ولذلك قال على الزبير لا يزل يري شهيد
 الشدك الله بل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قاتله وانت له ظالم فالهرف الزبير وقال على ولكن نسيت وتقول
 له في الحسن كرم الله وجهه أن ابني هذا سيد وسيفعل الله به بين فستين عظيمتين من المسلمين فكان كذلك فانه يوجب بعد ابنيه ملكًا طغيًا

سنة أشهر ثم سار لمعاوية باليمن الغافلاً تراء الجمعان على كثرة الفريقين وأنه لا يثلب احدا حتى يقتل الفريق الآخر فرق على المسلمين
 رجمهم ورفض الملك في جنب ذلك ابتغاء لوجه الله كما جاء عنه كرم الله وجهه ثم ارسل لمعاوية ليشترط عليه شروطاً ونزل عن الخلافة فاعل
 اليه قراطاً اتفق وقال بشرط ما شئت فاشترط ونزل عن الملك فصار معاوية من يومئذ خليفة حقيقة وتقبل الحسين كرم الله
 بالطف واخرج بيده تربة وقال فيها مصحح فصح خبر ساذن ملك القطر تربة ان يزور النبي صلى الله عليه وسلم فاذن له دكان
 في يوم اتم سلمة فامر باصلي الله عليه وسلم ان تحفظ الباب فجاء الحسين فافتحه فقبضه صلى الله عليه وسلم فقال له الملك ان تحب ان نعم
 قال ان ائتيتك ستقتله وان شئت اريتك المكان الذي يقتل به فاراه فجاء بسبيته بالكسر رتل خشب وارتاب احمر فاخذته ام
 فجعلته في ثوبها قال الرازي كذا نقول انها كربلاء وفي رواية انه قال لها اذا صار دماً فاعلمي انه قد قتل واخبر ابن عباس بانه سمي
 لما راى جبريل معه في صورة رجل واخبر ام عبد الله بن عباس رضي الله عنهما بانها سبكتة وبانه ابو الخلفا وبان منهم الشفاح والمهدي
 واخبر بان الترك ستقلب على العرب حتى تلحقها بمناب الشح والقيصوم وقوله يرشك الناس ان يغيروا الكتاب الابل فلا يجدون عالماً
 الكبر من عالم المدينة قال ابن عيينة وغيره هو مالك بن النضر ثم كاذب الناس يزعمون على باب لاخذ العلم حتى يقتلون ومن روى عنه
 من الاكابر الزهري والشافعي والاوزاعي امام اهل الشام والليث امام اهل مصر وابو حنيفة وصاحبه ابو يوسف وحماد
 وذو النون المصري والفضيل وابن المبارك وابن ادهم وبعاليم في قریش رجمهم الله وأنه يملأ أطباق الارض علماً وقال احمد وغيره
 الشافعي لانه لم يشر في طباق الارض لقرشي صحابي او غيره ما انشر للشافعي اي والذي انشر لعل ابن عباس من نحوها مسائل قليلة
 جداً كما نعلم ذلك من تبركهم واطلع عليه وزعم الصافعي ان الحديث موضع بنو فية واما فيه نوع ضعيف ذكره الشاهد بخبره وقد
 جمع الحفاظ الحسناني في طرق كتاب مشفق واخبر بان النجاشي الذين على كرم الله وجهه وان فيهم رجلاً اسود احدى ثدييه
 مثل ثدي المرأة فعاتلهم على واخرج الرجل حتى رآه الناس بالوصف الذي وصفه صلى الله عليه وسلم واخبر صلى الله عليه وسلم بالراه
 واثمهم يرضون الاسلام والقدرية والرجزية وبان امته شقوق على ثلثة وسبعين فرقة وبانها من ارض الحجاز لضي لها اعناق الابل
 بمصرى فخرت نار عظيمة على نحو حلية من المدينة المشرفة ولقد متهان لزللة عظيمة كعبه عشاء الاربعاء ثالث جمادى الاخير سنة
 اربع وخمسين وسبائة ولم يزل يشتد بغلي كغلياب البحر الى ان ارتجت منها الارض ومن عليها حتى اتقن اهل المدينة بالهلاك وكثرت
 الزلازل حتى وقع منها في يوم واحد ثمانية عشرة زلزلة لكن ببركة صلى الله عليه وسلم كان بخشي المدينة نسيم بارود ووزيت من مكة وجبال
 بصري وانطلقت ليله الا ترى سابع عشرين جب وتداويع الموحون في اخبارها ما يطول اسقصاءه واذا تأملت ما اطلعه الله
 تعالى عليه من الغيب لا سيما ما يتعلق بامر الصحيفة علمت ان ذلك من تمام عنايته ربه تعالى عليه انتهى وتجنس تالجان سرور
 عالم صلى الله عليه وسلم باعلام الهى وعنايات رباني كاعيا بغيبات يسار لوده وازامور بي شمار خبر داده اند قيصري در

فصل تاسع مقدمه شرح فصوص سفير مايد فاعلم ان الذي عليه مدار احكام العالم وهو مركز دائرة الوجود من الازل لا بد واجدا باعتبار حكم الوجود
وهو الحقيقة المحمدية وباعتبار حكم الكثرة متعدد وقبل انقطاع النبوة قد يكون القائم بالمرتبة القطبية نبيا ظاهرا كالبراهيم صلوات الله عليه
قد يكون وليا خفيا كالخضر في زمان موسى عليه السلام قبل تحققة بمقام القطبية وعند انقطاع النبوة اعني نبوة التشريع باتمام دائرتها
وتطهير الولايات من الباطل انتقلت القطبية الى الاوليا مطلقا فلانزال في هذه المرتبة واحد منهم قائم في هذا المقام ليحفظ به هذا الترتيب
والنظام وينزوي في كمار ولا يتصور هذه الربوبية المطلقة الا باعطاء كل ذي حق حقه وافاضة جميع ما يحتاج اليه العالم وهذا
لا يمكن الا بالقدرة التامة والصفات الالهية جميعا فكل الاسماء يتصرف بها في العالم حسب استعداداتهم ولما كانت هذه الحقيقة
اي الحقيقة الانسانية مشتتة على الجهتين الالهية والعبودية لا تقع لها ذلك اصالة بل تنعكس وهي الخفاة فلها الاحياء والامانة والطف
والعبر والرضا والسخو وجميع الصفات لتصرف في العالم وفي نفسها وبشرتها ايضا لانها منه وبكائه عليه السلام ومخبره وضيق صدره
لا ينافي ما ذكرناه بعض مقتضيات ذاته وصفاته ولا يعرب عن علمه مثال ذرة في الارض ولا في السماء من حيث مرتبة وان كان
يقول انتم اعلم بامور دنياكم من حيث بشرية انتهت فيز قيصري وفصل تاسع مقدمه ذكر مسطره وقال الشيخ في فتوحاته في بيان المقام
القطبي ان الكامل الذي اراد الله ان يكون قطب العالم خليفة الله فيه اذا وصل الى العناصر مثلا متنزلا في السفر الثالث ينبغي ان
يشاهد جميع ما يدان يدخل في الوجود من الافراد الانسانية الى يوم القيمة وبذلك الشهود ايضا لا يستحق المقام حتى يعلم مراتبهم في
من دبر كل شيء حكيمه وانفس كل ما صنع برحمته انتهت فيز دروي ميگويد لذلك قيل الانسان الكامل لابد ان يسري في جميع الموجودات
كسرمان التي فيها انتهت حاصل ابن هبل ساند وروايات انكذ انبيا واوليا در علم غيب استقلال ندارند بلكه باعلام الهي تعالى شانه زمينيا
بسيار خبر داده اند چنانچه امام نودي در جواب سائلي ميفرمايد نقل سوال وجواب بعينه انك سوال ما معني قوله تعالى قل لا يعلم من
في السموات والارض الغيب الا الله وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا يعلم ما في غد الا الله واشباه هذا من القرآن والحديث مع انه
قد وقع علم ما في غد في معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم وكرامات الاوليا **الجواب** معناه انه لا يعلم ذلك استقلال الا الله و
اما المعجزات والكرامات فحصلت باعلام الله تعالى للانبياء والاوليا ولا استقلال لهم انتهى پس ازان بايد دانست كه احاطه علي
نيز صفت خاصه خداست تعالى وتقدس جزى از كليات وخبريات از علم دى تعالى برون نيت لقوله تعالى ان الله قد احاط
بكل شيء علما ولقوله تعالى فوق كل ذي علم عليم **جامي** عدد دريگ در بيان ما هنا عدد در گها به بستا هنا بهمه نزدك او بود
ظاهر بهمه در علم او بود حاضر خاتم مجتهدين وشرح حمزة مي گمارد الغيوب كلها لم يطلع الله عليها احدا واما غايت من اطلعه على
جزئيات مخصوصة انتهى وجامي در شرح فصوص يعقوبيه مي طرزه وليس المقصود من الكشف الواقع لبعض الناس في بعض الاوقات
الا ان يطلع العبد المكاشف اى يحصل له الاطلاع في امر خاص شاء الله اطلعه عليه لا غير كما قال ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء

فصل تاسع مقدمه شرح فصوص سفير مايد فاعلم ان الذي عليه مدار احكام العالم وهو مركز دائرة الوجود من الازل لا بد واجدا باعتبار حكم الوجود
وهو الحقيقة المحمدية وباعتبار حكم الكثرة متعدد وقبل انقطاع النبوة قد يكون القائم بالمرتبة القطبية نبيا ظاهرا كالبراهيم صلوات الله عليه
قد يكون وليا خفيا كالخضر في زمان موسى عليه السلام قبل تحققة بمقام القطبية وعند انقطاع النبوة اعني نبوة التشريع باتمام دائرتها
وتطهير الولايات من الباطل انتقلت القطبية الى الاوليا مطلقا فلانزال في هذه المرتبة واحد منهم قائم في هذا المقام ليحفظ به هذا الترتيب
والنظام وينزوي في كمار ولا يتصور هذه الربوبية المطلقة الا باعطاء كل ذي حق حقه وافاضة جميع ما يحتاج اليه العالم وهذا
لا يمكن الا بالقدرة التامة والصفات الالهية جميعا فكل الاسماء يتصرف بها في العالم حسب استعداداتهم ولما كانت هذه الحقيقة
اي الحقيقة الانسانية مشتتة على الجهتين الالهية والعبودية لا تقع لها ذلك اصالة بل تنعكس وهي الخفاة فلها الاحياء والامانة والطف
والعبر والرضا والسخو وجميع الصفات لتصرف في العالم وفي نفسها وبشرتها ايضا لانها منه وبكائه عليه السلام ومخبره وضيق صدره
لا ينافي ما ذكرناه بعض مقتضيات ذاته وصفاته ولا يعرب عن علمه مثال ذرة في الارض ولا في السماء من حيث مرتبة وان كان
يقول انتم اعلم بامور دنياكم من حيث بشرية انتهت فيز قيصري وفصل تاسع مقدمه ذكر مسطره وقال الشيخ في فتوحاته في بيان المقام
القطبي ان الكامل الذي اراد الله ان يكون قطب العالم خليفة الله فيه اذا وصل الى العناصر مثلا متنزلا في السفر الثالث ينبغي ان
يشاهد جميع ما يدان يدخل في الوجود من الافراد الانسانية الى يوم القيمة وبذلك الشهود ايضا لا يستحق المقام حتى يعلم مراتبهم في
من دبر كل شيء حكيمه وانفس كل ما صنع برحمته انتهت فيز دروي ميگويد لذلك قيل الانسان الكامل لابد ان يسري في جميع الموجودات
كسرمان التي فيها انتهت حاصل ابن هبل ساند وروايات انكذ انبيا واوليا در علم غيب استقلال ندارند بلكه باعلام الهي تعالى شانه زمينيا
بسيار خبر داده اند چنانچه امام نودي در جواب سائلي ميفرمايد نقل سوال وجواب بعينه انك سوال ما معني قوله تعالى قل لا يعلم من
في السموات والارض الغيب الا الله وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا يعلم ما في غد الا الله واشباه هذا من القرآن والحديث مع انه
قد وقع علم ما في غد في معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم وكرامات الاوليا **الجواب** معناه انه لا يعلم ذلك استقلال الا الله و
اما المعجزات والكرامات فحصلت باعلام الله تعالى للانبياء والاوليا ولا استقلال لهم انتهى پس ازان بايد دانست كه احاطه علي
نيز صفت خاصه خداست تعالى وتقدس جزى از كليات وخبريات از علم دى تعالى برون نيت لقوله تعالى ان الله قد احاط
بكل شيء علما ولقوله تعالى فوق كل ذي علم عليم **جامي** عدد دريگ در بيان ما هنا عدد در گها به بستا هنا بهمه نزدك او بود
ظاهر بهمه در علم او بود حاضر خاتم مجتهدين وشرح حمزة مي گمارد الغيوب كلها لم يطلع الله عليها احدا واما غايت من اطلعه على
جزئيات مخصوصة انتهى وجامي در شرح فصوص يعقوبيه مي طرزه وليس المقصود من الكشف الواقع لبعض الناس في بعض الاوقات
الا ان يطلع العبد المكاشف اى يحصل له الاطلاع في امر خاص شاء الله اطلعه عليه لا غير كما قال ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء

فان قلت قوله صلى الله عليه وسلم فعلت علم الاولين والاخرين يدل على عموم اطلاعي وان كان في بعض الاوقات قلت لانه لم يقل
 فان ما يعلمه الاولون والاخرون اخر خاص بالنسبة الى معلومات الحق سبحانه وتعالى وعلمه فالتثبت في الحديث علمه التام في
 مقام الشرح والمنع منها علمه التفصيلي مقام القلب الله تعالى العلم بجزء العلوم وشرح وقر اول مشنوی میگوید انسان کامل مخصوص
 قطب الاقطاب بعد تمام شدن سیروی و رسیدن بجا بعد فنا اعیان ثابته را مشاهده میکند و استعداد آن اعیان منكشف
 میگردد و پس هر حال که بر آن اعیان جاری میشود و خواهد شد علی الاجمال منكشف میشود و پس سعادت ازلیه و شقاوت ازلیه هر دو
 آشکار میگردد و بدوی و این نیست که تمام اعیان ممکنات علی التفصیل با احوال مای آن او را منكشف میشود و این در حق بشر محال است
 چنانکه منصوص است در فصوص الحکم و چگونه چنین باشد و الا مساوات او با الله تعالى لازم می آید انتهی و سند العلماء در تفسیر سوره
 قمر می نویسند اگر کسی خواهد که باین طریق یکی از مخلوقات تقرب پیدا کند ممکن و مطروفت و بیش آنست که درین نوع تقرب
 متقرب الیه را و چیزی باید اول احاطه علی باو کار فلیتیه و لسانیه ذکر باشد یا وصف مخالف آنکه و از بنده و مدارک و آنست
 تا ذکر قلبی و لسانی هر دو را که معلوم کند و دوم قوت نزدیک شدن و در مذکر که او را آمدن و از ناپدید کردن و حکم صفت او پیدا کرد
 که در عرف شرع آنرا و نودندنی و نزول و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است هیچ مخلوق را حاصل نیست
 آری بعضی گفته و در حق بعضی از معبودان خود و بعضی بر پرستان از زمره مسلمین در حق پیران خود امر اول را ثابت میکنند و در وقت
 احتیاج بهمین اعتقاد با آنها استعانت می نمایند اما مطر دغنی باشد و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشتباه درین
 اجنبی است و بهمین دو امر کارخانه مسدود تمام میشود و الا ممکن نبود که بنده باریب نزدیک شود و نیز در وی می نگارند پس خاصه ذات
 حضرت حق است عز و علا که بسوی یاد کننده خود نزول میفرماید و نزدیک میشود و مذکر که او را پیری کند و بر لطائف باطنه او مستولی
 میگردد و باین تدائی واقعی حقیقی حکم روح او میگردد و نسبتی که روح را با بدن است این تدائی را با روح او بهم می رسد و دیگر
 مخلوقات هر چند روحانیات باشند اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذکر مطلق شوند و دوم استیلا و دایمی بر روح و اگر نمی توانند کرد
 که شیخه شان عن شان او تعالی لا یشغله شان عن شان انتهی حاصل این همه اسناد و روایات آنکه احاطه علی صفت خاصه خداست
 تعالی و تقدس هیچکس درین صفت شرکت ندارد اگر شریک بودی افضل مخلوقات و سرور کائنات صلی الله علیه و سلم را احتیاج
 بجا سوس اخبار نویس مشاوره بودی و در مقدمه تاثیر نخل انتم اعلم با مودیه که نفرمودی و برای دریافت خیریت امیر المؤمنین
 عثمان بنی باری رقیه که کجیش بحرب کرده بودند و تعلق خاطر داشتی و حال ایشان از زنی نه بر سیدی و از تهمت منافقان برآید
 عائشه پیش از ورود وی مطلق بودی و عاصم دیگر چند صحابی را با طرف مکه محظوم و مضاف صحابی را بنجد نفرستادی و بدست
 کفار مقتول نشدندی و یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام گریان بودی و بصهارت از دست ندادی و

علم به عموم اطلاعی و ان كان في بعض الاوقات قلت لانه لم يقل فان ما يعلمه الاولون والاخرون اخر خاص بالنسبة الى معلومات الحق سبحانه وتعالى وعلمه فالتثبت في الحديث علمه التام في مقام الشرح والمنع منها علمه التفصيلي مقام القلب الله تعالى العلم بجزء العلوم وشرح وقر اول مشنوی میگوید انسان کامل مخصوص قطب الاقطاب بعد تمام شدن سیروی و رسیدن بجا بعد فنا اعیان ثابته را مشاهده میکند و استعداد آن اعیان منكشف میگردد و پس هر حال که بر آن اعیان جاری میشود و خواهد شد علی الاجمال منكشف میشود و پس سعادت ازلیه و شقاوت ازلیه هر دو آشکار میگردد و بدوی و این نیست که تمام اعیان ممکنات علی التفصیل با احوال مای آن او را منكشف میشود و این در حق بشر محال است چنانکه منصوص است در فصوص الحکم و چگونه چنین باشد و الا مساوات او با الله تعالى لازم می آید انتهی و سند العلماء در تفسیر سوره قمر می نویسند اگر کسی خواهد که باین طریق یکی از مخلوقات تقرب پیدا کند ممکن و مطروفت و بیش آنست که درین نوع تقرب متقرب الیه را و چیزی باید اول احاطه علی باو کار فلیتیه و لسانیه ذکر باشد یا وصف مخالف آنکه و از بنده و مدارک و آنست تا ذکر قلبی و لسانی هر دو را که معلوم کند و دوم قوت نزدیک شدن و در مذکر که او را آمدن و از ناپدید کردن و حکم صفت او پیدا کرد که در عرف شرع آنرا و نودندنی و نزول و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است هیچ مخلوق را حاصل نیست آری بعضی گفته و در حق بعضی از معبودان خود و بعضی بر پرستان از زمره مسلمین در حق پیران خود امر اول را ثابت میکنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد با آنها استعانت می نمایند اما مطر دغنی باشد و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشتباه درین اجنبی است و بهمین دو امر کارخانه مسدود تمام میشود و الا ممکن نبود که بنده باریب نزدیک شود و نیز در وی می نگارند پس خاصه ذات حضرت حق است عز و علا که بسوی یاد کننده خود نزول میفرماید و نزدیک میشود و مذکر که او را پیری کند و بر لطائف باطنه او مستولی میگردد و باین تدائی واقعی حقیقی حکم روح او میگردد و نسبتی که روح را با بدن است این تدائی را با روح او بهم می رسد و دیگر مخلوقات هر چند روحانیات باشند اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذکر مطلق شوند و دوم استیلا و دایمی بر روح و اگر نمی توانند کرد که شیخه شان عن شان او تعالی لا یشغله شان عن شان انتهی حاصل این همه اسناد و روایات آنکه احاطه علی صفت خاصه خداست تعالی و تقدس هیچکس درین صفت شرکت ندارد اگر شریک بودی افضل مخلوقات و سرور کائنات صلی الله علیه و سلم را احتیاج بجا سوس اخبار نویس مشاوره بودی و در مقدمه تاثیر نخل انتم اعلم با مودیه که نفرمودی و برای دریافت خیریت امیر المؤمنین عثمان بنی باری رقیه که کجیش بحرب کرده بودند و تعلق خاطر داشتی و حال ایشان از زنی نه بر سیدی و از تهمت منافقان برآید عائشه پیش از ورود وی مطلق بودی و عاصم دیگر چند صحابی را با طرف مکه محظوم و مضاف صحابی را بنجد نفرستادی و بدست کفار مقتول نشدندی و یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام گریان بودی و بصهارت از دست ندادی و

المبعث والمكاشف اذا اراد كشف امر من الوجود تجلّى عليه تلك الارواح التي هي كلمات الله تعالى فيعبر بها باقيا بناد واسبابا وادعيا
فان كل روح من ارواح الوجود تجلّى في العالَم التي كانت اوصافا وفتوحا واخلقا على الجسم الذي كانت تدبره وهو كالحيوان
والمعدن والنبات والركب والبسط او على الصورة التي كانت الروح معناه وهو كالالفاظ والاعمال والاعراض مما اشبه ذلك
هذا اذا كانت قد برزت من العالم العلوي الى العالم العيني واما اذا كانت باقية على عالمها في العالم العلوي فانه يرانا كذلك صورة قاتنة
عليها من انواع الخلق ما يكون اوصافا وادعيا لا تظهر ما الذي هو الجسد او الصورة ولكنه يعلم ان لا وجود لها حينئذ الا من حيث
هو فياخذ منها ما شاء من العلوم لا من حيث هو لكن على ما تقتضيه حقيقتها بخلاف ما لو يرانا بعد برزنا الى العالم العيني فانه يعلم ان
وجوده ما حينئذ من حيثيتها فيكملها وتجيده بانواع ما حوته من العلوم والحقائق وفي هذا المشهد اجتماع الانبياء والاولياء وبعضهم يجتمع
اقتت فيه بزبد شهر ربيع الاول في سنة ثمان مائة من الهجرة النبوية فرأيت جميع الرسل والانبياء صلوات الله وسلامه عليهم
اجمعين والاولياء والعلماء العالمين والعلماء التسليخات ورائت روحانية الموجودات جميعها وكشفت عن حقائق الامور على ما هي
عليه من الازل الى الابد تحققت بعلم الالوهية لا يسع الكون ان تذكره فافيه وكان في هذا المشهد ما كان فطن خيرا ولا تسأل عن الخبر
خاص بنا فواض البيان في بحر هذا البيان حتى انما القدر الى ابراز هذه الدرر انتهى واما من رباني آنچه در رساله مباد و معاد و غير
شخصي بود و در لباس صوفيان كه سیدعت اعتقادی مبتلا شده بود این فقیر در حق او تردد داشت اتفاقا می بینم که انبیا صلوات
تعالی و التسلیات علیهم باجمعهم جمع اند و هم زبان واحد میفرمایند در حق آن شخص که نفس متا درین اشباحا طر سید که از شخص دیگر
که فقیر در حق او تردد بود نیز استفسار نماید درباره او فرمودند که آن متا و نیز امام ربانی آنچه در مکتوب دوست و پنجاه و نهم جلداول
در مقدمه شایه جان حیل که عابدان صمیم اند می نگارند که این جماعه در مشیت مخلص خواهند بود و نه در دفع بلکه بعد از بعثت و
احیاء اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باز از جرم معاتب خواهند ساخت و استیفا حقوق نموده در رزق
حیوانات غیر مکلف ایشان را معدوم مطلق و لاشئ محض خواهند فرمود پس غلو و کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غریبه را
چون در محضر انبیا کرام علیهم الصلوات و التسلیات عرضه نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند و العلم عند الله سبحانه
انتهی از همین مقام خبری دهد و خاتم مجتهدین از بعض علما در شرح بجزیه حکایت میکند آن من المعلوم انه صلی الله علیه و سلم حتی فی
قبره و انه لا یراه فی الیقظة الرویة النافثة الاولى و انه لا یجد ان من الکریم برودیة ان یکرّم بان الله المحجب بینة و بینة فهو صلی الله
علیه و سلم کون فی قبره یراه الاولیاء فی الیقظة فی قبره و یجاوونه و ان یجدت دیارهم و اختلف مراتبهم فی الحالة الواحدة
ولا یلزم من وقوع ذلك لهم من جهة الکرامة الباهرة انهم صحابة لان الصحبة انقطع بموت صلی الله علیه و سلم و اذا کان ثقی رآی
بعد موت و قبل و قبله غیر صحابی فهو لا یراه و لا یجد و لا یلزم من جهة الکرامة الباهرة انهم صحابة لان الصحبة انقطع بموت صلی الله علیه و سلم و اذا کان ثقی رآی

واقع میشود که غلط و اشتباه در معلومات او راه نمی یابد و در قوت عقلیه او مگر پیدا میکند که سبب آن اعمال صالحه کمال رغبت صادق
 میگردد و از اعمال بی کمال نفرت محفوظ می ماند و چون قوای بدنی او بحد کمال میرسد عقل تجربی نیز با تهتمی رسد و برای تکمیل
 خلق مبعوث می سازند و با معجزات تصدیق اوی فرمایند و معجزه گاهی از جنس اقوال می باشد مثل قرآن مجید و گاهی از جنس
 افعال مثل جاری کردن آب از انگلستان و همراه معجزات آیات عقلیه نیز اودامی دهند که موجب ایمان خواص مردم میگردد چنانچه
 معجزات موجب ایمان عوام می شود و آن آیات عقلیه چند قسمی باشد از انجمله است اخلاق کریمه و از انجمله است علوم صادق و از انجمله
 بیان شافی و محبت و از انجمله است انوار محبت و چون قاهران استدلال معجزات میکنند کمالان استدلال کلمات میکنند خصوصاً چون
 معالجه امراض روحانیه و تکمیل نفوس ناقصه و فیضان اشعه انوار بر همه صحنان از ایشان مشاهده میشود و تعین جازم به نبوت ایشان
 حاصل میگردد و اینها بعضی اوقات چیزی بیان میکنند که عقل نیز آنرا باور میکند چنانچه وجود حضرت حق تعالی و صفات کمال او
 و بعضی اوقات چیزی را بیان میکنند که عقل بالاستقلال در نمی یابد چنانچه احکام هر روزه باری تعالی در حق بندگان و بیان تفصیلات
 ثواب و عقاب بر اعمال صالح و اعمال فاسد و بیان حال افعالی که گاهی نیک میشوند و گاهی بد پس اگر تصدیق معجزات و آیات عقلیه
 انبیا باشد عقل محض خصوصاً در عوام سخن آنها باور نکند و فائده صحبت متحقق نگردد و چون معنی نبی تقدیر ضروری دانسته اند حالا
 معنی صدیق باید شناخت صدیق آن است که قوت نظریه او مثل قوت نظریه انبیا کامل باشد و از ابتدا عمر دروغ گفتن و سخن
 دور وید آوردن شایان او نباشد و در مقامات دینی اخلاص تام از وی سر برزند که اصلاً شوب حفظ نفس در وی نباشد و از
 علائمه صدیق آن است که در عزم خود تزلزل نکند و در نماز هر چند حادثه تعجب پیش آید بچپ و راست التفات نکند و مبر و علائمه او برابر
 باشد و کسی را معنی نماید و علم تعبیر رو یا خبر بداند و شهیدان است که قلب او بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا باور رسانیده اند بهنجی
 قلب او از قبول کند گویا می بیند و لهذا دودن جان در امر دین نزد او اسهل کاری باشد که گویا ظاهر مقتول نشده باشد و
 قوت عقلیه او در کمال قریب بقوت انبیا است و صالح آنکه هر دو قوت او از مرتبه کمال انبیا است ترافقه ده لیکن سبب کمال متابعت
 ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیره دور داشته از یاد حق آنقدر پر کرده باشد
 که گنجایش چیزی دیگر در آن نماند و نام ولی هر چند شامل این بر سه گروه است لیکن بیشتر این لفظ بر صالحان اطلاق کرده میشود و چیزی که
 شامل این چهار فرق است یعنی انبیا و صدیق و شهید و صالحین از علما آن است که حضرت حق ایشان را دوست می دارد و تکفل
 رزق ایشان میفرماید بهنجی که ممتاز از سایر ناس باشد و از اعداء خود ایشان را محفوظ می دارد و انیس ایشان می باشد و در غربت و دور
 نفوس ایشان غیری می دهد که سبب آن غیرت بخدمت ملوک و امارا راضی نمی شوند و بهت ایشان را بلند میفرماید پس راضی نمی شوند
 با آنکه بقا و ثواب دنیا آوده گردند و دلها را ایشان را منور می سازد پس ایشان را چیز نامعلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر

تفصیل

معنی صدیق

معنی شهید

معنی صالح

بآن نرسند مگر بجهت شیده در عمر طویل دینینه های ایشان را کشاده می سازد پس بجهت ثانی دنیا و مصیبت های آن و موقوف اقارب و
 دیگر تکلیفات و شداید تنگ دلی نمی شوند و نیز برای ایشان بهیچ می دهند که در قیوم سرکشان و جباران تاثیر می کند و برکت در کلام و
 آفتاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم مجتبان ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان بی در پی ظاهر
 میگرداند و نزد خود ایشان را جانی و مرتبه می بخشد که دعای ایشان مستجاب میشود بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او را میگرد
 و خصوصیات و علامات که ایشان را در عالم برزخ و مواقع قیامت و در عالم ملکوت می دهند از آن قبیل نیست که عوام مومنین بآن
 استدلال توانند کرد و الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی **فائدة سی و یکم** در زیارت قبور و سفر زیارت و مباحثی که با بدانکه زیارت
 قبور مومنین و دعا برای ایشان مستحب است و فاقا کذا فی البحر الرائق و العالگیری زیرا که مرگ رایا دمی و ماندن از قساوت قلب و رغبت
 دنیا می ماند و سبب رقت قلب و باعث عبرت و تذکر آخرت میگردد و چنانچه در حدیث آمده که زور و القبور فانه تذکره کرم الاخرة
 و عده در آن دعا و اتموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع
 میرفت و سلام می داد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان کذا فی شرح المشکو و زیارت سرور عالم صلی الله علیه و سلم با جماع علماء
 دین قولاً و فعلاً از افضل سنن و او کده مستحبات است قاضی عیاض رحمه الله میگوید زیارت قبر سرور عالم سنتی است مجمع علیها فضیلتی است
 مرغوب فیها بعضی از علماء مالکیه بوجوب آن رفته و دیگران تاویل آن بسنن واجب کرده و گویند که مراد بسنن واجب سنن موعده است غایت
 تاکید کذا فی جذب القلوب و احترام اهل قبور و وقت زیارت در استقبال و قرب و بعد و نشست و مراعات ادب بقدر مراتب
 ایشان که در حین حیات می کرد و واجب است زیرا که صالحان را در حق زائران خود بر اندازند ادب ایشان را و ادب معنی است که با بوند کردن
 فی جملح الرموز و شرح المشکو و اللالی الفاخرة فی تذکرة الآخرة **س** بهر زیارت چو روی پیش قبر بزرگیش تو منظور دار
 کذا فی زاد الاخرة و مخدوم محمد شامی سندى در کتاب حیات القلوب فی زیارة المحبوب در آداب زیارت سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 می نگارند که چون فارغ شود از حمد و ثنا و دعا تجدید کند توبه را پس بیاید بسوی قبر شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم بارتعاف
 ادب و خضوع و خشوع بسیار و تواضع و انکسار و وقار پس بایستد چشم پوشیده و منع کند اعضا و خود را از حرکت و فارغ نماید طلب
 خود را از وساوس و علایق و بند و دست راست بر دست چپ چنانکه در نماز و بایستد در وقت زیارت استقبال وجه شریف آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم مستدیر قبله و بهو المستحب عند الائمة الاربعه كما صحح به ابن جماعة و غیره انتهی و صاحب فتاوی عالمگیری
 میطر از و یقف کافی الصلوة و پیش صورت الکریمه البهیمه کانه نائم فی تحیه عالم بیسم کلامه کذا فی الاختیار شرح المختار انتهی بلکه
 غیر از این اگر متوجه بسوی اکنه مشبکه شود و با جلال و عظیم استحضار صورت مقربان الهی نماید منافی شریعت نیست محض سعادت
 و اکتساب قربت بود که ذکر شیخ الهندی فی الملاحج و تکلمیه و سند العلماء در جواب فیم الدین مطبوعه سنه ۱۲۳۲ هجری میفرماید بعد از نماز عشا

در دو بهر صیغه که باشد صد بار توبه بسمت مدینه منوره شده و استخار صورت مبارک جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند انتهی
 و در سفر زیارت اختلاف است قال صاحب مفتاح البیت العتیق قال النودی اختلف العلماء فی شدۃ الرحال و افعال المطلق الی غیر
 المساجد الثلثه کالذیاب الی قبور الصالحین و الی الواضحات الفاضله و نحو ذلک فقال الشیخ ابو محمد الجوزی من أضما بنا جوهرهم و الصبیح
 عند اصحابنا هو الذی اختاره امام الحرمین و المحققون انه لا یحرم و لایکره انتهی و قال الشیخ علی القاری فی الخفی فی شرح من العلم فیه
 ای فی الصحیحین و غیرهما من حدیث ابی هریره و ابی سعید لانتد و الرجال ای لا یتطلب بکنته البعاع بالسفر إليها الا الی مسجدی هذا
 و المسجد الحرام و المسجد الاقصی و لا یمنع هذا زیارة قبور الانبیاء و الاولیاء لان المحصر فی حق المساجد دون سائر الشایعیه انتهی و
 شیخ الهند در ترجمه مشکوٰۃ میفرماید اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین در رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعضی مباح
 دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بحر این سه جاد است نباشد اگر نذر کنند در غیر این سه
 مسجد واجب نمیکرد و وفاق آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد دیگر جز این سه مساجد سفر جائز نباشد اما مضمهر
 و دیگر خبر مساجد خارج اند از مفهوم این کلام انتهی و در جذب القلوب می نگارد اما حدیث لانتد و الرجال الا الی ثلثه مساجد
 چنانچه قاعده بخوبی که وجوب جنسیت مستثنی منه است مرستی را در استثناء مفرغ اقتضاء آن کند پس منع مطلق سفر غیر این سه
 لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر غیر این مساجد و حال آنکه سفر برای حج و جهاد و هجرت از دار کفر و تجارت و سایر مصالح دنیای
 جائز و مشروع است باتفاق انتهی و امام حجه الاسلام در اصل هفتم رکن دوم کیمیا میفرماید قسم دوم سفر برای عبادت است چون
 حج و غیره و زیارت قبور انبیاء و اولیاء و صحابه و تابعین بلکه زیارت علما و بزرگان که نظر در روی ایشان عبادت است و برکت دعا
 ایشان بزرگ بود و یکی از برکات مشاهدۀ ایشان آن بود که رغبت اقتدا کردن بایشان پیدا آید پس دیدار ایشان هم عبادت
 بود و هم تحم عبادت نامی بسیار بود چون فوائد انفاس سخنهای ایشان با آن یار شود و فوائد مضاعف گردد و زیارت مشهود
 قبر بزرگان رفتن روا بود و بقصد و اینکه رسول صلی الله علیه و سلم گفت لانتد و الرجال الا الی ثلث مساجد یعنی مسجد که در مدینه
 و بیت المقدس و ایلی است بر آنکه بیعاج و مساجد تبرک میکنند که همه برابر است مگر این سه بقعه اما چنانکه زیارت علما که زنده باشند
 درین نیاید آنها که مرده باشند هم درین نیاید پس زیارت قبر انبیاء و اولیاء رفتن باین قصد و سفر کردن باین نیت روا بود و نهایی
 و صاحب نفحات و احوال ابوالکلام رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیانی قدس الله تعالی ستره میفرماید و مدلیشی از او
 سوال کرد که چون این بدن را در خاک ادراک نیست و بدن مکتسب است با روح از وی مفارق شده و در عالم ارواح حجاب
 نیست چه احتیاج است بسرخاک رفتن و فائده چیست چه در هر مقامی که توجّه کند روح بزرگی همان باشد که بسرخاک رفته شیخ
 فرمود که فائده بسیار دارد یکی آنکه چون زیارت کسی میرود چند آنکه می رود توجّه او زیادت میشود و چون بسرخاک رسد و بچسب

مشاهده کند خاکِ اوجِ حق و او نیز مشغول شود و بکلی متوجه گردد و فائده بیشتر باشد دیگر آنکه هر چند ارواح را حجاب نیست و همه جهان را
یکی است اما در بدنی که بعد از سال با وصیت داشته باشد و بدن محسوس که بعد از حشر با الابد خواهد بود و آنجا باشد آن موضع نظر او تعلق
او بیشتر بود که بموضع دیگر پس حکایت کرد که یک نوبت در خلوت جنید قدس الله تعالی تشریف بودم و از خلوت وی ذوق تمام می رسید
جنید که در آن خلوت بوده است بیرون آمدم و بهر خاک او رفتم آنجا آن ذوق نیافتم این معنی بخندست شیخ قدس سره بگفتم فرمود که آن ذوق
بسبب جنید یافتی یا نه گفتم بلی گفت در موضعی که در عمر خود پیدا است که چند نوبت آنجا بوده باشد و ذوقی حاصل میشود در بدنی که
چندین سال دائم با او صحبت داشته بود اولی باشد که ذوق بیشتر حاصل شود اما شاید که بسبب مشغولی حق بر سر خاک در توجیه تقصیری افتاده
باشد آخر ذوق که اهل علی پوشیده باشد ذوق آن مشاهده می توان کرد و بدن از خرقه نزدیک تر است و فواید زیارت بسیار است که آنجا
توجه کند بر روحانیت مصطفی صلی الله علیه و سلم فایده یاد آید اگر بدین رود روحانیت مصطفی صلی الله علیه و سلم از رفتن او در پنج راه با خبر
باشد چون آنجا رسد بحسب بند روئنده پاک آنحضرت را و بکلی متوجه شود فائده آن با فائده این چهرست و اهل مشاهده را این معنی حق
باشد البته اگر بر سر خاک رفتن فائده نداشتی سرور عالم صلی الله علیه و سلم زیارت اهل بیع و شهید واحد زرقی ازین اسناد بهویدا است که
زیارت قبور مستحب و بر سر خاک رفتن بلکه توجیه بصورت مقبور داشتن موجب سعادت و کتاب قربت بود صاحب مصباح الانام
در فصل سیزدهم میفرماید قال الامام الغزالی فی الاحیاء فی الکتاب السابغ من ریح العبادات و بهو کتاب اسرار الخ قال صلی الله علیه و سلم
لا تشدوا الرجال الا لثلاثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی نزه و المسجد الاقصی و قد ذهب بعض العلماء الى الاستدلال بهذه الحديث فی المنع
من الرحلة لزيارة المشاهير و قبور العلماء و الصالحين و ما تبين لي ان الامر كذلك بل الزيارة مأمورة بها قال صلی الله علیه و سلم كنت في بيتكم
عن زيارة القبور فرؤوا ما و الحديث اما و في المساجد الثلاثة مماثلة فلا بد الا و فيها مسجد فلا معنى للرحلة الى مسجد آخر و اما المشاهير فلا
فان بركة زيارة بها على قدر درجاتهم عند الله نعم لو كان في موضع الا مسجد فلا الرحلة الى موضع فيه مسجد و يتقل اليه بالكلية ان شاء الله
ليست شعري بل يمنع هذا القائل من شد الرجال الى قبور الانبياء مثل ابراهيم و موسى و يحيى و غيرهم فالتنع في ذلك في غاية الاحالة
و اذا جوز ذلك فقبور العلماء و الاولياء و الصالحين في معناها فلا مسجدان يكون ذلك من غرض الرحلة كما يكون زيارة العلماء في الحجة
من المقاصد و في الرحلة انتهى و اما ما يقع من المنكرات اذا قدرنا وقوع اختلاط النساء بالرجال فمحتاج الى ان تنكر المنكر من حيث هو و لا
ترك الامر الكلي للاحقر الجزئي قال المقرئ في الارشاد في باب الجهاد و جاز في بناء لشرك بهن و قد حضر الحسن البصري و ابن سيرين
رحمهما الله في بعض الجناز و كان فيها لخط فاراد ابن سيرين ان يرجع فقال الحسن له لو كان رأيا بدعة تركنا سننا كثيرة فافهم
ذكره الامام زكريا في شرح رسالة الغفرى و قريباً منه ما ذكره الشيخ محمد ابن احمد العدني في شرح تراجم البخاري و سئل الامام العلامة
عبد الله بن عمر حمزة رحمه الله لو كان متبع جنازة بالنوع من المنكرات كخروج النساء و اختلاطهن بالرجال هل يكون معذوراً في ترك

الخروج اذ لم يكنه بنى المنكر فاجاب لا تترك الحق لاجل الباطل فان قدر على انكار شي من ذلك في غروجه فقل وان عجز كان جورا
 على كراهية ذلك بقلبه وقد اجاب ابن عبد السلام بحجاب طويل موافق لما ذكرناه والله اعلم انتهى من فتاوى الهدى والهدى وقد سئل الشيخ ابن حجر
 النجاشي صاحب التختة عن زيارة قبور الاولياء في زمن ميتين مع الرحلة اليها بل يجوز مع انه يجتمع عند ذلك العبر مغاسد كثيرة كاختلاط النساء
 بالرجال واتساع السرج والكثيرة وغير ذلك فاجاب بقوله زيارة قبور الاولياء قرينة مستحبة وكذا الرحلة اليها وقول الشيخ ابى محمد لا يستحب الرحلة
 الا لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم وده الغزالي بانه قاس منع ذلك على ما منع الرحلة لغير المساجد الثلاثة مستوية في الفضل فلانما
 في الرحلة اليها واما الاولياء فانهم يتفاوتون في القرب من الله تعالى ولتبع للزائر بزيارة تبرع مع الاداءات بحسب معارفهم واسرارهم فكما
 بالرحلة اليهم فائدة آتى فائدة فمن ثم منية الرحلة اليها للرجال فقط بعقد ذلك العقد نذرنا وما اشار اليه السائل من تلك البدع
 والمحرمات فالغرائب لا تترك لشيء ذلك بل على الانسان فعلها وانكار البدع وانزالها ان امكنه وقد ذكر الفقهاء في الطواف
 المندوب فضلا عن الواجب انه يفعل ولو مع وجود النساء وكذا الرمل لكن امرؤه بالبعد عن ميت وينهى عن ما يراه محرما بل وينهى
 ان قدر ومن اطلق المنع الزيادة خوف ذلك الاختلاط يلزمه ان يقول يمنع الطواف والرمل بل الوقوف بعرفة والوقوف
 والرمي اذا خشى الاختلاط ونحوه ولم يمنع الامة شيئا من ذلك مع ان فيه اختلاطا آتى اختلاطا واما منع النفس الاختلاط لا غير
 ولا تعز بجلالة من انكر الزيارة خشية الاختلاط فيتعين حمل كلامه على ما فصلناه وقرئناه والالم يكن له وجه وزعمه ان زيارة الاولياء
 بدعة لانها لم تكن في زمن السلف ممنوع وتبعية تسليمه فليست بدعة منها بل قد تكون البدعة واجبة كما صرحوا به انتهى الجواب
 لابن حجر وعبارة الجواهر وندب زيارة القبور وقراءة ما يشرود وعاء له ولا بدعة في الاجتماع في يوم مخصوص عند قبر عالم ونحوه بل هو
 زيارة مندوبة ونيز صاحب مصباح الانام وفضل مفههم في انكار ما علم ان من مفوات النجدي منة الرحلة لزيارة سيد المرسلين وخاتم
 النبيين وحبيب رب العالمين محمد صلى الله عليه وسلم وعلى آله وصحبه والتابعين وسلم عليهم جميعين بل زار ناس من الاحياء فلما وصلوا اليه
 الدريعية خلق لحاجهم واركبهم مغلوبين من الدريعية الى الاحياء حتى انه في هذه السنة الذي عبروا عليه الى الدريعية من الافاق وقصدتهم
 الزيارة للنبي صلى الله عليه وسلم وانما سمع بعضهم يقول المشركين فلو لم يسرون طريقة الدينية والسليطين يعني جماعة يخلقون معاصم
 ان ابن تيمية شيخ الاسلام ما يمنع الزيارة وان قال بعدم استحباب الرحلة وابل محمد قال لا تحب الرحلة الا لزيارة النبي صلى الله
 عليه وسلم كما قدمناه في خاتمة الفصل الثالث عشر وقدره عليه الامام الغزالي في الاحياء وعلى الذي لم يقل باستحباب الرحلة للاولياء فانظر
 الفرق هذا يقاب الزائر للنبي وابن تيمية لم يقل ان الزائر مخطئ بل يقول بالزيارة وعدم استحبابها ويعتصم بالرحلة الى المسجد النبوي
 ما أجده من كلام ابن تيمية فهو مجزئ عنه ونيز صاحب مصباح الانام وفضل مذكورى طاز وذكروا في الاحياء ان الله وكل بقبره
 صلى الله عليه وسلم ملكا يبلغه سلام من يسلم عليه من امته ثم قال هذا في حق من لم يحفر قبره فكيف بمن فارق الوطن وقطع البوادي

شوقاً الیه تنبی و صاحب مصباح الانام فی الفضلین المذکرین کلام لا یجملہ المعام فائده سی و دوم در تبرک قال صاحب
الجلالین فی تفسیر سورۃ البقرۃ وقال لهم نبیهم لا تطلبوا منہ آیه علی ملک ان آیه ملک ان یاتیکم التابوت الصندوق کان فیہ صور
الانبیاء انزلہ اللہ تعالیٰ علی آدم واستقر علیہم الخالق علیہ واخذوہ مکملوا لیستحقون بر علی عہد و ہم ولقد ثبوتہ فی القتال و
یسکون الیک قال تعالیٰ فیہ سیکنتہ طمانینۃ لعلو کبر من ربکم و قبیۃ قاترک ال موسیٰ وال مارون ای ترکاه و ہونعلا موسیٰ وعصاه و عاتر
مارون و قبیۃ من السن الذی کان نزل علیہم و رضاض اللواج یجملہ الملائکہ حال من فاعل یاتیکم ان فی ذلک لایۃ لکم علی ملک ان کنتم
مومنین و مولانا دہلوی در فتح الرحمن میفرماید و گفت ای شاہنشاہ ایشان بر ایشان نشان بادشاہی ادا آن است کہ باید بشما صندوق
کہ در آن آرام دل است از رودگار شما و قبیۃ از تبرکاتی کہ گذشتندش ال موسیٰ وال مارون بر میدارند اورا فرستگان بر آئند در حضور
نشانہ است شمارا اگر باور دارندہ اید و مولوی عبدالقادر دہلوی در موضح القرآن می نگارد اور کہا انکو انکی بنی فی نشان اسکی
سلطنت کا یہ کہ آوی نکو صندوق جس میں دل جمعی ہی تمہاری رب کی طرف سی اور کچھ بھی چیزیں جو چھوڑ گئی موسیٰ اور مارون
کی اولاد اٹھا لائیں اسکو فرشتی استہین نشانی پوری ہی نکو اگر یقین رکھتی ہوائنتہی داین فائده بر حاشیہ موضح القرآن می طر ارد
بنی اسرائیل میں ایک صندوق چلا آتا تھا اس میں تبرکات تھی موسیٰ و مارون کی لڑائی کی وقت سردار کی اگی لپیٹے۔ اور دشمن
حملہ کرتی تو اسکو اگی دہریتی۔ پھر اللہ فتح دیتا۔ جب بدینیت ہو گئی وہ صندوق ان سی چھن گیا۔ غنیم کی ماتھے لگا۔ اب جو طاوت
بادشاہ ہوا وہ صندوق خود بخود رات کی وقت اسکی گھر سے سامنے ہی آمو جو دہو اسب یہ کہ غنیم کی شہر میں جہان رکھا ان پر
بلا تری ہانچ شہر ویران ہوئی۔ تب ناچار انہوں نے دو بیلون پر لا کر ٹانگ دیا۔ پھر فرشتی سیدوں کو ٹانگ کہ یہاں لی آئی
انتہی وقال صاحب الجلالین فی تفسیر سورۃ یوسف علیہ السلام اذ ہبوا بقیمیس ہذا و ہبوا قمیصا ابرہیم الذی لبسہ صین النبی فی النار کان
فی عنقہ فی الحب و ہون الجنة امرہ جبریل بارسالہ قال ان فیہ ریختہا و لا یبقی علی منی الا عوفی فالقوۃ علی وجہ ابی یات نصر
بصیر اذ قال البضا فلما ان زائدۃ جاء البشیر یہودا بالقمیص کان قد حل قمیص اللہ فاحبت ان یغفرہ لکما انزلہ العاۃ طرح اہل قمیص
علی وجہ فارتد بصیر ا و مولانا دہلوی در فتح الرحمن می فرماید بریدین پیرا بن مرابن فلکندش بر روی پدر من تا شود و بنیادین
در وہی میفرماید پس چچن باید پیش می فرزدہ ہندہ انداخت قمیص را بر روی وی پس بدیا گشت و مولوی عبدالقادر دہلوی در موضح
القرآن می نگارد لیجا و کرتا میر اور قالو منہد بر میری باب کی کہ چلا آوی انکھوں سی و یکھتا و نیز در وہی می نگارد و چرب پہنچا خوشخبری
والا اولادہ کرتا اسکی منہد پر تو آتا پھر انکھوں سی و یکھتا انتہی ازین آیات ثبوت برکات باید دریافت وقال شیخ الاسلام زکریا فی
شرح الرسالۃ القشیرۃ فی اثبات کرامات الاولیاء کان الشیخ معروف الکرنی من اعظم الناس برکات حتی ان قبرہ نریاق مجرب من
اخذ منہ شبا عوفی انتہی وقال صاحب النہایۃ ان الامام الرضی عنہ بجواب نقیض اعقاب الاولیاء علی قصد التبرک من غیر کہ انتہی انتہی

صاحب مصباح الانام فی الفضلین المذکرین کلام لا یجملہ المعام فائده سی و دوم در تبرک قال صاحب الجلالین فی تفسیر سورۃ البقرۃ وقال لهم نبیهم لا تطلبوا منہ آیه علی ملک ان آیه ملک ان یاتیکم التابوت الصندوق کان فیہ صور الانبیاء انزلہ اللہ تعالیٰ علی آدم واستقر علیہم الخالق علیہ واخذوہ مکملوا لیستحقون بر علی عہد و ہم ولقد ثبوتہ فی القتال و یسکون الیک قال تعالیٰ فیہ سیکنتہ طمانینۃ لعلو کبر من ربکم و قبیۃ قاترک ال موسیٰ وال مارون ای ترکاه و ہونعلا موسیٰ وعصاه و عاتر مارون و قبیۃ من السن الذی کان نزل علیہم و رضاض اللواج یجملہ الملائکہ حال من فاعل یاتیکم ان فی ذلک لایۃ لکم علی ملک ان کنتم مومنین و مولانا دہلوی در فتح الرحمن میفرماید و گفت ای شاہنشاہ ایشان بر ایشان نشان بادشاہی ادا آن است کہ باید بشما صندوق کہ در آن آرام دل است از رودگار شما و قبیۃ از تبرکاتی کہ گذشتندش ال موسیٰ وال مارون بر میدارند اورا فرستگان بر آئند در حضور نشانہ است شمارا اگر باور دارندہ اید و مولوی عبدالقادر دہلوی در موضح القرآن می نگارد اور کہا انکو انکی بنی فی نشان اسکی سلطنت کا یہ کہ آوی نکو صندوق جس میں دل جمعی ہی تمہاری رب کی طرف سی اور کچھ بھی چیزیں جو چھوڑ گئی موسیٰ اور مارون کی اولاد اٹھا لائیں اسکو فرشتی استہین نشانی پوری ہی نکو اگر یقین رکھتی ہوائنتہی داین فائده بر حاشیہ موضح القرآن می طر ارد بنی اسرائیل میں ایک صندوق چلا آتا تھا اس میں تبرکات تھی موسیٰ و مارون کی لڑائی کی وقت سردار کی اگی لپیٹے۔ اور دشمن حملہ کرتی تو اسکو اگی دہریتی۔ پھر اللہ فتح دیتا۔ جب بدینیت ہو گئی وہ صندوق ان سی چھن گیا۔ غنیم کی ماتھے لگا۔ اب جو طاوت بادشاہ ہوا وہ صندوق خود بخود رات کی وقت اسکی گھر سے سامنے ہی آمو جو دہو اسب یہ کہ غنیم کی شہر میں جہان رکھا ان پر بلا تری ہانچ شہر ویران ہوئی۔ تب ناچار انہوں نے دو بیلون پر لا کر ٹانگ دیا۔ پھر فرشتی سیدوں کو ٹانگ کہ یہاں لی آئی انتہی وقال صاحب الجلالین فی تفسیر سورۃ یوسف علیہ السلام اذ ہبوا بقیمیس ہذا و ہبوا قمیصا ابرہیم الذی لبسہ صین النبی فی النار کان فی عنقہ فی الحب و ہون الجنة امرہ جبریل بارسالہ قال ان فیہ ریختہا و لا یبقی علی منی الا عوفی فالقوۃ علی وجہ ابی یات نصر بصیر اذ قال البضا فلما ان زائدۃ جاء البشیر یہودا بالقمیص کان قد حل قمیص اللہ فاحبت ان یغفرہ لکما انزلہ العاۃ طرح اہل قمیص علی وجہ فارتد بصیر ا و مولانا دہلوی در فتح الرحمن می فرماید بریدین پیرا بن مرابن فلکندش بر روی پدر من تا شود و بنیادین در وہی میفرماید پس چچن باید پیش می فرزدہ ہندہ انداخت قمیص را بر روی وی پس بدیا گشت و مولوی عبدالقادر دہلوی در موضح القرآن می نگارد لیجا و کرتا میر اور قالو منہد بر میری باب کی کہ چلا آوی انکھوں سی و یکھتا و نیز در وہی می نگارد و چرب پہنچا خوشخبری والاولادہ کرتا اسکی منہد پر تو آتا پھر انکھوں سی و یکھتا انتہی ازین آیات ثبوت برکات باید دریافت وقال شیخ الاسلام زکریا فی شرح الرسالۃ القشیرۃ فی اثبات کرامات الاولیاء کان الشیخ معروف الکرنی من اعظم الناس برکات حتی ان قبرہ نریاق مجرب من اخذ منہ شبا عوفی انتہی وقال صاحب النہایۃ ان الامام الرضی عنہ بجواب نقیض اعقاب الاولیاء علی قصد التبرک من غیر کہ انتہی انتہی

حق باشد چنانچه منکر زعم میکنند پس باید که منکر کرده شود توسل و طلب و عازر صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این
 ممنوع نیست با اتفاق بلکه مستحب است با اتفاق و شائبه است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت مغفول شدند و بیرون
 آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول ممنوع شدند با آنچه عازر
 شدند از اوقات بعد از حیات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فائده
 استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالق قدس مستهلک باشند و راهبوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توحیدی
 باین مقدار نباشد چنانچه در فائده نیست و بنهم از تفسیر عزیز میگوید ^{در فائده نیست} باین مقدار نباشد چنانچه در فائده نیست و بنهم از تفسیر عزیز میگوید
 بعالق دنیا مانده باشند و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متکلمان ظاهر میگردد و نعم اگر از آن
 اعتقاد کنند که اهل قبول مشرف و مستبد و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
 دارند و چنانکه می کنند آنچه حرام و مبنی عنه است و در دین از تعلیل قهر و سجده مران و نماز لبوی وی و جز آن از آنچه نبی و تحذیر واقع
 شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری ندارد و خارج محبت است و حاشا از عالم شریعت
 و عارف با حکام دین که اعتقاد بکنند این اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مروی و محکم است از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح
 کتمه و استمداد از آن خارج از حضرت و مذکور است در کتب در سائل ایشان مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر
 کنیم و شاید که منکر و متعصب شود و کند او را کلمات ایشان عافا نا الله من ذلک سخن در اینجا از وجه علم و شریعت است آری مروی
 و مسنون در زیارت سلام بر موی و استغفار مرایشان و قرأت قرآن است و لیکن در اینجا نبی از استمداد نیست پس زیارت با
 انداد و موی را و استمداد از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال ناز و مزور و باید دانست که خلاف در غیر اینهاست صلوات الله
 و سلامه علیه جمیع کتب ایشان آخیا اند بجات حقیقی و نیادی با اتفاق و ادوایا بجات اخروی و کلام درین مقام بجا آید
 و تطویل کشید بر زعم منکران که در قریب این زمان فرقه پیدا شده اند که منکر اند استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند
 ازین دایره فانی بدار بجا و زنده اند نزد پروردگار خود و مروق اند و خوشحال اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجهان بجناب
 ایشان را مشرک بجا و عبده اصنام می دانند و می گویند آنچه می گویند و عوام است که تحقیق و تفصیل این مسئله محظور خاطر فایز بود و
 الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الحمد لله رب العالمین حقاً و ارباب الباطل باطلا و ارباب اجتناب و الله اعلم و حکمه و احکام است
 و نیز شیخ البند در باب پانزدهم جذب القلوب می نگارد اما توسل و استشفاع بخصرت سید رسل و استعانة و استمداد بجاه و جناب او
 صلی الله علیه و آله و سلم فعل انبیاء و مرسلین و سیرت سلف و خلف صالحین است چه پیش از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت
 پوشید و چه بعد از آن وقت هم در حیات و بیوتیه و هم در عالم برزخ و هم در عصر قیامت که انبیاء و مرسل را مجال لطق و تاب و مزون
 نباشد و می صلی الله علیه و آله و سلم فتح باب شفاعت کند و اولین و آخرین را مستغرق بجا نعمت و مشمول نوازه رحمت گرداند و در استمداد

از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم درین بر چهار موطن اخبار و آثار بود و پیوسته و نیز شیخ الهند در وی می طراند و مقرر است که از این
 موطن اربعه که توسل است از حضرت سید العباد صلی الله علیه و آله و سلم در این واقع است موطن اقل که توسل بر روح مقدس است
 پیش از تقبل خلعت جمانیت مخصوص جناب اوست و هیچ یکی از انبیاء و اولیاء درین تقبلی عظمی با وی مشارکتی و مساومتی
 و عدم در و نقص در غیر آن حضرت درین باب کما فی است اما توسل بجناب وی در نشأ حیات و نبوی ظاهر است که از خصایص آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نیست بلکه بعضی تا بهمان اورا که بشرف متابعت و نسبت قربت او مشرف اند چنانچه آل اصحاب و دیگر اولیاء
 ائمت رضوان الله علیهم جمیع نیز ثابت است و ثبوت کرامت و تصرف ایشان در کائنات که ما نحن فی فردی از افراد است در
 اثبات مطلب کما فی است و از توسل عین الخطاب از عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهما در قضیه امتیاز نبوی پیوند و پیچش
 از علما در وی خلافا معلوم و متحقق نیست و کذلک توسل است از پیوسته شفاعت روز آخرت انبیاء و اولیاء و صالحین ائمت را نیز جایز
 است چنانچه در کتب عقاید ذکر یافته اما تبرک و توسل در عالم سرنخ و موطن قبر و خصاص و بجزایر قدسی سمات انبیاء و صلوات
 الله علیهم جمیع ترد است و ظاهر جواز است و غیر ایشان از اولیاء الله و صلوات ائمت و الله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت
 حیات با جمیع اعیان روح میت و شعور و ادراک و قرب و منزلت او عند الله که بایان عمل صالح و شرف اتباع سید رسل حاصل شود
 با آنکه حقیقت معنی توسل است از سوال و دعا است از جناب صمدیت بوساطت محبتی و کرمی که بدین بنده خاص وارد یا طلب و انکسار
 از روحانیت این بنده دعا و خواستش از حضرت عزت بوسیله قربتی و کرامتی که مراد است در آن فرگاه و در و نقص صریح در و
 حاجت نیست از جهت وجود بقا ذات متوسل به بخلاف موطن اقل بلکه عدم در و نقص بر منیع آن کما فی است نعم اگر دلیل قاطع بر
 اختصاص آن بجزایر انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم قاضی است یا بر منیع آن درست آید و الظاهر عدم الدلیل المذكور اگر گویند موت
 بر بیان حصول قرب الهی در غیر شخص معصوم معلوم و متیقن نیست گویم بقا آن در اینانی که بشیر اند از آن خصوصاً و عموماً مقطوع است
 فیجوز التوسل بهم و لا قائل بالفصل با آنکه در و آثار و نقل اخبار از مشایخ کبار که از باب کشف و عرفان اسرار عالم مثال اند حاصل می
 این شبهه است نعم بعضی از فقها درین مسئله خلاف گویند است و لکن الحق احق ان یشیع و الله اعلم انتهى بحذف الاسانید و آنست که توسل
 درین موطن اربعه که شیخ الهند باخبار و آثار در باب پانزدهم جذب القلوب متذکره و دیده است این مختصر گنجایش تفصیل آن
 ندارد پس از آن باید دانست که شخص کلام صاحب مصلح الامام سید علوی شافعی ترمیزی در فصل چهاردهم آنکه قال الامام الزمکی
 فی شرحه علی الصیاح الامام النووی و لا فرق بین ذکر التوسل و الاستغاثه او التشفع او التوجه به صلی الله علیه و سلم او غیره من الانبیاء
 و کذا الاولیاء و قال لیس فی ان منعه ابن عبد السلام فی الوالی لانه صحیح جواز التوسل بالاعمال مع کونها اعضاءاً فالذوات الغائیه
 اولی انتهى و نیز باید دانست که در طلب عا از روحانیت بنده استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بجزایر حق است چنانچه از علما

در تفسیر کبریّه و آیات شریفین میفرماید لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر یوحیی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را منظر حق تعالی نداند حرام است
 و اگر استعانت محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر حق الله و نظر بکار خاند اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استعانت
 ظاهری نماید و در از عرفان نخواهد بود و در شرح نیز جایز در و است و اینها و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده و در حقیقت این نوع
 استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بجزئی حق است لا غیر انبی استغاثه ازین اسناد و آنکه در توسل بابینا علیهم السلام چه در حیات و چه
 در ممات اتفاق صوفیه و فقهاء است و بکذا در توسل بغیر بنیاد و حالت حیات اتفاق است اما در توسل بابل قبور بنی الصوفیه اتفاق
 است و بین الفقهاء اختلاف و این امر توسل محقق و مقرب است نزد اهل کشف و کمال تا آنکه از ایشان بسیاری را فیض و فتوح ابروا
 رسیده و این طایفه را در اصلاح ایشان اویسی خوانند مولانا دهلوی در انتخابه درین نسبت اولیست میفرماید اعلم ان الشیخ ابی
 الحسن الخرقانی اخذ عن روحانیة ابی زید البسطامی کتبه اوتیس قدس الله سره من منیج الا نور علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و
 بکذا نسبت سلطان العارفين الی روحانیة جعفر الصادق و المعروف من خدمته و محبته غیر صحیح است و نیز در انتخابه می طراز و فالشیخ ابوعلی
 العارم مدی اخذ ایضاً عن خواجی ابی الحسن الخرقانی عن الشیخ ابی زید البسطامی من طریق الباطن لاسن طریق الظاهر فان وفات الشیخ
 ابی زید قبل ولاده خواجی ابی الحسن بمدة مدیده و الشیخ ابو زید عن سیدنا الامام جعفر الصادق اخذ من طریق الباطن لا الظاهر لان
 ولاده الشیخ ابی زید بعد وفات الامام جعفر الصادق بمدة مدیده انتهی مولانا جلال الدین رومی در بیان اولیست شیخ ابو الحسن الخرقانی
 میفرماید **س** همچنان آمد که او فرموده بود و ابی الحسن از مردمان او را شنود و که حسن باشد مریدی را متمم و درس گیرد هر صباح از
 ترتب و گفت من هم نیز خواش دیده ام و در روان شیخ این شنیده ام و هر صباحی رو بهادی سوی گور و ایستادی تا صبحی اندر
 حضور و تا مثال شیخ پیش آمدی و تا که فی گفتی بر شگالش حل شدی و تا یکی روزی بیاید با سعاد و گور را بر برف تو پوشیده بود
 قوی بر تو بر نهان چون علم قبه دید و جانش شد بغم و با گش آمد از حفره شیخ جی و تا انا اذ عوک کی تنی الی ذین بیایین سو
 بر او از من شتاب و عالم از برف است روان من متاب و حال اوزان روز شد خوب و پدید و آن عجائب را که اول می شنید و
 و ملخص کلام صاحب بهات مولانا دهلوی در فائده نسبت اولیست آنکه بایست که مناسبت بروحی خاص حاصل شود بحیثی که فضایل
 دی استماع کرده مجتبی خاص بهم رساند و آن محبت سبب کشاده شدن راهی گردد میان آن روح و این کس یا بحیثی که آن روح
 فرستد وی یا بجدوی باشد و در وی بهمت ارشاد و متباین خود ممکن شده یا بحیثی مناسبی جلی که در نهایت وقت است پس آن
 شخص را در مقام می بیند و از وی مستفید می شود و صاحب این نسبت را لا بد نسبت ارواح مشایخ صوفیه حجت یا فردا محبت و عشق
 حاصل شود و وفانی مشایخ دست دهد و در هر کسی عالی دیگر و واقعه دیگر ظاهر شود و از اینجا است حفظ اغراس مشایخ و مواظبت زیارت
 قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان اقسای تمام کردن تعظیم آثار و اولاد و متباین ایشان و از

ثمرات این نسبت زویشان جماعت است و منام و فائده از ایشان یافتن و در جهالت فطنانی صورت آن جاوده پدید آمدن و خل
 مشکل می یابن صورت منسوب شدن و آنچه بدان ماند باید دانست که صاحب نسبت ادبیه را نسبت آن ارواح راجع خاص به
 میشود که در جوهر روح این کس مندرج باشد نقطه در ویامه بخلاف قرار و اما چون این کس بخواهد می رود و حواس ظاهر و از شواغل
 خویش استراحت می یابد و فی الجمله خلاصی از احکام طبیعت می یابد همان صورت مکنون ظریفی بر روی کار می آید و انقباض دی
 مقصور می گردد و بدان جانب و از این چیزهای سنگین و معاطلهای رنگین ظاهر میشود بالجمله از ثمرات نسبت ادبیه هر قسم که باشد رویت
 واقعات و مشتمل است و آنکه در مان در خواب برای او دلایل عظمت و شرف بیند و او را قبول کند و در مصیقت و شدت او
 نهرتی از غیب حاصل شود و غالباً در محاش خود نماید غیبی می بیند و آنکه بی بییر ظاهر بطریق قوم مشغول می شود و جذبی و ماضی
 می یابند و در عین هجوم اسباب غفلت انجذاب خاطر از ایشان نرود غالباً از مناسبت ارواح خالی نشینند بتفصیل و مانند اند
 و هرگز آنکه درین عالم ظاهر شود و لا محاله او را شجی و صورتی خاص است ازین عالم که بوی معیون میگردد و باین اعتبار توجیه عالم غیب
 بآن شخص میشود و بیشک این برزه مثالیست حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از ائمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اول کسی که فاتح جذب شده است و در آنجا قدم نهاده است حضرت امیر المؤمنین علی اند که م الله تعالی وجهه و لهذا سلاسل طرق بدر
 جناب راجع می شوند و در اولیاء ائمت و اصحاب طرق اتمی کسی که بعد تمام راه جذب با کد وجهه باصل این نسبت میل کرده است
 و در آنجا بوجه اتم قدم زده است حضرت شیخ محمد الدین عبدالقادر جیلانی اند و لهذا گفته اند که ایشان در قبر خود مثل آفتاب تشریف می کنند
 این فقیر را گامانیده اند که طریقه ایشان آن است که بعد جذب بخلاف این نسبت رنگین گردد و ایضا در ثلث مصطفویه خصوصاً درین
 روزگار هیچ کس نبیند و در بزرگ از جهت غوارق عادت مشهور تر نیست و این معنی مقتضی آن است که توجیه عالم را بسوی خود مشج
 بایشان بیند بالجمله این اسباب مقتضی آن شد که امروز اگر کسی را مناسبتی بروح خاص پیدا شود و از آنجا فیض بر دارد غالباً بیرون
 نیست نسبت حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه یا نسبت حضرت غوث جیلانی و آنکه مناسبت بسائر ارواح دارند باعث بر
 خصوصیت آن اسباب طاریه شده اند مثل آنکه دی محبت آن بزرگ بسیار دارد و در قبر وی بسیار می رود و این معنی سلسله جنیان
 از جهت قابل گشته است و آن بزرگ را بهمت قویه بوده است و در ترتیب منتسبان خود و آن بهمت هنوز در روح دی باقی است
 و این معنی سلسله جنیان از جهت فاعل است و بسا است که او نبی عالم ارواح است اجمالاً ولیکن در نظردی این مناسبت مشج شد
 بشخصی خاص لا سباب بهنا لک چون این فقیر را روح مشایخ صوفیه متوجه شد اثر آن توجیه در خود بچند وجه یافت از آن جمله محلول
 قوای طبعیه بهیمیه و از آن جمله آنکه روح آن عزیز بمنابره حوضی باشد مثلاً از آب و نور آفتاب و از ظاهر و باطن او احاطه کند و همه
 شمع گردد همچنان یاد داشت و توجیه بجانب غیب در وی ظهور کند و او را از جمیع جانب احاطه نماید در ضمن این کلمات باید دانست

شرح
 سواد خصی که از او چون سیاه بظلمت ۱۲۲
 سواد خصی که از او چون سیاه بظلمت ۱۲۲
 سواد خصی که از او چون سیاه بظلمت ۱۲۲

وكذلك باقى الملائكة السماوية والعنصرية والجن ايضا وان كان لها اجسام نارية كما قال الله تعالى فهم خلقنا من طين
من ناره والنفوس الانسانية الكائنة ايضا يتشكون باسكال غير اشكال لهم الحسنة وهم في دار الدنيا القوة الشاغلهم من انبائهم
وبعد استقامتهم ايضا الى الاخرة لازدا وتلك القوة بار تعال الروح البدني ولهم الدخول في العوالم المملوكة كلها كدخول
الملائكة في هذا العالم وتشكلهم باسكال ابد ولهم ان يظهر في خيالات المكاشفين كايظهر الملائكة والجن ومولاهم وهم
بالبدل لا انتهى وقد شرح فيس يوسفى في كتابه اعلم ان المرئى في صورة غير صورته الاصلية او على صورته قد يكون باراد
المرئى قد يكون بارادة الراى وقد يكون بارادتها وقد يكون غير ارادتها اما الاول كظهور الملك على بيتى من الانبياء
في صورة من الصور وظهر الكلى من الاناسى على بعض الصالحين في صورة غير صورته واما الثانى كظهور روح من الارواح
المملوكة والانسانية باستئصال الكمال المتصرف اياه الى عالمه ليكشف معنى ما يختصا علميه واما الثالث كظهور جبريل النبى
صلى الله عليه وسلم باستئصال اياه ونعت الحق اياه الى النبى صلى الله عليه وسلم واما الرابع فكلوة زير مثلاً صورة عمر في
النوم من غير قصد وارادة منها انتهى پس ارادة مرئى بكلامه اذ مرئى شرط ظهور صورته مرئى فبست كما مر اساده الغيا
فائدة ششم وچشم در درازا ارباب حاجات از آفره آفيا و اموات صاحب حسن حصين شيخ القراء والمحدثين فى
محمد بن محمد بن محمد الجمرى ميفر مايد ومن كانت له ضرورة فليستوها فحسن وضوءه رواه الترمذى والنسائى وابن ماجه و

حاكم ويصطفى زكيتين رواه النسائى ثم يدعوا اللهم انى تسلك واتوجه اليك ببيتك محمد بنى الرحمة يا محمد بنى التوجه بك الى
ربى فى حاجتى هذه لتقضى الى اللهم شفعة فى رواه الترمذى والنسائى وابن ماجه وحاكم انتهى وشيخ الهند در اشعة المعاني
فى شرح المشكوة در باب جامع الدعائى كذا وعنه عثمان بن حنيف بضم حاء مهله وفتح فون وسكون تحت ايدى صحابى
از شرف انصار ومعدود است در اهل كوفه قال ان رجلاً ضرب البصر فى النبى صلى الله عليه وسلم كفت بدستى حره
نايباً ايدى بغير افعال قال فع الله ان يعافينى پس كفت دعاكن خدا را كه عافيت دهد وشفا بخند مرا يعنى از نايبان
فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت پس كفت انخرت اگر ميخواي دعاي كنم و اگر ميخواي صبري كن فهو خير لك
پس صبر كن بر نايبانى بتر است مرزا حبيب ثواب آخرت زيرا كه ثواب ان بتر است و در حديث آمده است كه
فرمود حق تعالى چون مبتلا گردانم بنده خود را بد چشم وى و بنده صبر كنند عوض آن بتر است و هم بوى قال فادعوك كفت
ان مرد عافيت ميخواي پس دعاكن خداى را و اين از جهت اضطراب و عدم صبر و اختيار او بود و مرثا ب و اين از جهت
راضى نشد از وى و بغير شريف مقيد بدانشد و هم در اخر مودكه دعا كن و ليكن چون مضطرب و بيد دعاى تلقين كرد
مرا و را خود را شفيع و وسيله استجاب ساخت چنانكه ميفر مايد قال كفت عثمان بن حنيف فامر ان يتوضا فحسن

و در حديث آمده است كه فرمود حق تعالى چون مبتلا گردانم بنده خود را بد چشم وى و بنده صبر كنند عوض آن بتر است و هم بوى قال فادعوك كفت
ان مرد عافيت ميخواي پس دعاكن خداى را و اين از جهت اضطراب و عدم صبر و اختيار او بود و مرثا ب و اين از جهت راضى نشد از وى و بغير شريف مقيد بدانشد و هم در اخر مودكه دعا كن و ليكن چون مضطرب و بيد دعاى تلقين كرد
مرا و را خود را شفيع و وسيله استجاب ساخت چنانكه ميفر مايد قال كفت عثمان بن حنيف فامر ان يتوضا فحسن

پس امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را بر عایت شریک و آداب اسباغ و اكمال و بید خود بیدالدعا
و دعا کند یا بن دعا اللهم انی اسألك و اتوجه الیک خداوند بدرستی من سوال میکنم در وی آرام بسوی تو بچینک هجرتی
الرحمة وسیله پیغمبر تو که نام وی محمد است بنی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و بنی الرحمة کی از نا بهای
آن حضرت است انی تو حبت بک الی ربی بدرستی من روی آوردم وسیله تو سوی پروردگار خود خطاب با آنحضرت است
در بعضی روایات مرصع آمده که یا محمد انی تو حبت بک الی ربی لیقضی فی فی حاجتی فیه تا حکم کند برای من در حاجت
من این است و زیادت کلمه فی چنانکه دی بجا نه فرموده است و اصل فی فی فوری فی اللهم فشفعه فی خداوند پس قبول کن
شفاعت او را در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب انتهى و شیخ الهمد در باب پانزدهم جذب القلوب
پس از بیان حدیث مذکور میگوید و بعضی نیز تصحیح آن کرده باز یاد این عبارت در آخر این حدیث که فقام و قد انقهر
و فی روایة ففعل الرجل فیراؤه و در باب توشل و استنداد در باب حاجات بجناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
مثل سعت رزق و حصول اولاد و نزول مطر در عالم عیش و آسایش و امثال آن بسیار است انتهى این نیز توشل و استنداد و بر
نام علیه الصلوة و السلام در حالت حیات است اما بعد از وفات نیز آثار در وی در و دیافته چنانچه شیخ الهمد در باب پانزدهم
جذب القلوب می نگارد که توشل و استنداد و توشل بن حضرت علیه السلام بعد از وفات در وی نیز آثار در و دیافته
طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت می آرد که مردی بود که او را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود که روانی شد
و عثمان بن عفان رضی الله عنه اصلا بحال و نظر التفات نمی گذاشت آن مرد حال خود را عثمان بن حنیف برود
صورت علاج آن باز حجت گفت بموضا و وضو کن مسجد را و دور کعبه نماز بکن و بگو اللهم انی اسألك و اتوجه الیک
بنسب محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد از آن حاجت خود را عرضه کن آن مرد بر
و در آنچه در وی فرموده بود عمل کرد بعد از آن بر عثمان بن عفان آمد و بان پیش آمد و دست او را گرفت و بر عثمان آورد
و وی او را بغارش خاصه خود بنشاند و حاجت پر سید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد از این هر حاجتی که ترا باشد بگو تا
روا کنم آن مرد خوش حال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد عثمان بن حنیف رفت و گفت جزاک الله فیما اکر تو خیزی
عثمان در باب قضای حاجت من گفتی که این چنین ساخت و پیش ازین اصلا بحال من التفات نمی کرد گفت و الله من
هیچ باوی نگفتم بجز آنکه رسول خدا را دیده بودم صلی الله علیه و آله و سلم که ضریری پیش وی آمد و دعا خواست تا چشم او
بباز گردد و تمام آن حدیث سابق را سوق نمود پس بران قیاس نمودم که توشل بوی صلی الله علیه و آله و سلم موجب
قضاء حاجت و سبب بجا آمدن حاجت من است انتهى و صاحب دلائل الخیرات محمد بن سلیمان الجرجانی در حزب سادس می

در بعضی روایات مرصع آمده که یا محمد انی تو حبت بک الی ربی لیقضی فی فی حاجتی فیه تا حکم کند برای من در حاجت
من این است و زیادت کلمه فی چنانکه دی بجا نه فرموده است و اصل فی فی فوری فی اللهم فشفعه فی خداوند پس قبول کن
شفاعت او را در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب انتهى و شیخ الهمد در باب پانزدهم جذب القلوب
پس از بیان حدیث مذکور میگوید و بعضی نیز تصحیح آن کرده باز یاد این عبارت در آخر این حدیث که فقام و قد انقهر
و فی روایة ففعل الرجل فیراؤه و در باب توشل و استنداد در باب حاجات بجناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
مثل سعت رزق و حصول اولاد و نزول مطر در عالم عیش و آسایش و امثال آن بسیار است انتهى این نیز توشل و استنداد و بر
نام علیه الصلوة و السلام در حالت حیات است اما بعد از وفات نیز آثار در وی در و دیافته چنانچه شیخ الهمد در باب پانزدهم
جذب القلوب می نگارد که توشل و استنداد و توشل بن حضرت علیه السلام بعد از وفات در وی نیز آثار در و دیافته
طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت می آرد که مردی بود که او را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود که روانی شد
و عثمان بن عفان رضی الله عنه اصلا بحال و نظر التفات نمی گذاشت آن مرد حال خود را عثمان بن حنیف برود
صورت علاج آن باز حجت گفت بموضا و وضو کن مسجد را و دور کعبه نماز بکن و بگو اللهم انی اسألك و اتوجه الیک
بنسب محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد از آن حاجت خود را عرضه کن آن مرد بر
و در آنچه در وی فرموده بود عمل کرد بعد از آن بر عثمان بن عفان آمد و بان پیش آمد و دست او را گرفت و بر عثمان آورد
و وی او را بغارش خاصه خود بنشاند و حاجت پر سید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد از این هر حاجتی که ترا باشد بگو تا
روا کنم آن مرد خوش حال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد عثمان بن حنیف رفت و گفت جزاک الله فیما اکر تو خیزی
عثمان در باب قضای حاجت من گفتی که این چنین ساخت و پیش ازین اصلا بحال من التفات نمی کرد گفت و الله من
هیچ باوی نگفتم بجز آنکه رسول خدا را دیده بودم صلی الله علیه و آله و سلم که ضریری پیش وی آمد و دعا خواست تا چشم او
بباز گردد و تمام آن حدیث سابق را سوق نمود پس بران قیاس نمودم که توشل بوی صلی الله علیه و آله و سلم موجب
قضاء حاجت و سبب بجا آمدن حاجت من است انتهى و صاحب دلائل الخیرات محمد بن سلیمان الجرجانی در حزب سادس می

و اتموات عالم الغیب نیستند تا بجز و ندانند و تبلیغ مطلق باشد و در بارگاه عزت برای کل مشی کل متوسل و نمایند و نیز ارواح این اجداد قاضی الحاجات
 نیستند تا بجز و تبلیغ قضاء حاجت محتاج سازند بلکه تبلیغ مرادات و قضاء حاجات هر دو در دست عالم الغیب الشهادات و قاضی الحاجات است
 و الاثر مگر بیده پس خانی برشی در کار و قادر مختار در حل مشکلات و قضاء حاجات توانا است بآنکه عند الله بواسطه ملک یابی واسطه ملک
 تبلیغ حاجت متوسل بار و احب بزرگان نماید و بدعا ایشان قضاء حاجت سازد یا بعد تبلیغ با حصار صورتی و دفع بلیه نماید یا بدون تبلیغ
 با حصار صورتی قضاء حاجت فرماید یا مطلقا قضاء حاجت سازد و عسی ان تکره و اشیاء و هو خیر کم و عسی ان تجتوا شیاء و هو شر کم و الله اعلم
 و انتم لاتعلمون **فصل سی و ششم** در دو گانه قادر به بد آنکه دو گانه قادر به یا شرح شریف منافات ندارد و با سناد قوی ثابت
 بود شیخ الهند در اخبار اخبار در احوال سلطان الاولیاء سید عبدالقادر جیلانی میفرماید فرمود هرگاه از خدا چیزی خواهید بوسله من خواهید
 تا خواهم بشما با حاجت رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کتب کشف کرده شود و آن کثرت از و هر که منادی کند بنام من شدتی
 کشاده شود و آن شدت از و هر که توسل کند بمن بسوی خدا در حاجتی فضا کرده شود و آن حاجت مراد او فرمود کسی که در رکعت نماز
 بگزارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بعد از آن در دو نفر سید بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از سلام بعد از آن
 یا زده کام بجانب عراق برود و نام مرا گیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواهد حق تعالی آن حاجت او را فضا گرداند بمن
 و کرمه انتهی و الاضایح الهند و زوال المتعین می نگارد و وقتی سخن در دو گانه که شمس البصوة الاسرار و متعارف این سلسله عالی مقدرات
 افتاد فرمودند که شیخ ناخود این دو گانه را نمی گزارد و شیخ محمد بکری نیز انتساب باین سلسله علیه داشتند و بدان قائل نبودند فقیر
 عرض کرد که ذکر این دو گانه در پیچ الاسرار کرده است پس پیچ الاسرار طلبیدند فقیر نقل از اخبار آورده فرمودند این نقل مگر بایشان رسید
 باشد انتهی پیش ازین طابع علوم ظاهری و باطنی مولوی محمد باقر آگاه مدراسی در رد منکر دو گانه و دفع شبهات دوی رساله نظم آورد
 و دفع تکلیف دیگران فرموده است فقیر بیتی به تنسیخ رساله مذکوره می پردازد بسم الله الرحمن الرحیم حامداً و مصلیاً و مسلماً عظماء
 علماء اعلام و کبر اولیاء عظام که ارکان اسلام و اقطاب شرع عالی مقام اند اتفاق کرده اند برین که حضرت سید الاصفیاء امام اعظم
 جناب سید ابو محمد محی الدین عبدالقادر حسنی حسینی جعفری جیلانی رضی الله عنه و آرزو در اقامت شعا و شریعت و التزام احکام کتاب
 سنت چندان مبالغه داشتند و از هر صاحب حال که اندک فتور در تتبع شرع با هر انور دریافت می فرمودند تا پیش بهت می گماشتند
 که فریدی بران متصور نبود و عظمای آن جناب با فاده حقایق و علوم چهل سال و فتوی آن حضرت با فاضله پانزده علم سی و سه سال
 بود و مشایر علماء ماجدین از مفسرین و محدثین و فقهاء و اصولیین و غیرهم که چندی از آنها بامیر المومنین طهیب بودند و بسیاری از آنها از ارباب
 تصانیف را نقدند و تعداد ایشان طولی دارد تا گردان جناب عالی شان بودند تا آنکه با سناد صحیح متصل بروایت ثقات مکتل
 ثابت شد که چون آن جناب مجتبی زیارت حضرت امام احمد خلیل تشریف بردند امام همام از قبر بیرون آمدند و طعنت نورانی نگذاشتند

زکریا که شفاعت
 حق است قال الله
 تعالی و استخیرنا ربنا
 و علمنا اننا انما
 نرسلهم
 منادی بالغیر
 خوانده شده و
 نگذاشته شده
 و در وقت نماز
 نیز آمده است

و معافه نموده گفتند که من در علم شریعت و حکم حقیقت محتاج آن جناب هستم خلاصه مقصود آنکه این چنین جناب مقدس که بظاهر و باطن عالمی
 شریع اقدس پیش فرموده اند ترجمه آن ارشاد اینک اگر کسی دو رکعت بگذارد و در هر دو سجده فاتحه سوره اخلاص یا زده یا زده بار بخواند
 بعد سلام ورود خواند و یا زده قدم جانب بخزد و برود و بنام من توسل کرده عرض حاجت نماید البته حاجت او برآید و ذکره الامام حفظ
 العلماء العارف الشيخ نور الدین الشطنوفی فی حجة الاسرار الشيخ الامام الفقيه المحدث العارف الجامع الشيخ عبداللہ الیافعی فی خلاصه المناظر و
 الشيخ الامام الحافظ العلامة الشيخ محمد الدین شیرازی فی الروض الناطق و الشيخ الامام المقام شیخ الاسلام الشيخ محمد بن سعید النجاشی فی زیارة
 الخواطر و الشيخ الامام الحافظ العلامة الشيخ شهاب الدین القسطلانی فی الروض الزاهر و الشيخ الامام العارف الربانی و العلامة المحقق فی الشيخ
 ابوبکر عبداللہ بن نصر فی الوار الناطق و الشيخ العارف بحر المعارف الید عبدالقادر العیدروس فی الدر الفخر و غیرهم من المشایخ و العلماء و قد
 الله اسرارهم الغزاة الحاصلین دو گانه ناز و مشی یا زده قدم بجانب عراق مشهور مشایخ و علماء آفاق است تا حال کسی برین عمل مبارک
 حرف نه نباده و درین روزها که غنچه اختلالی از جابل محمول الحالی رسیده که عبارتش بغایت ریگ و ابرو معینش ازان بوج تر بلکه بکفر
 قریب تر است بنابرین رد آن واجب باشد تا جابل دیگر اقدام کند ای نمکند اول آن عبارت سر اسرار غایت می نویسد پس بر آن
 می پردازد صورت عبارت مذکور این است **والله زبیر الله و ضرب الاقدام نحو العراق من انواع الکفر مدراج السالکین قرب الاقدام بعد**
الصلوة الى العراق کفر قایله فاعله واقع فی حرمة عظيمة شرح المسادی و ما اجزائهم علی اقراء المنکرات علی مشایخ العظام من ضرب الاقدام
بعد الصلوة نحو العراق فهو کفر الاستباط من نصوص القرآن مدراج السالکین من قرب الاقدام بعد الصلوة علی نزع ان هذا زیارة فهو کفر
و علیه الفتوی شرح المشارق و من اعتقد بحل قرب الاقدام بعد الصلوة للشيخ عبدالقادر جیلانی فهو کافر شرح مشیدی تمام شد روایات
که حیوایات و لغویات است لکن در کاکت که درین عبارت سر اسرار غایت اندراج دارد و مشابهت که هر که بانک طالب العلم تصفیه
بر آن بخند و بخط و خطا و او مدعی ازان بیشتر بوده و قول والله زبیر الله لکن بوج است و عبارت درست لغیر الله می باید و سب
دروغ این عبارت درین محل معینش بوج تر باشد چه درین دو گانه توسل است بانجناب یگانه اصلا نذر برای غیر جناب خدای تعالی
نیست پس آوردن این مضمون در اینجا محض باطل است و قول و ضرب الاقدام نحو العراق من انواع الکفر الى اخره در غایت لطفا
است مخفی مانند که توسل بحضرت سید الانبیاء و آل اصحاب کمل تابعین آن جناب و الاصلی الله علیه و سلم متفق علیه کاف است
و شواهد آن از کتاب سنت بی نهایت است پس مشی قدمی چند بسوی عراق ارجمند که علامت توسل بحضرت شیخ الكل و نشان
اقبال آن جناب بی طائل است رضی الله عنه وارضاه محض سعادت و معین کتاب قربت است چنین فعل را که ترک اولی هم نیست
کفر گنهن و واسطه بسوی کفر شافتن است چه کفر با اتفاق علماء در انکار آنچه از ضروریات دین بود یا استحلال محصیتی که گناه بودش منقض قطعی
ثابت شده باشد متحقق شود آری بعض فقهاء غیر محقق کباب بسیار را کفر گفته اند لیکن محققین مذاهب اربعه آن اقوال را رد کرده اند

سلفی با شیخ
 ظاهر کردن در
 اعراب و آواز
 گزینیدن و آواز
 میل کردن و ظاهر کردن
 در سخن و گفتن و آواز
 و غیر آن آوازه کردن
 که در انتخاب
 می جان
 میزدن و آواز
 میزدن و آواز

و در آنجن فیه ترکیب اولی هم نبود تا بصغیر یا کبیر بودنش چه رسد پس کتب که امثال این روایات در آن مندرج باشد موجب ضلال و اغلال
 عالم باشد و مدارج السالکین بنام مدارج البها لکین البقی بود آیا جامع این کتب سر سر بطالت و نویسنده این عبارت سر بار کاکت
 حدیث صحیح مشهور صحیحین را ندانستند یا از عالمی آن را نشنیدند که گنگه کاری بعزم دیدن عالم بزرگی بسوی قریه او را بی گردید و در آنجا
 اجلش در رسید ملائک رحمت و عذاب بر او وارد حاکم کردند از حضرت صدیق با آنها حکم شد که از خانه آن عاصی تا جای موت او پیمایند
 و از اینجا تا قریه آن عالم باز پیمایش نمایند اگر از قریه عالم نزدیک باشد ملائک رحمت ببرند و اگر از جای خود قریب بود ملائک عذاب
 ببرند چون پیو دند بیک شهر از قریه عالم نزدیک بود پس ملائک رحمت او را بردند و اگر بخار بر نماز مذکور باشد پس مبدءی
 نقص را آیت الذی نبی عبد اذا صلی این منکر با ابو جبریل رحیم که مانع نماز بود شریک باشد زیرا که صلوة حاجت بر او ایستاده
 ثابت شده و در کتب معتبره حدیث و فقه و تصوف که تعدادش طولی دارد و مرقوم گشته و شک نیست که دو گانه مذکور نماز حاجت است
 چنانچه همین نیست در آن می کنند و با قطع نظر از این صلوات نافله احدی معین نیست اگر چه تقصید آن بوقت مقرر بدعت است از
 جهت نیز این نماز جایز بل مستحب باشد و در احادیث آمده که هرگاه کاری آن حضرت را صلی الله علیه و سلم مخزون می خست
 مبادرت به نماز میکرد و چنانچه بعضی محدثین نزد شمار کردن نمازهای نفل این صلوة الهی گفته اند و قول ابن غبی و ما اجترأ هم علی قرائ
 المنکرات علی مشایخ العظام من ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق فهو کافر الاستنباط من نصوص القرآن مدارج السالکین لفظ
 ما اجترأ هم غلط محض است ما اجترأ هم می باید و در لفظ مشایخ الف لام می باید و الف در کلمه صلوة غلط و لفظ الاستنباط من نصوص
 القرآن مهمل محض است و بموجب حدیث مشهور من فسر القرآن برأیه فقط کفر موجب تکفیر این قائل بود غرض خشویات و لغویات
 این روایات حدی ندارد چنین جهال را از کجای می رسد که با ظواهر چنین اقوال سر یا ضلال موم عوام را در ضلال اندازد
 خیالات نادان خلوت نشین بهم برگزند عاقبت کفر دین و باید که من بعد از این خیال فاسد باز آیند و خود را ضحکه عالم سازند
 و السلام علی من اتبع الهدی و صلی الله علی سید الوری و آله و صحبه اهل المجد و العلی اتقی فائده سی و هفتم در فرق بین
 الذاء و الذاء سید علوی شافعی ترمذی در فضل ثالث مصباح الانام میفرماید و من جملة بذیان و خرافات ای النجیدی الوهابی
 ایضا انکاره علی شاعر العلماء و عالم الشعراء الامام العلامة البوصیری صاحب البرقة المشهورة فی قوله یا اکریم الخلق
 مالی من الودیه یا سواک عند حلول الحادث الغم و حتی قال ان هذا شرک اکبر لانه دعاء لغير الله و ادخل فی اذنان العوام ذلک
 فاما قوله دعاء کلذب و بهتان و اما هونداء و الذاء غیر الدعاء لان الطلب اذا کان من مخلوق غلطی دعاء لا شرعاً
 و لا عرفاً بین المسلمین کأنقص علیه المحدث زین الدین العراقي الشافعی و الامام العلامة بن رشید المالکی و شیخ الاسلام زکریا الانصاری
 و غیرهم من الائمة الاعلام و اما سماءه دعاء ترویجاً علی العوام و ادخالاً للشبهات فی قلوبهم حتی لا یتوسلون برسول الله صلی الله علیه

وسلم ولا يغيره من الانبياء والرسل واعلم ان الدعاء الذي يرفع الجادة انما يورفع المحاجالي ربيع الدرجا بالتضرع اليه خاصة
 وهذا لا يكون الا بشدة عز وجل ولا تجد مسلما قط يرفع يديه تضرع بالدعاء الى مخلوق مثله على انه يغفر له ويرحمه ويقضي حاجته بل هذا
 خاص بالله تعالى واما غايته ان يتوسل الى الله بالنبيا ورسله مناديا لهم باسمائهم والنداء غير الدعاء الذي هو الجادة ولهذا قال
 في الاقناع للحاجبة من جبل مبنية ومن الله وسائل يدعوهم ويتوكل عليهم ويسألهم فانه كغير جماعات قال العلامة مفتي الحرمين الشريفين
 عبد الوهاب المصري المرد من هذه العبارة انه يجعل مبنية ومن الله وسائل على انهم الله دون الله يتوكل عليهم يعني يقوض اقره اليهم
 ويجعل معتمده عليهم يدعوهم ويسألهم على انهم هم المعطون والفاعلون ومعلوم انه ليس احد من الناس علمه وخاصة يعتقد ذلك حتى
 قلت ولهذا لم يقل صاحب الاقناع ولا غيره من العلماء من جبل مبنية ومن الله وسائل يادهم ويتوسل بهم بل قال يدعوهم ويتوكل
 عليهم الدعاء والتوكل عبادان فمن عرف العبادة الى غير المعبود كفر حيث جعل مع الله الهما اخر دعوه ويتوكل عليه ومعلوم لدى
 كل عاقل ان النداء له جائز فلا يكون كفرا لانه غير عبادة ولو كان النداء عبادة لكفر كل من نادى غير الله وهذا لا يقول الا الله
 بل قد جاء في الحديث الصحيح ان النبي صلى الله عليه وسلم امر الاعمى ان يتوضى ويحسن وضوءه ثم يدعو بالدعاء المشهور وفيه
 يا محمد اني اتوجه بك الى ربك في حاجتي لتقضي فانظر كيف امره ان ياديه باسمه الشريف قائل يا محمد اني اتوجه بك في ورده
 في الحديث الصحيح ان الخلق يوم القيمة يرفعون الى الانبياء والرسل طالبين منهم الشفاعة منادين لكل نبي باسمه وورده في الحديث
 اذا انفلتت وانه احدكم بارض فلان فينادي بعباد الله اجسؤا ثلثا ثم قال فان الله في الارض حاضرا يجيبها وفي حديث
 آخر واذ ارادوا فليقل يا عباد الله اعينوني ثلثا فلو كان النداء عبادة كما زعم هذا الجاهل المخور بما امر به الاعمى كما تقدم ذكره و
 لما امر به صاحب الدابة ان يقول يا عباد الله اجسؤا يا عباد الله اعينوني ولما اخرج ايضا ان الخلق يوم القيمة ينادون الانبياء
 باسمائهم طالبين منهم الشفاعة فثبت ان النداء غير الدعاء وقد ذكرنا في خاتمة الفصل الاول من هذه الرسالة معرفة الالهة بين المسلمين
 كي لا تقع في الغلط واعلم ان قوله تعالى ان الذين تدعون من دون الله عبادا امثالكم وقوله تعالى فلا تدعوا مع الله احدا ونحو ذلك من
 الآيات القرآنية انما هو خطاب للكفار لا للمسلمين لان المسلمين قد عرفوا بنص كتاب الله ان الشريك على الله محال فكيف يدعون
 مع الله احدا وقد عرفوا ان المعبود بحق يستحيل ان يكون معه ثان واما المعبود الباطل فلا يسمونه الهالا لانه لا يتحق العبادة فالمعبود بحق وحده
 وهو الله تعالى لا غير كما مر بيانه في الفصل الاول فراجع ترشد انشاء الله تعالى واما تبشيرة من نادى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وغيره من الانبياء والاولياء بمن نادى الاصنام او بمن نادى عيسى وعزير والملائكة فلا يخفى فسادة اذ الاصنام ليسوا من
 اهل الشفاعة واما عيسى وعزير عليهما السلام فقد اخبر الله تعالى عن مقالة الكفار فيها بقوله تعالى وقالت اليهود عزير بن الله
 وقالت النصارى المسيح بن مريم ذلك قولهم بافواههم الآية واما الملائكة فعالت خراعة وكنافة وغيرهم من كفار مكة انهم

بالفتح والكسر
 يغنيان في
 حارس في
 جنت

بناش الله تعالى الله عن ذلك السبلون بحمد الله ربون من كسا لاعتقاد فان ورد في الكتاب والسنة ان من آمن بالله وحده و
صدق بانبيائه ورسوله وجاهدوا به من عند الله انه يحجز وما ينادى نبيا او وليا مشفعا بكفر بحجج الله فيبينوه لنا ان كنتم صادقين
ولن تجده ابداء الحمد لله رب العالمين انتهى ونيز سيد علمي شافعي تربي وفضل جبار و هم مصباح الانام في تكملة من هجوات
النجدي انكار التوسل والاستغاثة والنداءات باسمائهم اي الاموات والتبرك بالاخير حتى النبي صلى الله عليه وسلم قال الشيخ محمد بن
الحمد في التوسل بالاعمال الحسنة وبدعاء الاخيار جاز كالفصل عليه بن تيمية في الصراط المستقيم والتوسل بالاموات زعم ابن تيمية
انه ممنوع و قد صح عن بعض الصحابة انه امر بعض المحتاجين ان يتوسلوا به صلى الله عليه وسلم بعد موته في خلافة عثمان رضي الله عنه
فتوسل به فقصيت حاجته كما ذكر الطبراني والعقل يقتضيه لانه اذا جاز التوسل بالعمل الصالح الذي يرضاه الله العظيم جاز له ان يكون
به سائر ذنوبه وكرامة النبي صلى الله عليه وسلم التي لها شرف وعز وعزة او لا فالقول ان الله قال اللهم اني توسل اليك بنبيك صلى
عليه وسلم لا يريد التوسل بحجج ذواته التي اشارك فيها نوع الانسان وانما يريد نبوته التي فاقت على سائر الكلمات فافرق بين ان
يتوسل بعدائه ونبوته وما ذكره ابن تيمية من الفرق ليس شيئا وجاء توسلوا بحجج فانه عند الله عظيم وفي كتاب نهج السعادة قال
صلى الله عليه وسلم توسلوا بي ويا ابن متي الى الله فانه لا يرؤ متوسل بنا وقد صح توسل ابي آدم بالنبي فقبل قربة لما توسل به رواه
ابن حبان في صحيحه والله اعلم انتهى كلام محمد حيات رحمه الله تعالى من الجوهري المنظم لابن حجر ونيز سيد علمي شافعي تربي وفضل جبار
في طراز وقال القاضي عياض حديث الشفعة يبلغ التواتر وفي حديث عمر بن الخطاب عند الحاكم والبيهقي وغيرهما واذنا السني بحجة
فقد غفرت لك وفي صلوة الحجة اللهم اني اسئلك التوجه اليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم بنبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في
حاجتي هذه لتقضي لي رواده الترمذي والنسائي وابن ماجه والحاكم في المستدرک وحديث الامعي وامره ان يدعو بهذا الدعاء اللهم اني
اسئلك التوجه اليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم بنبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي لتقضي لي اللهم تقعه في
صححة البيهقي وزاد فقام وقد اصر هذا المعنى حاصل في حياته وبعد حيا ومن ثم استعمل السلف هذا الدعاء في حاجتهم بعد موته
صلى الله عليه وسلم وقد علمه راوي عثمان بن حنيف زمان خلافة عثمان رجلا ففعل فعصا به رواه الطبراني والبيهقي وذكر الطبراني
بنسبته ان النبي صلى الله عليه وسلم ذكر في دعائه حتى بنبيك والانبيا الذين من قبلي انتهى واطال ابن حجر في الجوهري المنظم فانظر
فيه واما انكار النجدي نداءك في التهجئات للانبيا والاولياء وقال انه دعاء والدعاء وحج العباد فبهذا من قبل معرفته قال
شيخ الاسلام زكريا وكذلك زين الدين العراقي الشافعي والامام ابن رشد المالكي كما تقدم اقل الكتاب هنا انك اذا ناديت
مخلوقا قاجا او ميتا لم ينداء واذا ناديت ربك لسمي دعاء ففرق بين يا الله وبين يا ولي الله او يا فلان من المخلوقين وقد مر
بذلك العلماء وورد في السنة بيا عبد الله اعينوني وفي رواية اعينوني وقد بسطنا في كتابنا السيف الباتر في هذه المسئلة النظر

بناش الله تعالى الله عن ذلك السبلون بحمد الله ربون من كسا لاعتقاد فان ورد في الكتاب والسنة ان من آمن بالله وحده وصدق بانبيائه ورسوله وجاهدوا به من عند الله انه يحجز وما ينادى نبيا او وليا مشفعا بكفر بحجج الله فيبينوه لنا ان كنتم صادقين ولن تجده ابداء الحمد لله رب العالمين انتهى ونيز سيد علمي شافعي تربي وفضل جبار و هم مصباح الانام في تكملة من هجوات النجدي انكار التوسل والاستغاثة والنداءات باسمائهم اي الاموات والتبرك بالاخير حتى النبي صلى الله عليه وسلم قال الشيخ محمد بن الحمد في التوسل بالاعمال الحسنة وبدعاء الاخيار جاز كالفصل عليه بن تيمية في الصراط المستقيم والتوسل بالاموات زعم ابن تيمية انه ممنوع و قد صح عن بعض الصحابة انه امر بعض المحتاجين ان يتوسلوا به صلى الله عليه وسلم بعد موته في خلافة عثمان رضي الله عنه فتوسل به فقصيت حاجته كما ذكر الطبراني والعقل يقتضيه لانه اذا جاز التوسل بالعمل الصالح الذي يرضاه الله العظيم جاز له ان يكون به سائر ذنوبه وكرامة النبي صلى الله عليه وسلم التي لها شرف وعز وعزة او لا فالقول ان الله قال اللهم اني توسل اليك بنبيك صلى عليه وسلم لا يريد التوسل بحجج ذواته التي اشارك فيها نوع الانسان وانما يريد نبوته التي فاقت على سائر الكلمات فافرق بين ان يتوسل بعدائه ونبوته وما ذكره ابن تيمية من الفرق ليس شيئا وجاء توسلوا بحجج فانه عند الله عظيم وفي كتاب نهج السعادة قال صلى الله عليه وسلم توسلوا بي ويا ابن متي الى الله فانه لا يرؤ متوسل بنا وقد صح توسل ابي آدم بالنبي فقبل قربة لما توسل به رواه ابن حبان في صحيحه والله اعلم انتهى كلام محمد حيات رحمه الله تعالى من الجوهري المنظم لابن حجر ونيز سيد علمي شافعي تربي وفضل جبار في طراز وقال القاضي عياض حديث الشفعة يبلغ التواتر وفي حديث عمر بن الخطاب عند الحاكم والبيهقي وغيرهما واذنا السني بحجة فقد غفرت لك وفي صلوة الحجة اللهم اني اسئلك التوجه اليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم بنبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي هذه لتقضي لي رواده الترمذي والنسائي وابن ماجه والحاكم في المستدرک وحديث الامعي وامره ان يدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسئلك التوجه اليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم بنبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي لتقضي لي اللهم تقعه في صححة البيهقي وزاد فقام وقد اصر هذا المعنى حاصل في حياته وبعد حيا ومن ثم استعمل السلف هذا الدعاء في حاجتهم بعد موته صلى الله عليه وسلم وقد علمه راوي عثمان بن حنيف زمان خلافة عثمان رجلا ففعل فعصا به رواه الطبراني والبيهقي وذكر الطبراني بنسبته ان النبي صلى الله عليه وسلم ذكر في دعائه حتى بنبيك والانبيا الذين من قبلي انتهى واطال ابن حجر في الجوهري المنظم فانظر فيه واما انكار النجدي نداءك في التهجئات للانبيا والاولياء وقال انه دعاء والدعاء وحج العباد فبهذا من قبل معرفته قال شيخ الاسلام زكريا وكذلك زين الدين العراقي الشافعي والامام ابن رشد المالكي كما تقدم اقل الكتاب هنا انك اذا ناديت مخلوقا قاجا او ميتا لم ينداء واذا ناديت ربك لسمي دعاء ففرق بين يا الله وبين يا ولي الله او يا فلان من المخلوقين وقد مر بذلك العلماء وورد في السنة بيا عبد الله اعينوني وفي رواية اعينوني وقد بسطنا في كتابنا السيف الباتر في هذه المسئلة النظر

خبره و فی غیره و قد آلف فی هذه المسئلة تألیفاً عجیباً الامام العلامة العارف بالله سیدی عبداللہ ابن ابیہیم میرغنی ساکن الطائف
سماء تحریر فی الاغنیاء علی الاستغاثۃ بالانبیاء والاولیاء انتہی و لدہ فی هذا الفصل والعقول الاخری فی الذل و التواضع کلام
لا یحتملہ المقام ازین بیان ہویدا شد کہ بعضی از عوام جانبین درند از غائب چہ بر مولانا و دہلوی و مولوی مدرسی و دیگر بزرگان
والا مرتبت طعنہ می زنند اصل ندارد **فائدہ سی و ششم** در وحدۃ الوجود بدانکہ مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی
در فتاوی خود میفرماید وحدۃ الوجود حق و مطالبی واقع است چرا کہ دلایل عقلیہ و نقلیہ بر آن قایم است چنانچہ در رسالہ اولہ التوحید
شیخ علی ہماییم گجراتی مشروح و مبسوط است انتہی و صوفیہ آنچہ عالم راعین حتی گفته اند مراد از ان عینیت بجمیع وجوہ نیست بلکہ
عالم توحیدی عین و جوہی غیر بود چنانچہ زید کہ فردی است از نوع انسان بوجہ حقیقت عین نوع بود و بوجہ تعین غیر مولانا شاہ ولی اللہ
دہلوی در الطاف القدس فی نگار و ظهور نسبتی است میان ظاهر و مظهر و حکم این نسبت غیر حکم سائر نسبتہا است چہ ظاهر عین مظهر
بجمیع اعتبار نیست و غیر از نیز بجمیع اعتبار نہ مانند نوع انسان بہ نسبت افراد انسان اگر نوع عین این فرد بودی بجمیع الوجوہ
بایستی کہ این فرد بر فرد دیگر محمول شدی چنانچہ نوع محمول میشود و اگر غیر این فرد بودی من جمیع الوجوہ بالستی کہ بدان انسان
صحیح نشدی چنانکہ بنا بر جمیع نسبت نوع انسان و نوع فرس بہ نسبت حیوان و حیوان و شجر بہ نسبت نامی و نامی و جماد بہ نسبت جسم
جسم و مجرد بہ نسبت جوہر و جوہر و عرض بہ نسبت وجود عام بہین حال در دین مواضع مصداق حمل و مصداق تفخیر
ہر دو یافتہ میشود و دین صورت احکام ہر دو قبیل انگیزش بود عقل قاصرہ گاہی آن از قبیل عین شئی گیرند من جمیع الوجوہ چون
بعض لوازم عینیت یافتہ نشود نقض آن عقیدہ کند و گاہ از قبیل غیر تراشد من جمیع الوجوہ چون بعض لوازم غیریت بدست
نیاید متحیر ماند عقل سلیمہ و اندک نسبتی است غیر نسبت عینیت و غیریت ہر چہ از خصوصیات اشیا ناشی شدہ صاحب وجود عام از
غبار آن پاک است چنانکہ سواد بشیرہ و قمر قامت و گشت زبان نوع انسان را طوطی می سازد ہر چند این شود و اقصر و الاکثر انسان
است و از ہر چہ از مرتبہ اطلاق من حیث المطلقیت سر بر آورده بخصوصیات نسبت نتوان کرد چنانکہ نوع بودن و کلی بودن و مطلق
بودن این فرد نسبت نتوان کرد ہر چند مطلق در عقیدہ است چون درین انواع مختلفہ خواص متنوعہ بدست می آید عقل بدست و از آن امور
متعارفہ بکلم الاشیاء تعریف با ضداد ما بہ ثبوت انواع شئی جزم کند و ہر یکی را از دیگری می شناسد بخلاف وجود عام کہ غیری چیزی
محسوس و معقول نیست تا عقل را در وی تعریف بود و از غیر باز شناسد معبد الطافت و لطافت و بساطت و رباطت است بجز ہر
چیزی بدست عقل بنیاد ازینجا است کہ معقولیان در میان جوہر و عرض حقیقت مشترک اثبات نکرده و وجود عام را جسلی علی التقریر
انتہی تخلص فی مولانا دہلوی در مکتوب مدنی می طرزد و الصوفیہ حیث قالوا العالم عین الحق ما ارادوا فی الوجودات الخاصۃ الخاصۃ
من تنزل الوجود الی مراتب شئی بل ارادوا افادۃ معنی التنزل و الظہور فلما ان المعقولی یقول زید و عمر و واحد یعنی بہ التماثل فی

النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني به الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجر والاسد واحد يعني به المشابهة
في الشجاعة فكذلك الصوفيون يقولون العالم عن الحي بعين تعينه كهيئة في الوجود المنبسط وقيام الوجود المنبسط بالحق الاول حل
مجده لا نفى التمايز بالكلية قال قائلهم **هـ** هر مرتبه از وجود حكمي دارد و اگر حفظ مراتب نمکني زندگي و انتهي و آنچه مولانا نورالدين
عبد الرحمن جامي و صاحب تحفة المرسله و غيره صوفيه غيرت را اعتباري گفته اند و از ان اعتبار واقعي و حقيقي است نه اعتباري معتبر خارج
مولانا در مکتوب مذکور ميگويد لا بُدَّ انَّ الصوفيَّ يميز موانع الحقائق الاسكانية اعتبارات و اضافات لاحقة بالوجود لا نأقول الصوفي
يقولون بان النار غير الماء و الماء غير الهواء و انَّ الانسان غير الفرس و انَّ الوجود يشتمل على كل ما جرم انهم ارادوا بالا اعتبارات الالفاظ
معنى لا يراحم هذا التعاير الذي يكون منشأ اختلاف الاحكام و الاثار و هذا المعنى هو الذي يعبر عنه بذكر الكثرة الحقيقية والوحدة
اعتبارية اولاً يعني بحقيقة الكثرة التمايز الاحكام و اختلاف الالفاظ و تعابير الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لا اختلافها في
اصل الوجود و عدم رجوعها الى الوجود الواحد المنبسط على سبيل كل الموجودات كلها انتهى و نیز مولانا در مکتوب مذکور ميگويد و كذلك
كلام مولانا عبد الرحمن الجامي عندي مستلزم فان مقصوده نفى تأصل الحقائق بجاها و انما اعتبارات و اضافات للوجود الحق بمعنى
انَّ الوجود ظهر فيها و تعين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري انتهى و نیز مولانا در مکتوب مذکور ميگويد اقول هذا القول صحيح عقلاً و كاشفاً
فانك اذا قلت انَّ المتحقق في معركة القتال ليس الالجسم فهو القتال فهو المقتول و هو الالف و هو الركب و هو المركب و هو الجسم
هو السيف و هو الرمح و هو القوس و هو السهم و هو الرمي و هو الهارم و هو المهروم و هو الصائل و هو الموصول عليه غير انَّ الجسم
لم يتحقق استقامته بهذه الاسماء الا بكيفية خاصة و معنى خاص و اذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقرارها بالجسم كانت معدومة
و لم تصدق منها آثاراً و اذا انضم اليها الجسم صارت موجودة و صدر منها آثاراً و بالجسم و محض تلك الكيفيات و المجمل لها استعد
لذلك المعاني في العقل و التقدير قبل الوجود الخارجي و تلك الصورة المتكثرة اعدام محضه ان لو حظ اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن
لها تحقق و كانت موهومة و ان لو حظ بغير تسمية و هي الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم شيئاً تارة و رجحاً اخرى فقد قضى
به الاسباب اعني النار و الحديد و الخشب و الحديد و النار و الحديد و الملح و القودوم و المنشار و غير ما الى ان حدثت بين المعدوم و الموجود
الذي هو السيف و الرمح و بين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجبولة الكيفية بها الصنف ذلك المعدوم بالوجود و معنى
وجود السيف و الرمح حينئذ ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود و كان الجسم عاماً محتملاً لصور كثيرة فاذا
صار شيئاً و قلبن بالحكام لسفينة من القطع و غيره فقد تعين تعيين خاص مبني في بعض صورته المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر
خاص و السيف كان ذلك كله كلاماً صحيحاً لا يمكن من انكاره عاقل اللبهم الامناشات لفظية ترجع الى الوضع و العرف لا غير
بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اولى بهذا ثم الموجود معناه ما انصف بالوجود لا شك انه صفة انتزاعية

هذا القول صحيح عقلاً و كاشفاً
الذي قاله الصوفيون الفاضل
في شرحه

ثم انك في الواقع جهان بائد نسبت عارض است بمعرض انتهى ونزول بعض موجودات متراعى است صاحب مکتوب مدني مولانا دهلوي
 في تكملة وقيل الوجود امر متراعى تنصف به الالهييات والجايل لم يجعل الالهية مائية ولا الوجود وجودا ولكن جعل الالهية موجودة اقوا
 هذا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في مجتث الوجود الحقيقي فانما تذكر لا محالة امر متراعى
 تشبيه بالوجود ونصف بالالهييات والالتصاف به اثر من انما جعل الجايل مسبب له وقيل الجايل جعل الالهية واصدر ما من نفسه
 بعد اصداره بالنظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها العلية والتألية ونحو ذلك فارتسم في صدره بسم عند ذلك صورة تشبي
 بالوجود واقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار معرفة الوجود فيه فانما تذكر قطعا امورا متميزة في الخارج تشبيها بالال
 المختلفة لاجرم انما جعل الجايل انتهى ورين اختلاف وجود مولانا دهلوي ومكتوب مدني حكم ميغرايد والمخش ان هناك وجودات
 خاصة تشبيها بالالهييات مخوف بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد في المنبسط على سبيل كل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
 الخاصة تشبيها بالالهييات متزلات وتعيات لبعض عمومها وحاصلة من ارتباط معلوم الالهيية مجهول الكيفية بينهم وبين الالهييات
 التي هي شئون هذا الوجود المنبسط وصورة العلمانية وثانيها الوجود المتسرع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فكل واحد من هذين القائلين
 اصاب الحق وخطا في الاكتفاء بالاشيى علية ولا يظفي غلبا وقالت الصوفية القائمة بوحدة الوجود الشئ الذي يكون في الخارج
 وترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم صميمية اوله يكون
 محتاجا الى ضم صميمية فالاول هو الممكن والثاني هو الواجب وقد اذكرنا بذوقنا ان هذه الصميمية هو الوجود المنبسط على سبيل الموجودات
 وهو شئ قائم بذاته مقوم بغيره وليس متعينا في نفسه مختصا بنوع من الآثار المعلومة عند الناس لكن له متزلات علما وعينا فتلك المتزلات
 صارت متعنا مختصا بآثار خاصة معلومة واول مراتب تنزله تجليه لنفسه ببيان كلى لا يخرج عنه شأن البتة ثم تنزله الى تفاصيل
 الشأن الكلى في العلم دون العين ثم تنزله في تلك التفصيل في العين كما كان في العلم انتهى اين است انما اختلاف ومعنى وجوده
 اما اختلاف ومعنى وحدة الوجود ووحدة الشهود انك مولانا دهلوي ومكتوب مدني كويلا علموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود
 لغتان تطلقان في موضعين فارة تشعلان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا التالك مقام وحدة الوجود وذلك
 مقام وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود منها الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي تعين العالم فيها بحيث تسقط عنه احكام
 التفريق والتمايز التي معرفة الخير والشر مبني عليها والشرع والعقل مخبران عنها مبنيان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام
 يحل فيه بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفريق فيعلم ان الاشياء واحدة
 بوجه من الوجوه كثيرة مبائة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ ادم الشاذلي
 قدس سره وماراة تشعلان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطروا في وجوب ارتباط الحادث بالقديم فوق عند قوم ان

لا يخلو من ان يكون في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم صميمية اوله يكون

العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردة على الشئ والطبيعة الشائعة
باقية في جميع الحالات لكن الشمس لا يسمى باسم التاميل لا تلك الصورة المتواردة عليه بل تلك الصورة في الحقيقة هي التاميل لكن لا وجود لها
الا بضم صميمية في الشمس ووقع عند آخرين ان العالم عكس الاسماء والصفات فطبع في قرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء كما ان القدرة
يعاينها عدم وهو العجز فلما عكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة مكنته وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا
الاسلوب فالذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهوة انتهى صاحب اصل الاصول هو لانا شاه عبد القادر غفرى ميلا پور
درين مباحث سیر و سلوک معنوی و مرتبه توحید عالی در اصل نیست و سیوم میفرماید که مرتبه توحید عالی صوفیه را بدو قسم میسری شود قسم اول
آنکه در سطوت احدیت ذاتیه این همه کثرات مقهور و مخفی میشود و مشهود حقیقت واحد باشد مثلاً تمام زبور را بگذارد و ذهب خالص
بی صورت مشهود شود و همه استلحه و دروغ بگذارد و محض حدیث مشهود باشد و همه صور موج و حباب تلخ و بر در طرف شود و بحر سبزه
مشهود باشد قسم ثانی آنکه آن حقیقت واحد را درین کثرات مشاهده کنی آنکه این کثرت از نظرش مرقع شود و مثل مشاهده کلی در
ضمن افراد و مشاهده ذوب در زیور و حدید و استلحه و بحر و امواج و حب و طین و را وانی بعضی صوفیه را در سلوک خود تحت قسم
ثانی پیش آید بعد از ان شبهه قسم اول فایز شوند پس ایشان اند که آنچه ما را اول مشهود گشت یعنی شهود وحدت و کثرت حقیقت
نفس الامری است زیرا که آن حقیقت واحد را با کثرات احاطه و محیط ذاتی است و آنچه آخر مشهود گشت این اختفا و ستار و شهود است
فقط مثل استتار کواکب در سطوت نور آفتاب و بعضی دیگر صوفیه را نیز همین طور پیش آید ایشان گمان برند که آنچه اول مشهود و با بود
استیلا و محبت بوده است **و** در دو دیوار من آئینه شد از کثرت شوق و هر کجای نگرم روی ترا می بینم و الا حقیقت واحد را
با کثرات هیچ ملائمت و مخالفت نیست و آنچه آخر مشهود گشت حقیقت نفس الامری است و از ان مرتبه ترقی واقع شد و همچنین بعضی
صوفیه چون بمقام فنا نام رسد ایشان شبهه و قسم اول میسر شود و چون بمقام بقا رسد فایز شوند و مشهود قسم ثانی فردا آید پس گویند که
آن تجلی ذاتی الهی و میرالی الله و فانی الله بوده است و این تجلی صفاتی و اسمائی و سیر فی الله و بقا الله است و بعضی دیگر را هم همین
پیش آید ایشان ندارند که آن مشهود ذات بخت نفس الامری بود و این شهود وحدت و کثرت فقط در شهود ما است و نفس الامری نیست
چنانچه کسی بخد فی نظر و قرص شمس کند بعد از ان بجانب شیا، دیگر نظر اندازد و شیخ ولی الله محدث که عمده خلفاء سلسله احمدیه است
در بهجات بعد از بیان راه جذب میگوید و چون این قسم وحدت بر سالک منکشف شد راه جذب طی کرده و معتقد توحید وجودی
باشد یا نه تفصیلش آنست که یکی اولاً توحید صفاتی می یابد و بعد زمانی از ان در می گذرد و بتوحید ذاتی می رسد و این معامله را
توحید می کنند با نکه نخست مغلوب شده بودم و قیومیت واجب بجهت ممکن اتحاد و دانسته بودم چنانکه در عالم منام کسی سبج را می بینید
و آنجا هیچ سبج نیست قوه غضبیه وی است که بشکل سبج ظهور کرده است و چون ازین مقام ترقی کرد و به تنزیه افتاد آن خلوص از ورطه

باب ضرب الامثال
درین مباحث سیر و سلوک معنوی و مرتبه توحید عالی در اصل نیست و سیوم میفرماید که مرتبه توحید عالی صوفیه را بدو قسم میسری شود قسم اول آنکه در سطوت احدیت ذاتیه این همه کثرات مقهور و مخفی میشود و مشهود حقیقت واحد باشد مثلاً تمام زبور را بگذارد و ذهب خالص بی صورت مشهود شود و همه استلحه و دروغ بگذارد و محض حدیث مشهود باشد و همه صور موج و حباب تلخ و بر در طرف شود و بحر سبزه مشهود باشد قسم ثانی آنکه آن حقیقت واحد را درین کثرات مشاهده کنی آنکه این کثرت از نظرش مرقع شود و مثل مشاهده کلی در ضمن افراد و مشاهده ذوب در زیور و حدید و استلحه و بحر و امواج و حب و طین و را وانی بعضی صوفیه را در سلوک خود تحت قسم ثانی پیش آید بعد از ان شبهه قسم اول فایز شوند پس ایشان اند که آنچه ما را اول مشهود گشت یعنی شهود وحدت و کثرت حقیقت نفس الامری است زیرا که آن حقیقت واحد را با کثرات احاطه و محیط ذاتی است و آنچه آخر مشهود گشت این اختفا و ستار و شهود است فقط مثل استتار کواکب در سطوت نور آفتاب و بعضی دیگر صوفیه را نیز همین طور پیش آید ایشان گمان برند که آنچه اول مشهود و با بود استیلا و محبت بوده است و در دو دیوار من آئینه شد از کثرت شوق و هر کجای نگرم روی ترا می بینم و الا حقیقت واحد را با کثرات هیچ ملائمت و مخالفت نیست و آنچه آخر مشهود گشت حقیقت نفس الامری است و از ان مرتبه ترقی واقع شد و همچنین بعضی صوفیه چون بمقام فنا نام رسد ایشان شبهه و قسم اول میسر شود و چون بمقام بقا رسد فایز شوند و مشهود قسم ثانی فردا آید پس گویند که آن تجلی ذاتی الهی و میرالی الله و فانی الله بوده است و این تجلی صفاتی و اسمائی و سیر فی الله و بقا الله است و بعضی دیگر را هم همین پیش آید ایشان ندارند که آن مشهود ذات بخت نفس الامری بود و این شهود وحدت و کثرت فقط در شهود ما است و نفس الامری نیست چنانچه کسی بخد فی نظر و قرص شمس کند بعد از ان بجانب شیا، دیگر نظر اندازد و شیخ ولی الله محدث که عمده خلفاء سلسله احمدیه است در بهجات بعد از بیان راه جذب میگوید و چون این قسم وحدت بر سالک منکشف شد راه جذب طی کرده و معتقد توحید وجودی باشد یا نه تفصیلش آنست که یکی اولاً توحید صفاتی می یابد و بعد زمانی از ان در می گذرد و بتوحید ذاتی می رسد و این معامله را توحید می کنند با نکه نخست مغلوب شده بودم و قیومیت واجب بجهت ممکن اتحاد و دانسته بودم چنانکه در عالم منام کسی سبج را می بینید و آنجا هیچ سبج نیست قوه غضبیه وی است که بشکل سبج ظهور کرده است و چون ازین مقام ترقی کرد و به تنزیه افتاد آن خلوص از ورطه

تشریف است و دیگری را هم همین صورت واقع شده آن توحید که در بانک آن ظهور و سرایان آن محقق است و آن استعاره ثانیاً استعارت
در نظر فقط هم قال بن راه افریق علیه است هیچ کس از اولیاء و مکمل نبوده است الا با این راه رفته اگر چه در تعبیر میان ایشان اختلاف باشد
عبارت ناشی و جنگ واحد و مکمل الی ذاک الحسب بشریاً تا ما در قوی المعرفة فکی الذین می تواند که ملخص کلام ایشان بفهمد
اختلاف عبارات را بدان راجع کند انتہی کلام انتہی و نیز مولانا میلاد پوری در اصل مذکور میگوید که معنی قول بوحثت شہود است
که در میان این وجودات خاصه حتی جامعیت بلکه همه حقایق مختلفه اند و همه آثار فاعل از فاعل حقیقی که مقتضای ذات اوست و او
غیر این وجودات خاصه هیچ وجه اما کار اولیاء اللہ را مرتبه توحید حالی حاصل میشود و درین آثار فاعل این آثار را مشاهده کند پس
بسبب غلو محبت و استیلاء عشق است مثلاً کسی تحقیق نظر و قرص شمس کند تا آنکه در حسی مشترک وی صورت قرص شمس منطبق و واضح
شود پس بر چیزی را که میداند مثل مشہود وی قرص شمس و پس گوید ما را ائت شینا الا در ائت الشمس قبله و باز بعضی را چون نظر در خود
افتد سبحانی ما اعظم شانی و نیست فی جنبی تسوی الشمس و بعضی انا الشمس بنید و بصورت و بدایت عقل معلوم است که شمس بر گردین آشیانند
است قال بعض الصوفیہ ہذا المشہود علی الارض من معنی وحدۃ الشہود و لکنی لست اظن بالاکابر انہم یلکذا قال ابل من قصدی التحریر
مذہبہم واللہ اعلم برادیم لانہ یزید علیہ ان کون التوحید الحالی للخاص و لکن اجمال الاقنونی متفق علیہ عند جمیع الصوفیہ فلو کان کذلک لزم
ان ریاضاتہم و مجاہداتہم غیر مشہود و غیر النفس الامری من قیل غلط الحس قد قال اللہ تعالی و الذین جاهدوا فینا لنہدینہم سبلنا الایہ
فما شاع ہم عن ذلک انتہی و نیز ملخص کلام مولانا میلاد پوری کہ در اصل مذکور میگوید کہ در میان وجودات خاصه حتی جامع و
الوجود المنبسط و الوجود العالم یا ما داشت فعل و نسبت وجود منبسط و ربط آن با وجودات خاصه اگر چه حکم و تدبیر المثل الاعلی از مثال
محسوسات متعالی است اما تقریباً للذہن بمحو ظهور صورت نوعیہ در افراد است یا بمحو نسبت آب با موج و حباب یا بمحو نسبت خیمت
با حل یا بمحو نسبت طین با دانی چه حکم من کثرۃ الا و قد ضبطها الوحده و بموجب کل متعین مسبوک باللاتعین باید کہ این وجودات
خاصه ظلال و اشرفات وجود منبسط باشند یا بگوئی ظہورات و تزللات وی باشند یا بگوئی نقیذات و تعینات وی باشند چه
مفاد این همه تعبیرات آنکہ وجود منبسط اصل است و وجودات خاصه کہ حقائق اشیا است فروع وی پس این خصوصیات بمنزلہ قوا
موبومہ باشند و متحقق بخروج و منبسط یعنی نسبت زیر کہ موجود را چون تحلیل کنیم باہمیت وجود و وجود را از اہمیت سلط نامیم فح
من جمیع الوجہ هیچ نمی ماند مثلاً از طین سبوز سبوز و صورت سبوز در تصور از طین جدا نامیم پس آن صورت را تحقیق نبود و زیادہ
از وہمی نباشد و عند الاتساع چون بشکافیم ہر اثری کہ است از طین بود و لیکن طین محتمل صور کثیرہ است اگر خواہیم کہ نسبت کنیم یا کہ
یا شکل و گیر سازیم و این ہمہ اشکال بمنزلہ قالب است مرطین را و ہر یکی در حد ذات خود امر موبوم بود کہ باطین اورا نسبتی پیش می آید
و بان نسبت نام طین سبوزی شود و احکام و خصوصیات سبوز از طین ظهور می یابد پس آنچه صوفیہ می گویند کہ عالم و ہم و خیال است

و ايمان تاييد بوي از وجود نبوده است و مانند آن مراد از اين عبارت آنكه صور عالم موجوديت وجودي كه غير اين وجود منسبط باشد
و وجود منسبط شامل اين همه صور بود و اضافت وجود حقيقي بسوي صور عالم محض هم چنان باشد نه آنكه حقايق اشيا ثبوت ندارد و
آتش و باد و آب خاک و فرس و انسان را حقيقي نبود و مكلف را طاعت و محصيت و جزا و سزا و جنت و دوزخ نباشد معاذ الله
من ذلك بلكين مراد آن عبارات سبب و قوت منفي و صديق عبارت كاشف منفي واضح نمي شود و موهم خلاف مقصود بود و قول شيخ قدس
الرحمة محسوس و الخلق متعول از ميان تمام خبري و بد بالجملة وجود حقيقي يك ذات فاعل البركات بود و لا موجود الا الله متحقق باشد
مثنوي **ع** ما عدم ما نعيم هستي مای ما تو وجود مطلق فانی ما تو نیست را بنمود هست آن محشم با هست را بنمود بر شکل عدم
بحر را پوشید و کف کرد آشکارا باد را پوشید و نبودت غبار را خاک را بنی بیالای علین را با درانی جز بتعريف و دلیل کف
همی بنی روانه هر طرف تو کف بجز دریا ندر و منصرف تو کف بجز مینی و دریا از دلیل تو فکر نیبان آشکارا قال مقل فی نفسی را اقبال
می پنداشتم با دیده معدوم مینی دشتیم با لاجرم سرگشته گشتیم از ضلال چون حقیقت شد بنیان بیدار خیال با می عدم را چون نشانند
اندر نظر تو چون نشان کرد آن حقیقت از بصر تو آفرین ای اوستا و سحر باف تو که نمودی مخرجان تو و صاف تو پس از آن باید دانست
که شخص کلام امام ربانی که در مکتوب صد و شصتم جلد اول میفرماید آنکه مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم ستم طائفه اند طائفه اولی
فاعل اند با آنکه عالم با ایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف کمال همه با ایجاد حق است سبحانه و طائفه ثانیه
عالم را داخل حق سبحانه می دانند اما فاعل اند با آنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اصالت و وجود اینها
قایم بود و حق است سبحانه که قیام الظل بالاصل و طائفه ثالثه فاعل اند بوجدت وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس عالم را در
خارج حقیقتی نیست و این جماعه هم عالم را داخل حق سبحانه می گویند و این طائفه واصل کامل اند علی تفاوت در جا و اوصال و اكمال انتهی
مخصوصه طائفه اولی را ایجادیه گویند و این طائفه همچو مستکین قائل همه از دست بود و خلق و خالق را همچو مصنوع و صانع و نقش و نقاش
و کوزه و کلال و تصویر و صورتی داند و طائفه ثانیه را شهیدیه خوانند و این طائفه قائل همه بدست بود و خلق و خالق را همچو عکس
شخصی داند چنانچه عکس بدن شخص قیام ندارد و همچنین عالم بدون حق سبحانه قائم نبود و این هر دو طائفه وجود ممکن بجمیع الوجوه غیر حق
واجب است تعالی و تقدس طائفه ثالثه را وجودیه نامند و این طائفه قائل همه دست بود طائفه اولی فاعل ایجاد است فقط و
طائفه ثانیه با وجود اقرار ایجاد فاعل العکاس است و طائفه ثالثه با وجود اقرار ایجاد و العکاس قائل است بجمیع وجود در صورت
و صور را بدون فهم وجود و ندانیدن ظهوری و نمودی نبود حاصل آنکه نزد وجودیه در میان وجودات خاصه حتی است جامعه
و بی الوجود العالم و این وجود عالم تعالی و تقدس جوهر قیوم و عین علی است و وجودات خاصه بجمیع اجزائیه درین عین واحد
وجود اعراف منجمده اند و نسبت این جنس علی با وجودات خاصه از نسبت آریه مشهوره نسبت عموم و خصوص مطلق است و

بوی از وجود نبوده است
و مانند آن مراد از این عبارت
آنکه صور عالم موجودیت وجودی
که غیر این وجود منسبط باشد
وجود منسبط شامل این همه صور بود
و اضافت وجود حقیقی بسوی صور
عالم محض هم چنان باشد نه آنکه
حقایق اشیا ثبوت ندارد و
آتش و باد و آب خاک و فرس و انسان
را حقیقی نبود و مکلف را طاعت و
محصیت و جزا و سزا و جنت و دوزخ
نباشد معاذ الله
من ذلك بلكين مراد آن عبارات
سبب و قوت منفي و صديق عبارت
كاشف منفي واضح نمي شود و موهم
خلاف مقصود بود و قول شيخ قدس
الرحمة محسوس و الخلق متعول از ميان
تمام خبري و بد بالجملة وجود حقيقي
يك ذات فاعل البركات بود و لا موجود
الا الله متحقق باشد
مثنوي **ع** ما عدم ما نعيم هستي مای
ما تو وجود مطلق فانی ما تو نیست
را بنمود هست آن محشم با هست را
بنمود بر شکل عدم بحر را پوشید و
کف کرد آشکارا باد را پوشید و نبودت
غبار را خاک را بنی بیالای علین را با
درانی جز بتعريف و دلیل کف همی بنی
روانه هر طرف تو کف بجز دریا ندر و
منصرف تو کف بجز مینی و دریا از دلیل
تو فکر نیبان آشکارا قال مقل فی
نفسی را اقبال می پنداشتم با دیده
معدوم مینی دشتیم با لاجرم سرگشته
گشتیم از ضلال چون حقیقت شد بنیان
بیدار خیال با می عدم را چون نشانند
اندر نظر تو چون نشان کرد آن حقیقت
از بصر تو آفرین ای اوستا و سحر باف
تو که نمودی مخرجان تو و صاف تو پس
از آن باید دانست که شخص کلام امام
ربانی که در مکتوب صد و شصتم جلد اول
میفرماید آنکه مشایخ طریقت قدس الله
تعالی اسرار هم ستم طائفه اند طائفه
اولی فاعل اند با آنکه عالم با ایجاد
حق سبحانه در خارج موجود است و هر
چه در دست از اوصاف کمال همه با ایجاد
حق است سبحانه و طائفه ثانیه عالم
را داخل حق سبحانه می دانند اما فاعل
اند با آنکه عالم در خارج موجود است
لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اصالت و
وجود اینها قایم بود و حق است
سبحانه که قیام الظل بالاصل و طائفه
ثالثه فاعل اند بوجدت وجود یعنی در
خارج یک موجود است و پس عالم را در
خارج حقیقتی نیست و این جماعه هم
عالم را داخل حق سبحانه می گویند و این
طائفه واصل کامل اند علی تفاوت در
جا و اوصال و اكمال انتهی مخصوصه
طائفه اولی را ایجادیه گویند و این
طائفه همچو مستکین قائل همه از دست
بود و خلق و خالق را همچو مصنوع و
صانع و نقش و نقاش و کوزه و کلال
و تصویر و صورتی داند و طائفه ثانیه
را شهیدیه خوانند و این طائفه قائل
همه بدست بود و خلق و خالق را همچو
عکس شخصی داند چنانچه عکس بدن
شخص قیام ندارد و همچنین عالم
بدون حق سبحانه قائم نبود و این هر
دو طائفه وجود ممکن بجمیع الوجوه
غیر حق واجب است تعالی و تقدس
طائفه ثالثه را وجودیه نامند و این
طائفه قائل همه دست بود طائفه اولی
فاعل ایجاد است فقط و طائفه ثانیه
با وجود اقرار ایجاد فاعل العکاس است
و طائفه ثالثه با وجود اقرار ایجاد و
العکاس قائل است بجمیع وجود در صورت
و صور را بدون فهم وجود و ندانیدن
ظهوری و نمودی نبود حاصل آنکه نزد
وجودیه در میان وجودات خاصه حتی است
جامعه و بی الوجود العالم و این وجود
عالم تعالی و تقدس جوهر قیوم و عین
علی است و وجودات خاصه بجمیع اجزائیه
درین عین واحد وجود اعراف منجمده
اند و نسبت این جنس علی با وجودات
خاصه از نسبت آریه مشهوره نسبت
عموم و خصوص مطلق است و

نزد وجودیه و یحیویه و بسیاری از علماء و کلام در میان وجودات خاصه و جمیع جمعیست و نسبت این جنس علی با وجودات خاصه از نسبت
 مذکوره نسبت تباین است و نیز باید دانست که نسبت مذکور علماء ظاهر موجود و وجودی است و نزد علماء باطن چه وجودیه و چه شهودیه موجود و وجودی
 در لغی وجودی شیخ ابن عربی امام ربانی هر دو متفق اند و در اثبات وجودی بر نفسی لکن شیخ وجودی در هم نمی آمیزد و در خارج جز وجودیه موجودی و اندو
 امام ربانی وجودی در خارج اثبات می نماید که در مکتوب الاول من الجلد الثانی للامام الربانی و نیز باید دانست که در موجود و وجودی اقول
 امام ربانی مختلف اند و در مکتوب اول جلد ثانی و غیره میفرماید که عالم موجود خارجی است و وجودی و در مکتوب چهل و چهارم جلد مذکور غیر
 می نگارد که عالم موجودی است موهوم متقن از اینجا است که مولانا و دهلوی در مکتوب مدنی می طرز و اختلاف اقول ای اقول المجرد
 فی العالم فقال هو موجود فی الخارج وجوداً ظاهراً و قال اخروی هو موجود فی الوجود الا ان الله تعالى اتقنه فی تلك المرتبة فصار موهوماً متقناً
 و نیز در مکتوب مذکور میگوید و كذلك اختلاف اقول ای اقول المجرد فی ان العالم موجود خارج و وجودی و موهوم متقن اختلاف قلیل
 المجرد و ای المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث يصدر منها آثارها سواء ايسمى هذا التحقق وجوداً خارجياً او وجوداً و موهوماً
 متقناً و ان سألني عن الحق التشرح قلت ان الذات الالهية من حيث هي اهل من ان يكون في الخارج اوفى الايمان اذ
 الخارج اسم للنفس الرخاني و في الايمان كناية عن نعم الحق تعالى عظیم هو فی الخارج و متصف الحق بانه فی الخارج اوفى العالم بشرط هذا
 التجلي و ان سألني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير و من جهة ذكر شي في غير محله و الا فقلنا ليش صاحب كشف
 الى ما ليس له حقيقة اصلاً انتهى و نیز باید دانست که در تامل اسماء و فرعیه ممکنات در میان شیخ ابن عربی و امام ربانی خلایف نیست
 و وجدان این هر دو اکابر یکی است اما هر یکی ازین دو اکابر این مقدمه را عبارتی دیگر تعبیر فرموده و امام ربانی بخلقه علمی و موهوم بشری
 عبارت شیخ را برخلاف وجدان خود حمل کرده است از اینجا است که مولانا و دهلوی در مکتوب مدنی می فرماید من اراد التعبير
 تاصل الاسماء و فرعیه الممكنات فی هذه المرتبة فله عبارتان كلتاها صحيحة احدهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات متميزة
 فی العلم و الثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعداد المتعاقبة لها و لا فرق بين العبارتين الا في
 ضعيفاً لا يجاب عنه التفتيش عن حقائق الاشياء على ما هي عليه و بالجملة فالقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعداد
 المتعاقبة لها ليس مخالفاً لكلام الشيخ ابن العربي و اتباعه و كم لهم من تفریح او تلذذ بهذا المعنى و قد اودنا الى اوجبه المسئلة فلما حاج
 الى نقل كلامهم و الاطاب بسيرة تصرفاتهم و القول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء هي المتأصلة في الوجود
 و لها ظل في الطرف المقابل سمي باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له بان من الاسماء و هو حقيقة التي يرجع اليها النفس
 مخالفاً لكلام الشيخ المجرد و لو شئت لا قمتنا برأين كثيرة من كلامه على كلامه فعمل كلام الشيخ المجرد انه وجد بعض مقال الشيخ ابن
 و اتباعه و فخره على ما يخالف و جرائمه و تلك قلته علمية لا منزلة كشفية و الغلات لا يخلو منها العلماء و لا يفرغوا مقامهم ان

مجهد را میسر نیست تا بمقتل هر چند تفصیل این مقدمه از مقدمه پنجم باید طلبید و آنچه بعضی از عوام بر علماء و عرفا کلام درین مسئله اختلافی مینماید اصلی ندارد و نیز باید دانست که درین اختلافات صاحب الطاف القدس شاه ولی الله دهلوی و صاحب قول الغنص شاه شرف الدین تمیزی دهلوی قدس سرما قول فیصل دارند خلاصه اش آنکه اعظم اختلاف قوم درین باب آن است که گویند همه او هست باز در میان لوازم عبودیت و ربوبیت بودن باین مینویسند و تحریر مانند علی بن علی موقوف بر بیان سهوین است سهوی که در معرفت نسبت وجودات خاصه با وجود عام بود و سهوی که در میان نسبت وجود عام با ذات نخب بود و بیان سهو اول آنکه ظهور نسبتی است میان ظاهر و حکم این نسبت غیر حکم سائر نسبتهاست چه ظاهر معین مظهر جمیع اعتبار نیست و غیر او نیز جمیع اعتبار را مانند فرع انسان نسبت افراد آن اگر فرع معین این فرد بودی من جمیع الوجوه بالیستی که این فرد بر فرد دیگر محمول مندی چنانچه فرع محمول میشود اگر غیر این فرد بودی من جمیع الوجوه بالیستی که هذا انسان صحیح نشدی چنانکه هذا حجر صحیح نیست فرع انسان و فرع فرس نسبت حیوان حیوان و شجر نسبت نباتی و نامی و جماد نسبت جسم و جسم و مجر و نسبت جوهر و جوهر و عرض نسبت وجود عام همین حال دارد پس بدین است که درین مواضع مضد اقول حمل بر مضد اقول تغایر هر دو یافته میشود درین صورت احکام هر دو قبیل را گنجایش بود معقول قاهره گاهی آن را از قبیل معین شی گیرند من جمیع الوجوه چون بعضی لوازم عنینیت یافته نشود نقض آن عقیده کند گاه آن را از قبیل غیر ترانند من جمیع الوجوه چون بعضی لوازم غیرت بدست نیاید تحریر مانند معقول سلیمه دانند که نسبتی است غیر نسبت عنینیت و غیرت هر چه از خصوصیات اشیاء ماضی شد صاحب وجود عام از غبار آن پاک است چنانکه سواد لثیره و قشر قامت و لکنت زبان نوع انسان را ملوث نمی سازد هر چند این است و اقصا و اقلن انسان است و هر چه از مرتبه اطلاق من حیث المطلقیت سر بر آورده بخصوصیات نسبت نتوان کرد چنانکه نوع بودن کلی بودن مطلق بودن باین فرد نسبت نتوان کرد هر چند مطلق در مقید است چون درین انواع مختلفه خواص متشعبه بدست می آید عقل بدست ویزان امور متغایره بحکم الاشیا و تعرف با ضداد مابین ثبوت انواع شتی جزم کند هر یکی را از دیگری می شناسد مطلق وجود عام که غیر وی چیزی محسوس معقول نیست تا عقل را در وی تعرف بود و از غیر باز شناسد معین الطاف در لطافت و لطافت در بساطت است بجز حیرت چیزی بدست عقل نیاید ازینجا است که معقولیان در میان جوهر و عرض حقیقت مشترک اثبات نموده و وجود عام را جنس اعلیٰ الشمره اند منشا آن عدم حضور وجود عام است نزد عقل ایشان ما خود می دانیم که یک حقیقت متشعب بدست شتی می شود گاهی در کسوت قیام بنفسیه ظهور کند و مسمی بچهره گردد و گاهی در لباس قیام بغیره برآید و مسمی بعرض شود ازینرنگیهای همین معنی است جوهر شدن اعراض در عالم مثال و عرض شدن جوهر در موطن خیال و صدق صورت ذمینه بر موجود خارج الی غیر ذلک قاطعاً یعنی ولیکن اهل ذوق بجاسته ذوق بطریق حضور الشیء لذاته بذاته فی ذاتیه ادراک آن کنند و حقیقت را بوجه من الوجوه می دانند و بان ناآشنا اشنا شوند بالجمله نگی از ان در عقل اهل ذوق می افتد میان سهو ثانی آنکه میان وجود عام

۲
درین باب صاحب الطاف قدس سرما و صاحب قول الغنص شاه شرف الدین تمیزی دهلوی قدس سرما قول فیصل دارند خلاصه اش آنکه اعظم اختلاف قوم درین باب آن است که گویند همه او هست باز در میان لوازم عبودیت و ربوبیت بودن باین مینویسند و تحریر مانند علی بن علی موقوف بر بیان سهوین است سهوی که در معرفت نسبت وجودات خاصه با وجود عام بود و سهوی که در میان نسبت وجود عام با ذات نخب بود و بیان سهو اول آنکه ظهور نسبتی است میان ظاهر و حکم این نسبت غیر حکم سائر نسبتهاست چه ظاهر معین مظهر جمیع اعتبار نیست و غیر او نیز جمیع اعتبار را مانند فرع انسان نسبت افراد آن اگر فرع معین این فرد بودی من جمیع الوجوه بالیستی که این فرد بر فرد دیگر محمول مندی چنانچه فرع محمول میشود اگر غیر این فرد بودی من جمیع الوجوه بالیستی که هذا انسان صحیح نشدی چنانکه هذا حجر صحیح نیست فرع انسان و فرع فرس نسبت حیوان حیوان و شجر نسبت نباتی و نامی و جماد نسبت جسم و جسم و مجر و نسبت جوهر و جوهر و عرض نسبت وجود عام همین حال دارد پس بدین است که درین مواضع مضد اقول حمل بر مضد اقول تغایر هر دو یافته میشود درین صورت احکام هر دو قبیل را گنجایش بود معقول قاهره گاهی آن را از قبیل معین شی گیرند من جمیع الوجوه چون بعضی لوازم عنینیت یافته نشود نقض آن عقیده کند گاه آن را از قبیل غیر ترانند من جمیع الوجوه چون بعضی لوازم غیرت بدست نیاید تحریر مانند معقول سلیمه دانند که نسبتی است غیر نسبت عنینیت و غیرت هر چه از خصوصیات اشیاء ماضی شد صاحب وجود عام از غبار آن پاک است چنانکه سواد لثیره و قشر قامت و لکنت زبان نوع انسان را ملوث نمی سازد هر چند این است و اقصا و اقلن انسان است و هر چه از مرتبه اطلاق من حیث المطلقیت سر بر آورده بخصوصیات نسبت نتوان کرد چنانکه نوع بودن کلی بودن مطلق بودن باین فرد نسبت نتوان کرد هر چند مطلق در مقید است چون درین انواع مختلفه خواص متشعبه بدست می آید عقل بدست ویزان امور متغایره بحکم الاشیا و تعرف با ضداد مابین ثبوت انواع شتی جزم کند هر یکی را از دیگری می شناسد مطلق وجود عام که غیر وی چیزی محسوس معقول نیست تا عقل را در وی تعرف بود و از غیر باز شناسد معین الطاف در لطافت و لطافت در بساطت است بجز حیرت چیزی بدست عقل نیاید ازینجا است که معقولیان در میان جوهر و عرض حقیقت مشترک اثبات نموده و وجود عام را جنس اعلیٰ الشمره اند منشا آن عدم حضور وجود عام است نزد عقل ایشان ما خود می دانیم که یک حقیقت متشعب بدست شتی می شود گاهی در کسوت قیام بنفسیه ظهور کند و مسمی بچهره گردد و گاهی در لباس قیام بغیره برآید و مسمی بعرض شود ازینرنگیهای همین معنی است جوهر شدن اعراض در عالم مثال و عرض شدن جوهر در موطن خیال و صدق صورت ذمینه بر موجود خارج الی غیر ذلک قاطعاً یعنی ولیکن اهل ذوق بجاسته ذوق بطریق حضور الشیء لذاته بذاته فی ذاتیه ادراک آن کنند و حقیقت را بوجه من الوجوه می دانند و بان ناآشنا اشنا شوند بالجمله نگی از ان در عقل اهل ذوق می افتد میان سهو ثانی آنکه میان وجود عام

و ذات بحت نسبتی است معلوم است و محمول الکلیفیت نه تنزل است بحج وجه و نه ظهور پس اشکالی که اندک ثبوت بر حقیقت محقق
 ازین حقائق ناشی می شود و آنجا مجموع نیست و آن در آن مرتبه و در آن ازل و جدان قومی را چون نظر شود و اندر کرد و وجود عام
 مشهور شد آن وجود نام نهادند و وی آنقدر لطافت و بساطت یافتند که در اندیشه عقل نگنجید همچون رامبد المبادی زعم
 کردند و هر چه از بساطت و لطافت که با ایشان رسیده بود بر آن وجود منطبق ساختند و در آن معرفت ابدال هر مانند و
 ندانستند **هـ** هنوز ایوان استغنا بلند است و هر که مقدمه قیصری را به بیدارین مذہب روشن تر بداند منشأ این غلط و قو
 است بر وجود عام و بر وجهی از وجود او گفتا کردند بکنه او نارسیدن اگر بکنه وجود عام رسیدندی آن را بمبد المبادی
 نگفتندی و جمیع را بر او را وجود عام گذر افتاد ایشان ذات بحت رامبد المبادی و اقل الاوائل دانستند و وجود عام
 صادر اول و وجود منبسط علی سبب کل الموجودات گفتند لیکن در احکام تفصیل هر دو را مخلوط کردند و بیک اسم مستی نمودند و از جهت تسامح
 و تسامح تعبیر احکام هر یکی را بدیگری منوط ساختند بعضی حقائق را با بعضی خلط کردند و لطف را بظن دیگر نهادند و بیک اسم مستی کردند
 رسم قدیم نسوخته است و بیسند اول قار و کسرت بعضی تابعان ایشان را بسبب این تسامح و تسامح شباهی واقع شدند
 همچون یک وجود است که باختلاف اعتبارات مختلف شده باعتبار خلقت بجهاتی شتی وجود عام است و باعتبار معرفت ذات
 بحت منشأ این اشتباه عدم تفرقه است در میان نسبتی که حقایق شتی را با وجود عام بود و نسبتی که وجود عام را با مبد المبادی بود
 و گویی که وجدان ایشان تجلی اعظم پیوسته بود یا بر بن عینی صفات تنزیه در واجب اثبات کرده اند یا بتقلید شریع صفات تشبیه
 اعتقاد نموده اند این خواص را نه در وجود عام یافتند و نه در چیزی که اهل معرفت از ذات بحت بمیان آورده مصداق آن
 دیدند با نگار این هر دو نسبت برخاستند و این قدر محقق دانستند که ذات بحت باعتبار انتساب تجلی اعظم با دو ارتباط خاص او
 بعکس افزای که از تجلی اعظم منشعب شده اند احکام بسیار دارد و در شرائع بیان همین احکام بود و وجدان و بر بنان تقلید شریع
 بیرون ازین میدان گذشت و ماوراء آن نزد ایشان هیچ خبر نداشتند و اندک علم بحقیقه الامور انتهی خلاصه کلام **فائده چهل و یکم**
 قائلان وحدۃ الوجود و هر چه فاعل و هر چه علم و عظام و چه شیخ و حکماء اعلام هزار تا اند تفصیل چند اکابر آنها از اجلۃ التائید شرح اوله
 التوحید مولانا فاضل علی جهانی و فحاح ملا جامی و اخبار اخبار شیخ الهند محدث دهلوی و اصل الاصول مولانا شاه عبدالقادر فخری
 و غیر هم باید پسید کثرت قائلان از نقل آنها منع می آید تا چار این غیر نقل چند اقوال بعضی از علما متاخرین که درین قرن
 سیزدهم گذشته اند خاتم این رساله می گرداند قائل بحر العلوم ملک العلماء مولانا عبدالعلی فی شرح التسم و التسم و کتاب بزرگ الحکمة الحق
 التي اوحی بها الرسل الکرام المحمرون الصادقون و کوشف بها اولیاء الله العظام و اعلم ان الواجب سبحانه موجود و هو وجود بحت و هو وجود
 بنفسه و ما سواه ليس بشئ و العالم كله شئون له تعالى و قیقات له جل مجده و هو تعالى ظاهر فی نفسه و واجب جاعل و المتعینا ممکنه

این کتاب از
 نجفی عظمی است
 اسرار الهی است
 فی فائده ثانی
 من جواهر الحقائق

الکافرون بهذا ساجد کذاب اجعل الالهة الاله واحد ان هذا الشی عجیب نزلت جن قال رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وصحبه
 اجمعين سلم قولوا لا اله الا الله وحده لا شريك له فاعلموا ان الله واحد لا اله الا الله وحده لا شريك له فاعلموا ان الله واحد لا اله الا الله وحده لا شريك له
 لا اله الا الله فنفروا وقالوا كيف نسير الخلق الله واحد وان يجعل الالهة الكثيرة الهاء واحدا وقال الاخرون ما سمعنا بهذا في الملة
 الاخرة ان هذا الا اختلاف وامشوا واصبروا على الهتك ان هذا الشی مراد كما قص الله في كتابه وبهم كانوا اهل اللغة واللسان فاعلموا
 هو المراد الاول ايضا ثم نكروا هذا الفهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منها قوله تعالى هو الذي في السماء الله وفي الارض الله
 ومنها انه نجى نوح عليه وعلى نبيينا وآله واصحابه الصلوة والسلام وقال لقومه يا عبد الله ما لكم من اله غير ما قال الله تعالى وتقدس
 ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غير الهى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم هكذا قال هو وشعبه صالحا على نبيينا
 وآله واصحابه وعليهم الصلوة والسلام على ما قص في سورة الاعراف والقول بان المراد الله الحق غير مسموع فانه قول بعد تمسك
 الرسل مرادهم في اصول الدين قول باتباع كلام ما اول في بدء الخطاب منها قوله تعالى ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله والرسول
 فوفى ايهم وكان يد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوق ايديهم ومنها قوله تعالى والله مع الذين هم قوم يحسدون ومنها قوله
 صلى الله عليه وآله وسلم لو كنتم تحببوا ليط على الله وهو حديث صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وآله وسلم كفاية عن ربه لا يتقرب العبد
 قرب النوافل حتى احبته فاذا احبته كنت سمعته الذي يسمع به وبعوه الذي يصبر به وبه التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وهذا
 ايضا حديث صحيح وبالجملة نور الوحي شاهد بذلك لا ريب فيه اللهم ثبت قلبي على الايمان مدة الحياوة الدنيا وبعد المماتة بتصدق فيك
 وحبيك ومصطفك وآله الكرام واصحابه العظام صلوات الله عليهم اجمعين انتهى وسند العلماء مولانا شاه عبد العزيز دهلوي
 در اثنا عشر ميعر يده عقيدة چهاردهم انكه حق تعالى وچيزي حلول نمي كند در بدن بنى در ايد وعلامة شيعه همه قائل اند بحلول او تعالى
 در ابدان همه حتى در بدن ابو مسلم مروزي صاحب الدعوة كه زراميه بان قائل شده اند و طرف اين است كه شيخ ابن مطهر حلى بار صفت
 اين همه را نيهاد در كتاب پنج النى قول بحلول بالصوره اهل سنت نسبت كرده حالانكه ايشان حلوليه را تغييرى كند و اين همه را ناهمى كلام
 است مسئله وحده الوجود را سبب مقتى كه دار و تفهميده و بر حلول حمل نموده و انيحا و دقيقه فهمي علماء ايشان ثلث دريافت هين قسم ديگر
 مطالب غامضه را كه در كلام حضرت ائمه واقع شده اند سبب غلط فهمي مسخ و تبديل نموده باشند و بعضي از فرق غلاة بنائيه و نصيريه
 و اسماعليه اتحا و بجاي حلول استعمال ميكنند حالانكه اتحا و مطلقا باطل است و بطلان او از اجلاي بدبيات است و شيخ حلى بنا بر كمال
 و دقيقه فهمي قول اتحا و را نيز بسا لكين اهل سنت منسوب كرده حالانكه مقصد ايشان از اين اتحا و يكى از دو معنى است نه اتحا و حقيقى اول
 انحاق و ضمحل ال نانيت عبد زو يك ظهور نور تجلى مثل حالتى كه نور چراغ را زو يك ظهور آفتاب ميشود و عود من اين حالت و ظهور
 اى نور باقى ال نانيت عبد زو يك ظهور نور تجلى مثل حالتى كه نور چراغ را زو يك ظهور آفتاب ميشود و عود من اين حالت و ظهور
 نور تجلى از قرآن مجيد و اقوال عزت پر ظاهر است و قوله تعالى فلما تجلى ربه لنبى جده و كما و نثر موسى صبحا و قوله تعالى فلما جاء ما نودى

علامه
 مولى محمد باقر
 صاحب زبدة
 مجمع خاتم
 الصغائر

أَنَّ قَوْلَكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ قَوْلَهَا وَتَجَانَّ الشَّيْبَانِ الْعَالَمِينَ وَأَنَا قَوْلَ عَثْرَتِ طَاهِرٍ قَوْلِ حَضْرَتِ صَادِقٍ وَرَحْمَةُ الْبَصِيرِ بِرِوَايَتِ
 طَبْسِي سَابِقٍ كَذَبْتُ كَمَا أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا وَابْنِ مَعْنَى رَاشِحِ ابْنِ فَارِضٍ مِصْرِي عَلَيْهِ
 الرَّحْمَةُ وَرِثَانِيَّةٌ خُودِ وَوَاضِحٌ مَعْرُودٌ وَكَفْتُهُ **و** جَاءَ حَدِيثٌ فِي اتِّحَادِي ثَابِتٌ بِرِوَايَتِهِ فِي النَّفْلِ غَيْرِ ضَعِيفَةٍ بِإِشْرَافِ الْعَبْدِ الْعَبْدِ
 تَقَرُّبُ الْيَدِ تَقَرُّبُ الْيَدِ وَفَرِضِيَّةٌ بِمَوْضِعِ بَيْنِيهِ الْإِشَارَةُ وَاضِحٌ وَكُنْتُ لَمْ تَعْنَا كُنْزُ الْفَهْمِ قَوْلُ وَأَنَّ حَدِيثٌ صَحِيحٌ قَدْسِي ابْنِ هَسْت
 لَا يَزَالُ عَبْدِي يَقْرُبُ إِلَيَّ بِالْأَوَّلِ حَتَّى أَجْعَلَهُ قَدْ أَجْعَلْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَلَعِبَهُ الَّذِي يَقْرُبُ بِهِ وَدِيدَهُ الَّذِي يَبْطِشُ بِهِ
 وَرَحْلَهُ الَّذِي يَمْشِي بِهِ وَدُمُ الْكَلْبِ خُودِ رَامَتْ حَقِّ دَانْدُ وَنَظْهَرِي أَرْوَاشُ سَادِ بُوْجِي كَمَا بَعْضُ أَحْكَامِ ظَاهِرٍ بِمَنْظَرِ مَسْرُوبٍ كَرْدُ وَدُ الْكَلْبِ
 لَكِنْ وَصْفِي كَمَا قَدْ جَاءَ بِأَشَدِّ وَرِثَانِيَّةٌ ظَاهِرٍ أَرْوَاشُ سَادِ بُوْجِي كَمَا بَعْضُ أَحْكَامِ ظَاهِرٍ بِمَنْظَرِ مَسْرُوبٍ كَرْدُ وَدُ الْكَلْبِ
 نِيزَازِ قُرْآنِ مُجِيدٍ وَأَقْوَالِ عَثْرَتِ بِرِظَاهِرِ هَسْتِ مَنْ نَطَعَ الرَّسُولُ فَقَدْ طَاعَ الشَّيْبَانِ الَّذِينَ يَبَايَعُونَكَ أَمَا يَبَايَعُونَكَ اللَّهُ وَخُطْبَةُ الْإِسْلَامِ
 وَخُطْبَةُ الْإِسْلَامِ حَضْرَتِ امِيرِ وَكَتَبْتُ أَمَامِيهِ مَعْرُوفٌ وَشَهْرُ هَسْتِ وَكَاشِحٌ خَلَّى أَرْوِشَ مَعَانِي صَحِيحَةٍ تَحْتِ وَتَجَاوِلُ نَمَائِدِ مَصَانِيقِهِ نَدَارُ وَكَدِغِ
 عَقْلًا شَيْعَةً ابْنِ مَعَانِي رَافِعِيهِ وَبِمَوَازِينِ عَقْلِيَّةٍ سَجْدَةٍ أَعْلَامِ خَوَاجَةِ نَصِيرِ طُوسِي وَرِشْرِحِ مَقَامَاتِ الْعَارِفِينَ أَرْوَاشُ سَادِ بُوْجِي
 كَلَامِ صَدْرٍ شِيرَازِي وَرِشَوَافِ الرَّبِّيَّةِ وَاسْتِفَارِ وَكَلَامِ ابْنِ أَبِي جَبْرِ وَدُغِيرِ مَتَاخِرِينَ ابْنِ فَرْقَةِ بَايِدُ وَدِغِيرِ وَكَاشِحِ ابْنِ اشْخَاصِ رَايِمِ
 اَعْتَبَارِ بِنَاشِدِ كَمَا أَيْنَمَا مَحْطَا اَنْدَبِينَ التَّصَوُّفِ وَالفَلَسَفَةِ وَالشَّرْعِيَّةِ لِسِ كَلَامِ مَقْدَرِ كَمَا مِيشَوَاقِ مَقَرَّرِي الْإِشَانِ وَرِشَوَافِ مِيشَوَاقِ
 هَسْتِ وَشَارِحِ قَوَاعِدِ وَصَاحِبِ كُنْزِ الْعُرْفَانِ فِي تَفْسِيرِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ نَقْلُ كُنْزِ قَالِ الْمَقْدَرُ فِي شَرْحِ الْفُصُولِ فِي عِلْمِ الْأَصُولِ فِي ذِكْرِ
 الْأَحْوَالِ السَّائِخَةِ لِلْسَّائِكِ الْمُرُومِ مِنَ الْإِتِّحَادِ هُوَ أَنَّ لَا يَنْظُرُ إِلَّا إِلَهِيهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَكَلَّفَ وَيَقُولَ مَا عَدَاهُ قَائِمٌ بِفَيْكُونَ الْكُلِّ وَاحِدًا مِنْ
 حَيْثُ أَنَّهُ إِذَا صَارَ بَصِيرٌ بِنُورِ تَجَلِّيهِ لَا يَبْصُرُ إِلَّا فَاتَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّبُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ الْإِلَهِيُّ
 عَالِمِي حَقِّ طَرَاذِلِ بِلِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَوْلَايَ صَاحِبِ مَجْمُوعِ كَمَالَاتِ وَمَنَاقِبِ قِيمِ أَحْكَامِ شَرِيعَتِ مَوْلَايَ نُوْرُ اللَّهِ صَاحِبِ سُلْطَانِ اللَّهِ تَعَالَى
 زَادَ اللَّهُ حَرَمَهُ عَلَى حَفِظِ الشَّرْعِ وَاصْلَحَ الدِّينَ فَقِيرُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعْدَ زِيَارَةِ بِلَاغِ سَلَامِ سَنُونَ الْإِسْلَامِ طَمَسَ مِي دَارِ وَرَقِيمَةِ كَرِيمِ دَرَبَابِ اسْتَفْأَ
 اَزْ مَسْئَلَةِ تَوْحِيدِ وَجُودِي وَتَوْحِيدِ شَهْرُودِي وَانْكَارِ قَاوِيلِ دَحْشَتِ نَاكِ مِيَانِ رَمَضَانَ شَاهِ وَصُولِ عَشْرَتِ شَمُولِ نَمُودِ مَهْرَبَانِ سَنِ
 حَقِيقَتِ الْأَمْرِ ابْنِ هَسْتِ كَمَا صُوفِيَّةٌ عَلَيْهِ اَزْ قَدِيمِ اَشَارَاتِ بَابِ سَلَمِ مِيفَرُودِ نَمُودِ بُوْجِي كَمَا مَحْتَمَلِ تَابِيلِ بُوْجِي كَمَا كَايَتِ تَابِيلِ مَسْئَلِ
 كَرْدُ وَكَابِي مَحْمُولِ لِسْكَرِي تَوَانِ اَشْتِ چَانَاچَه اَلْصَاحِبِ خُودِ اَزْ چَنْدِ بَزْرُگِ نَقْلُ فَرَمُودِ اَنْدِ لَيْكِنْ بَعْدَ اَزْ مَرُورِ طَبَقَةِ سَلَفِ وَكَشْتِ
 پَا نَصْدِ سَالِ اَزْ هَجْرَتِ نَبَوِيَّةِ ابْنِ حَضْرَاتِ وَوَفَرَقِ شَدِ جَمْعِي كَثِيرِ اَنْ اَشَارَاتِ رَا حَقِيقَتِ حَقِّ كَرْدُ وَوَقَايِلِ شَدِ نَدَا كَمَا وَجُودِ وَجُودِ
 وَرِثَانِ وَجُوبِ وَامْكَانِ وَقَدِيمِ وَحَادِثِ وَجُودِ وَجَسْمَانِي وَمُومِنِ كَا فَرُوجِشِ وَطَاهِرِ ظَاهِرِ هَسْتِ لَيْكِنْ بِرِظَاهِرِ حَكْمِ جَدَا وَدُ فَرْقِ وَرِثَانِ
 أَحْكَامِ مَظَاهِرِ مَرُورِ هَسْتِ مَوْمِنِ رَا حَكْمِ بَرِ نَجَاتِ وَكَافِرِ رَا بَقْلِ وَاسْرُوعِ اَلْيَ اَبْدَانِ الْقِيَاسِ وَجَمِيعِ صِفَاتِ مُتَضَادَّةِ چَانَاچَه كَفْتُهُ **و**

هر مرتبه از وجود حکمی دارد و اگر فرق مراتب مکنی زندقی و همین فرق وابسته است احکام ظاهر شرعیست چه زن ننگه حلال است و حنطه
 حرام و پند واجب التحمیم است و کافر معاند واجب التحمیر و هر که فرق در احکام نکند محض وحدت وجود را ملاحظه نماید خلاف شرع و الحاد
 و زندقه است و همچنین وجود که عین ذات حق است نزد ایشان با وجود ظهور و مظاهر مختلفه در مرتبه احدیت صرف پاک و منزّه است
 از نقائص و متصف بکمالات و نیز بدانند که نقصان مراتب کثرت با و عائد نمی شود چنانچه شعاع آفتاب با وجودی که برنجاستهای افتد
 بخش نمی شود و حقیقت کلیه انسان با وجودی که در مسلمان و کافر و صالح و فاسق و عالم و جاهل ظهور کرده خود نقصان نمی پذیرد و همین
 مذتبت صوفیه بسیار و علمای نامدار اختیار کرده اند و درین باب رسائل و کتب نوشته اند و گفته آنها از فادیه شیخ اکبر محی الدین بن العربی و
 شیخ صدر الدین قونیوی و شیخ عبدالکریم حبلی و شیخ عبدالرزاق حبیجی نوی و شیخ امان پانی پتی رحمهم الله و از کبر و تیره مولانا جلال الدین
 رومی و شمس الدین تبریزی رحمهما الله و از سهروردی و شیخ فرید الدین عطار رحمہ الله و از حضرات چشتیه سید محمد گیسو و از و سید جعفر کملی
 رحمهما الله و از نقشبندیه خواهر باقی بالله و عبید الله احرار و مولانا نور الدین جامی و مولانا عبد الغفور لاری و علی بن القیاس شیخ
 عبدالرزاق کاشی و شمس الدین قنباری و قیسری و سعید الدین فرغانی و غیر ایشان گذشته اند و تصانیف این بزرگان موجود و
 مشهور است چنانچه ملاحظه انصاف درآمده باشد و جماعه دیگر آن همه اشارات را بر تاویل حکایت یا سکر حمل نموده انکار وحدت وجود
 کرده اند و گفته اند که وحدت وجود در بعضی اوقات بنظر سالک می آید بی آنکه در حقیقت باشد چنانچه در روشنی آفتاب همه ستارهای بی نور
 می شوند و بنظر نمی آیند حال آنکه در نفس الامر موجودند و نور هم دارند ولیکن در وقت نهال سب غلبه نور آفتاب نور اینها مضمحل میگردد
 و همچنین است حال چراغ پیش مشعل پس کسی که توحید صرف راه زده اند توحید ایشان محض در شهود و در نظر است بی آنکه در وجود باشد
 و همینست مذتبت شیخ علاء الدین و سمنانی و جماعتی دیگر از فقه و مذتبت امام ربانی و اتباع ایشان این حضرات هم در اثبات این عقیده
 بر رسائل و مصنفات بسیار پرداخته اند چنانچه معلوم خاطر شریف خواهد بود پس ما مردم را که بعد ازین اختلاف پیدا شده ایم حرم باطله
 نمی تواند شد پس سبیل ما مردم این است که چنانچه در مذاهب اربعه حق را در می انگاریم و میگوئیم که مثلاً مذتبت حنفیه صواب بحتمل خطا
 است و مذتبت اشاعی و مالکی و غیر ایشان خطا بحتمل الصواب است همچنین درین مذتبت توحید وجودی و توحید شهودی اگر نظر بدین یک نظر
 راجع شود آن طرف دیگر را هم ضلال و گمراهی نباید انگاشت که تفصیل و تکفیر جماعه کثیر از علمای نامدار و مشایخ لازم می آید آری اگر تقلید
 یک طرف غلو پیدا کرده و فرق مراتب را از نظر انداخته و پا از جاده اعتدال بیرون نهاده عابد را معبود و حادث را قدیم و مبدع
 منزّه و حرام را حلال و نجس را طاهر انگارد البته از ملحدان و زندقان می گردد و حاصل الکلام اینکه اختلافی که در میان امت سبب
 تعارضین توحید وجودی و توحید شهودی واقع شده مانند اختلاف سنی و رافضی یا سنی و خارجی نیست که تفصیل و تکفیر احدیستین
 از جانبین باشد بلکه مانند اختلاف مذاهب اربعه است آری هر که از قائلان توحید وجودی پا از جاده اعتدال بیرون نهاده

خاتمة الطبع رقم زده کاک جواهر ملک فاضل بے نظیر واعظ و لیدر مکرمی معظی

سید شهاب الدین صاحب درمی عرف حسن با دشاہ صنا شہاب تخلص و ام لطفہ

الحمد لله الذي شرفنا بفضل الكتب وانعم علينا بفصل الخطا لنتفرق بين الخطاء والصواب والصلوة
على سيدنا الشفيح المجاب على الله واصحابه خير ال و ص ح ه اما بعد اين کتابيست از تاليفات جبرئيل علامہ جليل

مولی الموالى والملوک معدن جواهر الحقائق والسلوک وارث جده سيد المرسلين محي الملة والدين کاسر الشرف محي الدين بالله ظل^{شاه}
على اهل الدين الى يوم الدين في الواقع نسخہ است مجموعہ الہامات باری اصول عقاید و معالے شایبہ طرفدارى ماوى المذنبين

الى سبيل السداد و بما يتقيد ايمہ اربعہ اولى الماجتہاد کہ عبارت الہامیہ ان هذا لقول الفضل وما هو بالمرئ^{شعر} مشعر
تاریخ طبع اوست معنی قول فصل گر پرسی ہست بیشک کتاب فصل خطاب میکند فرق در خطا و صواب سزاوار

الاب فصل خطاب بسعی مشکور و اتہام موفور مکرّم معظم خلق و مروت نشان خال زادہ جناب مولف مدظلہ حاجی سید عبد القادر صنا
فان^{شاعر} بشانان وصف تو بویان نمی گنجد ای بشایستگی تو شایانی رتبات بانگ نمی سجد شاہ گریک بود تو

شامانی حلیہ انطباع در بر پوشید و با فاضلہ خلق کو شید اللهم احکم بیننا بفضل الخطا بحر مہ سیدالادب با صل علیہ و آلہ
یا متعال بالغدو والا صا لہ

قطعة تاریخ تالیف از نتائج افکار مولوی حاجی محمود حسین صاحب تخلص سلام

آن امام زمیں سراج دکن	یعنی عبد اللطیف لاثانی	داد فیصل جو زین کتاب نفیس	در نزاع وجدال حقانی
جت علام سال آتماش	از جناب سروش رحمانی	گفت از غایت عجب با من	طرفہ فیصل خطاب حقانی

قطعة تاریخ طبع از جناب محمد عبد القادر صاحب صدیقی تخلص معصور

چونکہ حاجی عیوب القادر والاہم	چاب در طبع جو کتب بے بدل	منشی طبعی سانشین کردہ رقم	چاب فضل الخطا از یرم ایزل
۸۷	۱۲		

صحت نامہ اغلاط فہرست فصل الخطاب بین الخطاء والصواب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	فی الفرق بین الخطا والصواب	بین الخطا والصواب	۲	۱۷	وحد الوجود و وحد الشہود	وحد الوجود و وحد الشہود

صحیح نامہ اغلاط متن فصل الخطاب بین الخطاء والصواب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	مستو	مستو	۱۰۴	۲۲	عنایتہ	عنایتہ
۱۹	۴	مجدد	مجدد	۱۰۷	۱۲	بارادتها	بارادتها
۱۹	۹	مجدد	مجدد	۱۰۷	۱۶	منہا	منہا
۱۹	۲۱	مجدد	مجدد	۱۰۸	۱۰	تذکرا	تذکرا
۲۱	۵	الحجر الاسود	الحجر الاسود	۱۰۹	۸	خداوند	خداوند
۲۱	۱۲	فی معرفۃ	فی معرفۃ	۱۱۰	۷	مراض	امراض
۲۲	۶	قطرت	قطرت	۱۱۱	۲۰	مستدیر	مستدیر
۲۵	۶	با آنکہ	با آنکہ	۱۱۴	۱۰	الزبارة	الزبارة
۲۵	۷	الہیہ	الہیہ	۱۲۲	۱۵	اعالم را	عالم غیب را
۲۸	۲	پیشواں	پیشوایان	۱۲۵	۱۰	آلفا	آلفا
۳۱	۱۹	فی الفرق بین الخطاء	بین الخطاء	۱۲۵	۱۸	دعوت	دعوت
۳۲	۱۹	باہر دو	یاہر دو	۱۳۱	۱۴	فقط	فقد
۳۴	۱۴	شبثات	بثبات	۱۳۴	۱۷	افبرجہ	ہرجہ
۴۰	۲۱	ضدالت	ضدالت کوئید	۱۳۵	۶	وان النسان	وان الانسان
۴۵	۵	منہنی	منہنی	۱۳۵	۶	الوجود	الوجود
۴۷	۲	رماءا	ریاء	۱۴۱	۱۶	احدہما	احدہما
۴۷	۱۸	وفقدان	فقدان	۱۴۳	۱۹	ایک	یک
۵۴	۲	مقصود	مقصود	۱۴۹	۸	نہ	نیہ
۵۵	۱۲	تقرموی	تقرمودی	۱۴۹	۱۳	واباحت وشرور	واباحت شرور
۶۵	۱۰	اخلاص	خلاص	۱۴۹	۱۸	انکشاف این	انکشاف این مسئلہ
۷۱	۱۷	اجابہ	اجابہ	۱۵۰	۱۳	مقعد	مقعد صدق
۹۷	۵	معجمی	معجمی	۱۵۰	۲۱	فی الفرق بین الخطاء	بین الخطاء

صحیح نامہ اغلاط حواشی فصل الخطاب بین الخطاء والصواب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۲۳	دعوت	دعوت	۱۲۴	۱۵	یلتقی	یلتقی
۱۲۰	۲۲	اطلاق بمتوسل بہ	اطلاع بمتوسل بہ	۱۲۸	۵	لوجود	لوجود
۱۲۴	۵	اللہ	اللہ	۱۴۵	۸	ای اثنیہ الوجود	ای اثنیہ الوجود

